



خراسان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

در این شماره :

آوا شناسی آفرینشی
انقلاب تور وانکشاف زبان دری
صور خیال در شعر بیدل
جمع اسم در زبان دری
تفاسیر دری
زنده گیامه و فعالیت بیدل
چهار ستون شعر و شعور
...و

۲۰

سال چهارم - شماره ششم

دلو - خوت ۱۳۶۳

آکادمی علوم ج.ا.د. مرکز زبانها و ادبیات

دیپارتمنت دری

هیأت تحریر :

معاون سبرمحقق دکتور پولاد
مایل هروی
حسین نایل
عبدالرحمن بلوچ

سلیمان لایق
سبرمحقق دکتور جاوید
محقق حسین فرمند
محقق پروین سینا

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	نویسنده
۱	آواز شناسی آفرینشی	عین الدین نصر
		دکتور عثه انجان عابدی
		و
۱۹	انقلاب نورو بعضی از مسایل انکشاف زبان دری	۱ حمد سیر
۲۹	تاملی برصور خیال درشعر بیدل	عارف پژمان
	جمع اسم و دگرگونی های تاریخی آن در	پو هندوی حسین یمین
۵۲	زبان دری	
	تفاسیر دری به مثابه منابع پرارزش تاریخ	دکتور میرزا دادا خان
۷۷	زبان دری	
۸۴	فشرده زنده گینامه و فعالیت بیدل (گزارنده به دری : ح . یارقین)	اکادیمی سین ابراهیم مؤمن اوف
۹۶	چهارستون شعر و شعور	مایل هروی
۱۰۴	فهرست مقالات سال چارم ۱۳۶۳ مجله خراسان	محمد سرور پاک فر



خزان

مجله دو ماهه

مطالعات زبان و ادبیات

دلو - حوت - ۱۳۶۳

شماره ششم سال چارم

عین الدین نصر

آوا شناسی آفرینشی

چنانکه در یکی از پارچه نبشته‌های خود گفته بودیم که این دانش تندیس آفرینش و پیدا یی آواها را از نگاه جنبش‌ها و نقش اندامهای آوازی مورد پژوهش و فرو کاوی قرار میدهد. (۱) به‌شنا سانی ن این دانش کار بسیار کوچکی را انجام داده بودیم اکنون به گونه هر چه گسترده تری در شناسایی این دانش گام برمیداریم.

کوتاه سخنی در گاهشنا مسی این دانش :

این دانش از کهن ترین شاخه‌های آواشناسی است . از روزگاران بسیار بسیار دیرینه دانش آگاهان این دانش را می‌شناختند و به کار می‌بردند . دو هزار و پنجاه سال پیش از امروز ، پانی نی فرزندان مدار خاور زمین و پدر زبا نشناسی در این آب و خاک و حتا درجهان امروزی ، یک فرو کاوی و بررسی بسیار ژرف و مگر کوتاه نیز درباره آوازهای زبان سانسکریت و نقش آفرینشی آنها به راه انداخته بود .

(۲) او این کار را همراه با کارنوشتن دستور معروف خود انجام میداده بوده است . پس پانی نی را نخستین آواشناس جهان نامید . دستور پانی نی روشنان (رو حانی) آریانای کهن تو صیفرسایبی را از ساختمان آوایی و دستوری زبان سانسکریت به دسترس ما میگذارد . این کتاب شرح شگفت آور دانشی را از زبان سانسکریت تاجایی به ما ارایه میدارد . این کتاب از اهمیت بزرگ زبانی برخوردار است . از سبب همین اهمیت بود که پس از دسترسی به آن در سال ۱۷۸۹ از راه ویلیام جونز داور انگلیسی در هند ، زبان شناسی مقایسی و تاریخی در سده نوزدهم به خود پوشا گ هستی پوشید .

(۳) پس از این زبانشناسی در باختر زمین دارای آبرو شد و جامعه دانش را در بر گرفت و حتا دانش آواشناسی و به ویژه آواشناسی گاه شناسی و واجشناسی گاهی شناسی (تاریخی) در راه روشن دانشی گامهای استواری گذاشت . اما در برابر ما خاور و ریپان به خواب خرگوش نماند و رفتیم .

مطالعه زبان و آوازه های آن در ضمن پژوهشها و بررسی های دستوری و در یونان باستان ، مگر بی خبر از کار پانی نی و دیگر دانشپژوهان خاور زمین ، نیز آغاز شده بود ولی آن درستی و ویراسته گمی کار پانی نی را در خود نداشت . خرد شناسان یونان باستان مانند افلاتون ، ارسطو ، اپیکوریان اساس دستور یونانی را که به نام *grammata* یعنی دانش حروف یاد میشد ، پایه ریزی کرده بودند (۴) اما این کارایشان فاقد یک اندیشه جهانی

بوده (۵) رهنمود های زبان یونانی ((که بیشتر شامل اصول تلفظ و توصیف حروف)) آن زبان بود، در دبستان اسکندریه برای نخستین بار تهیه دیده شده بود. (۶)

پس از این رومیان و پس از ایشان دانشمندان سده های میانه و دانش مندان دوره بازاریابی دانش به این کار ادامه دادند، مگر به پیروی از سنت یونانیان به راه پژوهش زبان قدم بر میداشتند. با یادگفت در درازای این روزگاران دیرپاییده دانش آوا شناسی به یک تندیس آزاد و به گونه دانشی به خودچهره نگرفته است. تا آنکه پس از باز-یابی دستور پانینی زبان شناسی در مغرب زمین به اوج خود رسید و از پر تو آن دانش پژوهش آوا زها به آزادی پژوهیده شد و آوا شناسی به چکاد توانمندی خود رسیده آمد. آواشناسانی سر-شناسی همچون یاکوبسن، دانیال جونز پایک، ملم برگ، لادیفوگد و دیگران این دانش را آزادی ویژه ای دادند. گذشته از این، این دانشمندان از نام نمایان جهان در این رشته نیز برخوردارند.

در جهان اسلامی دانش آوا ز به تندیس ((علم التجوید)) چهره کشا بود. این دانش در باره شناخت اعجاز آوازی قرآن کریم و برای تلفظ درست حرفهای قرآنی و خوانش لغزش در سخن پروردگار توانا رهنمودهایی را در خود دارد. از مهمترین بحثهای این دانش احکام ((ن)) ساکن و تنوین است. (۷)

طوریکه می بینیم دانش آوا ز زیر نام تجوید در تمدن اسلام از خود استقلالی داشت، از اینکه مورد پیروی وانگشاف قرار نگرفت، جای اندیشه است. اروپاییان به روی اینکه این دانش از اعجاز آوازی قرآن پاک گپ میزد و پهلوئی دینی داشت از آن پیروی نکرده مورد استفاده قرار ندادند. اما نمیدانم مسلمانان این دانش را چرا انکشاف ندادند.

علت ها همچون آفتاب درخشان در پس ابرهای سخت تیره پنهن است، اگر خدا بخواد در باره این پیشامد پارچه نبشته یی نوشته خواهد آمد.

نخستین کسی که از چگو نگی پیدا یی آواز ها (حرف ها) و جایگاه برآمدن آنها سخن به میان آورد، سیبویه فرزند نامدار پارس بود. (۸) به استثنای ابن درید تمام دانشمندان زبان از سخن سیبویه پیروی کردند. ابن درید نکته هایی برآن افزود (۹)

دانشمندان خراسان زمین گاهی در ضمن بحث های زبانی، وگاهی در هنگام گفته های فلسفی، منطقی و پزشکی از چگونه گی پیدا یی آواز ها و حرف ها چه به گونه جداگانه و آزاد و چه به گونه پراکنده و بی سر- رشته (نامنظم) سخن گفته آمده اند مادر اینجا از گفته ها و کارها ی سه دانشمند ارجمند یاد آوری می نمایم این سه دانشمند عبارت اند از: ابونصر فارابی، ناصرخسرو قبادیانی، ابن سینای بلخی.

من باور رسا دارم که دانشمندان دیگر این مرز و بوم نکته ها، حرف ها و سخن هایی در باره آواز ها و حرف ها دارند که این کوتاه نبسته جا برای بیان همه آنها ندارد. امید است این پدیده موضوع پارچه نبسته دیگری قرار گیرد.

اکنون می آیم می بینیم که آموزگار دوم در باره آواز چه اندیشه یی دارد. ابونصر محمد بن محمد فارابی دانشمند بلند پایه خراسان عزیز در کتاب احصاء العلوم، دانش زبان را به هفت بخش بزرگ جدا می نماید. این بخشها عبارت اند از: ۱- علم الفاظ مفرد، ۲- علم الفاظ مرکب، ۳- علم قوانین الفاظ مفرد، ۴- علم قوانین الفاظ مرکب، ۵- علم قوانین درست نوشتن، ۶- علم قوانین درست خواندن و ۷- علم قوانین اشعار (۱۰)

فارابی در زیر نام «علم قوانین الفاظ مفرد» از حرف ها سخن به میان می آورد.

در ضمن تعریف این دانش از جایگاه برآمدن (مخرج) حرف ها اندامهای آوازی نام میگیرد. همچنان در اینجا تندیس وا که یی و همخوانی حروف را روشن می نماید و از پیوسته گی و ناپیوسته گی حرف ها و نقش آنها در معنا آفرینشی سخن میزند. (۱۱)

نا صر خسرو در کتاب زادالمسافرین ، آنجا بیکه راجع به گفتار سخن میزند ، میان آواز و حرف جدایی جانانه یی به وجود آورده است . این باور فرزانه خفته درخا کیمگان به رهنمودها ، موازین و اصل های زبانشناسی امروزی به یکباره گوی برابری می نماید .

دانشمند بزرگ اندیش ماناصرخسرو میگوید - هدف دانا معناست ، پس مراد از گفتار و نوشتار معناست . پیش رفته می افزاید - معنا روان گفتار و گفتار روان نوشتار است گفتار نامهای ترتیب شده یی است که در زیر آن معنا می باشد . درجای دیگر می گوید ، نام حرف های در نظم آورده شده می باشد . حرف از نام به ما نرسند نقطه از خط است . حرف معنا ندارد بلکه معنا در زیر آنست .

دانشمند فرزانه مادر باره آواز زچنین گپ میزند : آواز گفتار را به میان می آورد و هوا آواز را . بنابراین آواز آخشیج پایه یی زبان و هوا آخشیج پایه یی آواز است .

آواز زنده است زیرا در آفریدن آن زنده گان (شش ها ، حنجره ، گلو ، دهن ، بینی) دست اندر کاراند (۱۲)

از گفته های دانشور پاکیزه اندیش ما بر می آید که وی بین آواز و حرف فرقی راقایل بوده است . او به دانش آواز شناسی و فزیک آشنا بوده است . همچنان گفته هایش را برابره رهنمودهای زبان -

شناسی همه گانی و روان زبان شناسی میتوان یافت .

در پایین این سخنان بیجای نخواهد بود که از پارچه نبشته زبان شناس فرزانه ما استاد محترم الهام یاد آوری کرد . ایشان پارچه نبشته یی دارند که در باره نظریه های زبانی نا صر خسرو و مقایسه آن با موازین زبانشناسی نویسنده نوشته آمده است و ما این کارنیکوی استاد دانشمند خود را به دیده ستایش می نگریم . (۱۳)

ابو علی سینا رساله یی در باره آواز شناسی دارد . این رساله مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف نام دارد که دکتر پرویز ناتل خانلری آنرا به فارسی در ویبراسته و گزارش داده است . این نوشته در اصل به زبان عربی نوشته شده است . فرزند نامدار

بلخ و بخارا (رساله خود را بابحثی درباره) چگونه گمی پیدا می آواز آغاز کرده و پس از آن از چگونگی پیدا می حرف سخن به میان آورده است . (۱۴)

رساله مخارج الحروف این بخش ها را در خود دارد : در سبب پدید آمدن آواز ، در سبب پدید آمدن حرفها ، در تشریح حنجره و زبان در سببهای جزئی یک حرفهای تازی ، در حرفهایی که به این حروف مانند است (و در زبان تازی نیست) و در اینکه این حروف از حرفهای غیر گفتاری نیز شنیده می شود .

ابو علی سینا پدید آورنده آوازه و آواز تاج هوا میداند و حرفها را تندیسی از آوازهها به شمار می آورد تفاوت حرفها را از یکدیگر از راه شنیداری اندازه میگیرد (۱۵) پس او نه تنها از پیدا می حرفها سخن بمیان آورده بلکه از چگونگی شنیداری آنها نیز گفتگو کرده است همراه با این بحث خود ، توصیف جامعی نیز از زبان و حنجره به دست ما داده است . از این روست که مارگهها می را از دانش زیست شناسی (به ویژه کالبدشکافی و تن شناسی) فزیک و روانشناسی در ساله مخارج الحروف یافته میتوانیم خواننده محترم میتوانند برای آگاهی بیشتر به خود رساله بحث «مقدمه» و یا «چندیاد داشت» (۱۶) و به پارچه نبشته (ابوعلو سینا و زبان شناسی) چاپ شده در مجله بلخ روی بیاورد چه این کوتاه نبشته جای بحث برای همه آنها ندارد (۱۷)

پس از این دانشمندان ، گفتگو درباره آواز و حرفها در تاریکی های ابهام و نا آگاهی ها نهفته می باشد . اینجا و آنجا بحث های راجع به آواز و حرف در ابتدای دستورها نوشته شده آمده است که آنها غیر دانشی و بی پایه از آب در می آیند چون شمار این گونه دستورها زیاد اند ، مابه روی کمی و قسرت از بردن نامها و نقد ایشان صرف نظر می کنیم زیرا موضوع پارچه نبشته دیگری رابه خود میگیرد . باید گفت برخی از دستور نویسان امروزی این کار مبتذل و پیش پا افتاده را هنوز هم نا آگاهانه به کار میبرند که روان زبان شناسی از این

کار ایشان سخت آزرده و بی‌زرا راست .
 در فرجام میگوییم - آواشناسی در خاور زمین این چگونگی ها را داشته است : آن را با بحث های دستوری می آمیخته اند ، تفاوت بین حرف و آواز را آنقدر روشن نشان نمیدادند . بحث های آواشناسی در ضمن بحث های فلسفی منطقی و دینی بیشتر به میان می آمد .

با اینهم از چگونگی پیدا یی حرف ها (۱۸) و چگونگی شنیداری آنها در تمدن اسلامی بحث های رسایی شده است . از خصوصیت آواپی ، سازواری (عضوی) و مخرجی حرف ها اشاره های نیز شده است . از جانبی رساله های تجوید در تلفظ و کار برد و مخرج به جای حرف ها تاجایی استقلالی به دانش آواز داده است . اما از همه مهمتر رساله مخارج الحروف شیخ الرئیس ابو علی سینا ست که به این دانش در آن زمان آزادی یکباره گی داد . متأسفانه این سنت نیکو پیروی نشد و اگر میشد امروز مادرزمینه آواشناسی همه گانی و به ویژه آواشناسی تاریخی (همچنان واجشنا سی تاریخی) بسیا ر بسیار از باختریان پیش بودیم زیرا مانسبت به آنها دارای فرهنگ زورمند و متنهایی نوشتاری گرانبهای هستیم .

باید افزود در این سالیان اخیر، در جامعه زبانی فارسی دری ، دانش آواز از چنگ دستور نویسان عنعنی پرتوقع و نا آگاه رها یی یافته و جامعه آزادی را در بر کشیده است . اینجا و آنجا پارچه نبشته یی در باره آوازهای زبانی فارسی دری از خانلری ، رضا باطنی ، منصور اختیار و دیگران در مجله های علمی از قبیل سخن ، مجله دانشکده ادبیات و غیره در این روزگار نودیده شده میتواند . از همه کرده مهم نوشتن رساله ها و کتابهای جدا گانه یی است که هم در ایران و هم در کشور ما صورت گرفته است و ما را به آینده تابناک آواشناسی نوید میدهد . در ایران کتاب آواشناسی نوشته علی محمد حق شناس به گفته نویسنده اش نخستین اثری است که در این زمینه نوشته شده است . (۱۹) رساله دوم که زیر نام (آواشناسی ، چاپ گسستنر ، چاپخانه دانشگاه

کابل، ۱۳۵۸) از طرف نویسندگان این سطور نوشته شده است، نخستین اثری است که تا کنون در کشور ما به خود جاهه هستی پوشیده است.

چه چیز آواز را پدید میآورد؟

آواز را هوای ششها با نظر داشت نقشها و جنبشهای اندامهای گفتاری به وجود میآورد. اینجاست که پیوسته گی زیست شناسی (به ویژه کالبدشکافی و تن شناسی) با پژوهشهای زبانی آشکار و آشکارتر می شود (۲۰). این حقیقت هم در نزد دانشمندان گذشته ما پوشیده نبوده است (۲۱).

تقریباً در تولید تمام آوازه های گفتاری نظام دممش نقش پایه ای وارزشمندی را بازی میکند. این پدیده به تندیس یک قوه دومین و اساسی جریان هوا را از ششها به بیرون میراند و سرانجام بروی بیجا بی و پراکنده گی هوا در بیرون از اندامهای آوازی تغییر تند یسه دادن، جنبشها، باز آواییها و لرزشهای درونی آنها اندامها آوازهای گفتاری به وجود میآورد (۲۲). به سخن دیگر تموجهای فشار هوا از راههای گوناگونی برای خود چهره هستی میگیرد. مهمترین اینها باز و بسته شدن تیز تا رآواهاست. در وقتی که تار آواها بهم بسته میشوند فشار تولید میشود و هنگامی که از هم دور میگردند فشار به زودی از بین میرود. بنا بر این باز و بسته شدن تار آواها سبب یک سلسله دیگر گونیهای کوتاه در فشار هوا می شود. این دیگر گونیهایی فشار هوا بر هوای گلو، دهن به راهی اثر می اندازد که از اثر آن آواز گفتاری به میان میآید (۲۳).

نقش نخستین و مهم نظام دممش برای پایداری زنده گی است و این نظام دو گردش دارد، گردش هوای فرودم و گردش هوای بازدم. هوای فرودم همان آکسیجن است که ششها آن را به خون و ماهیچه ها می رسانند. هوای بازدم همان کاربن دای اوکساید یا هوای ناپاک است که ششها آن را از خود دور میکنند همین هوای بازدم است که در

نقش دو می خود سبب آفرینش از آوازهای گفتاری می شود .

در اینجا هوای پدید آورنده آواز را به سه جهیدار جدامی نماییم:
جهیدار جریان هوای بیرون رونده ششی ، جهیدار جریان هوای چا کنایی و جهیدار جریان هوای نرمکامی .

جهیدار جریان هوای بیرون رونده ششی :

جریان هوای ششها از راه نای واز میان تار آواها در حنجره از راه دهن ویا از راه بینی به بیرون فرامیرود . این رنگ جریان هوارا ((جهیدار جریان هوای بیرون رونده ششی «ریوی» گویند . هوا از ششها از راه حرکت پایینی صندوق سینه و حرکت بالایی پرده دل به بیرون جهانیده میشود . از همین سبب است که این دو گونه حرکت راهستی دهنده جریان هوای ششی گویند .

در زبان فارسی دری و بسیاری از زبانهای هندو - اروپایی همه آوازهای گفتاری از راه این رنگ جریان هوا آفریده میشوند . در توصیف و تشریح بسیاری از آواها ما جریان هوای بیرون رونده ششی را سرچشمه قوه آفرینش آنها میدانیم ، مگر همخوانهای انسدادی به گونه نمونه (پ، د، گ، پ، ت، ک) (۲۴) شاید از دیگر جهیدارهای جریان هوا به خودسر چشمه بگیرند . انسدادیهایی که تنها جریان هوای بیرون جهنده ششی را به کار میبرند انفجاری گفته میشوند ، مانند : (پوب) در زبان فارسی دری .

جهیدار جریان هوا چا کنایی:

در برخی از زبانها ، آوازهای گفتاری از راه حرکت جسمهای گوناگون هوا به وجود میآیند . هنگامیکه بخواهید به انسداد چا کنایی تند یسه بخشید هوای درون ششها در زیر چا کنایی فراهم گرد میآید و هوای درون کوی آفرینش آوا به خودی خود جسم

هوای رانشکیل میدهد که حرکت داده شده میتواند. يك جنبش روه به بالای چاکنا بی بسته این هوای دهن را به بیرون خواهد راند و يك جنبش روه پایینی چاکنا بی بسته سبب خواهد شد که هوای دهن در خود آن فرو مکیده شود. هنگامی که هر یکی از این کنش ها رخ بدهد گفته میشود که جهیدار جریان هوای چاکنا بی واقع شده است. این جریان هوا بدو بخش جدا میشود: جهیدار جریان هوای بیرون رونده چاکنا بی و جهیدار جریان هوای درون رونده چاکنا بی.

جهیدار جریان هوای بیرون رونده چاکنا بی در بسیاری از زبان ها رخ میدهد. (ع) در زبان عربی از همین راه آفریده میشود، بهمین سبب تلفظ آن برای دری زبانان سخت دشوار است. هوسا Hausa یکی از زبانهای مهم نایجسری شمالی این گونه جریان هوا را در تولید نوعی از آواز انسدادی خود به کار میبرد. به گونه نمونه سلسله پیشامدها بی را که در آفریده انسدادی چاکنا بی نرمکامی (رك) رخ میدهد، اینجا می نویسیم:

- ۱ - پس زبان برای ساختن انسداد نرمکامی بلند میشود.
 - ۲ - چاکنا بی بسته بلند میشود.
 - این دو حرکت تقریباً همزمان رخ میدهد.
 - ۳ - جسم هوا در گلو زیر فشار قرار میگیرد.
 - ۴ - پس زبان به پایین می افتد و هوای زیر فشار در گلو آزاد میشود.
 - ۵ - انسداد چاکنا بی از بین می رود.
- در نتیجه آوازی آفریده میشود که کیفیت آن با از آن (ك) فارسی دری فرق میکند.

انسدادی های بی که با جریان هوای بیرون رونده چاکنا بی آفریده میشوند، برون افتان گفته میشود.

در انجام باید گفت جهیدار جریان هوای بیرون رونده چاکنا بی از اثر هوای فشرده درون گلو به میان میاید. برافزود بر هوسا، امهاری Amharic زبان آسوسی جثه و بسیاری از زبان های هندی امریکا، زبانهای افریقا و زبانهای قفقاز این جریان هوا را به کار می برند.

در جهیدار جریان هوای درون رونده چاکنا بی حنجره به پایان می

جهد و هوای شش هارا به درون خود فرو می مکد . در این رو ندهوا در گلو فشرده نمیشود و برعکس جریان هوای بیرون رو نده چا - کنایی ، چا کنای از دو طرف بسته نمیشود ، بلکه بسوی نای کمکی سوراخی دارد که هوای شش هارا اجازه میدهد به جریان خود ادامه بدهد ، مگر چاکنای از طرف بالا بسوی گلو بسته است . در اینجا دیگر هوا فشرده گسی زابله خود نمی پذیرد چون هوای درون شش هابه درون حنجره می تواند رفت و آمد کند ، برخی از این هوا به درون تار آوا ها راه خود را نیز مییابد و در نتیجه آنها را می لرزاند . پس آوایی که از این راه پیدا میشود باوا ک گفته میشود .

انسدادی هایی که با کمک جمیدار جریان هوای درون رونده چاکنای آفریده میشوند نا انفجاری گفته میشوند . به گونه نمونه رونده آفریدن یک آوای دو لبی نا انفجاری باوا ک انسدادی رادر زبان سیندهی

Sindhi

یکی از زبان های هندو پاکستان ، به رنگ زیرین

توصیف میکنیم .

- ۱ - لبها باهم نزدیک میشوند و انسدادی رابه راه می اندازند .
- ۲ - چاکنای لرزان به پایا ن حرکت می نماید ، هوای درون شش ها به درون چاکنای به جریان می افتد .
- ۳ - کمکی تغییر در فضا رهوای گلو و دهن دیده میشود .
- ۴ - لب ها از همدیگ دور میشوند و همزمان با آن انسداد با لایی چا - کنایی از بین میرود .

در فرجام آوای (ب) آفریده میشود . کیفیت این آوا با از آن فارسی دری باز شناخته میشود . اینجا کیفیت ویژه آواز از تغییر - های پیچیده در تند یسه کوی آفرینش آواز و از الگوی لرزشی تار آوا ها سر چشمه مگیرد .

در بسیاری از زبانها از قبیل سیندهی و چندین زبان افریقای و زبانهای سرخ پوستان امریکانا انفجاری هادر برابر انفجاری هائی ایستد . باینهم در برخی از زبانها به گونه همال و یتنا می

Vietnamese نا انفجاری ها به ساده گی و وا چگونه انفجاری های با و ا ک اند. Uduk یکی از زبانهای بخش جنوبی سودان آواهای برون افتان، نا انفجاری و انفجاری های بی و ا ک و با و ا ک رادر برابر هم گذا رده به کار می برد. (۲۵)

جهیدار جریان هوای نرمکامی:

جنبیدن جسم هوا در درون دهن و فرو افتیدن ناگهانی هوا بیرونی در دهن، جهیدار جریان هوای نرمکامی نامیده میشود. از راه این جریان (آوای کوتاه) آفریده شده می تواند. Zulu یکی از زبانهای آفریقای این گونه آواها را بیشتر به کار میبرد. کوتاه آواها انسدادی های اند که از کاربرد جهیدار جریان هوای فرو رونده نرمکامی ساخته می آیند.

در زبان فارسی دری این قسم جریان هوا هستی ندارد. ما تنها کوتاه آواها رادر این زبان در هنگام کار بر دندانه های غیر زبانی از قبیل آوای که در هنگام راندن اسپ بر میکشیم ویا آوا ز اشپلاق یادر سوت زدن، می شنویم.

چندین زبان آفریقای به غیر از زولو مانند خوسا Xhosa و هو تینتا Hottentot کوتاه آواها را مورد استفاده قرار

میدهند. در آفریدن این گونه آوا انسدادی هم در پس دهن وهم در پیش آن صورت میگیرد که در نتیجه آن هوای درون دهن از جریان هوای بیرون رونده و درون رونده جدا نگهداشته می شود. به طور مثال روند آفریدن کوتاه آوای دندانی رادر زبان زولو به قسم زیرین می نگاریم:

۱ - نوک زبان برای ساختن انسداد به جانب دندانه های بالایی بلند می شود و هم زمان با این پس زبان برای ساختن انسداد نرمکامی بلند میگردد.

۲ - در هنگام برقراری انسداد نرمکامی بدن زبان به پایین می افتد.

۳ - فشار هوا در این بخش دهن کاهش مییابد.

۴ - نوک زبان به پایین می افتد و هوای برون به تند ی به درون

دهن می رود.

از اثر این روند آوا پی به دست ما می افتد که آنرا چنن آوا نویسی می گنم : (ت) (۲۶)

زبانهای یاد شده آوا های کوتا ه را در گفتار عادی روز مره خود برای گذار اندیشه و مفهوم ها به کار میبرند . این آوا ها برای ایشا ن به هنجار است ، در حالیکه برای ما به هنجار نیست و قابل خنده بوده آنها را جزء سرو صدا های اخلال کننده میدانیم .

در فرجام باید به یاد سپرد که آوا های جریان هوای ریوی هم باواک بوده میتوانند و هم بی واک آوا های جریان هوای پرو ن رونده چا کنایی مانند برون افتا نها همیشه بی واک اند در برابر آوا های جریان هوای درون رونده چا کنای از قبیل نا انفجاری ها اگر با هوای بیرون رونده شش ها یکجا شود تقریبا همیشه با واک اند ، مگر باید گفت از نا انفجاری بی واک در یک زبان یادو ، آگاهی داده شده است . آوا های کوتا ه اگر با آوا های جریان هوای شش ها یکجا ساخته شوند ، از نتیجه این یکجایی (آوا ها) یا باواک شده میتوانند یا بسی واک . (۲۷)

Summary: (28)

Articulatory phonetics studies speech sounds according to the movements, actions, and functions of the vocal organs. This knowledge is one of the oldest branches of phonetics. In times past, in the old Aryana and in the ancient greek, the study of sounds was held within grammatical and philosophical investigation in a scattered way.

Panini the holy-man of the old Aryana has given us a very bright description of the sounds of the Sanskrit. Also, in ancient Greece Plato, Aristotle and other scholars while discussing philosophical thoughts had introduced us a dispersed discussions ancient Greek's sounds. Their works have

been practiced in Europe for a very long time, until after the nineteenth century phonetics obtained its self-reliance and many autonomous books appeared in this field.

In order to find the holy-Koran's sounds effectiveness, in Islamic civilization sound studies started by the writing of the Tajwid thesises. The first person who wrote about the sounds articulation and their points of articulations was Sebawai. After him some of the scattered investigations were carried out which were partly in accord with his and partly not. However, Avicenna the great physician and philosopher of Khurasan gave a full competency to the phonetics by the writing of the Makharijuh-urof.

When Europeans were in their negligence sleep we were doing certain investigations in the sound science. Unfortunately this good method after Avicenna and his coequal was forgotten completely.

There has been a lot of fruitful works in Iran in our country in recent years, which lead to two autonomous works in phonetics of Ali Mohammad Haqshinas and the other of the writer of this article.

Sound is composed of the abrupt fluctuation of the air. Thus, in the production of all sounds that we can find in all the languages of the world the power the respiratory system plays a secondary role, but important one. We can divide this system into three mechanisms: Pulmonic egressive air stream mechanism, glottalic air stream mechanism and velaric air stream mechanism. Among these mechanisms the glottalic airstream mechanism has divided into two parts: glottalic egressive airstream mechanism, glottalic ingressive airstream mechanism.

نامنویس برخی از نا مواژه‌هایی که در این نوشته آمده‌است .	
همان انگلیسی آن	فارسی دری
Historical phonetics	آواشناسی تاریخی
Resonance	باز آوایی
Voiced	باواک
Voiceless	بی‌واک
Mechanism	جهیدار
روندهٔ چاکنایی	جهیدار جریان هوای بیرون
Glottalic egressive airstream mechanism.	
ششی	جهیدار جریان هوای بیرون رونده
ledc3 h shrdl shr d mm	Polmonic egressive
airstream mechanism	
Glottalic airstream mechanism	جهیدار جریان هوای چاکنایی
hanism	
Glottalic ingressive airstream mechanism	جهیدار جریان هوای درون رونده
Velaric airstream mechanism.	جهیدار جریان هوای نرم‌کامی
Renaissance	دورهٔ بازیابی دانش
Psycholinguistics	روان‌زبان‌شناسی
General linguistics	زبان‌شناسی همه‌گانی
Click	کوتاه آوا
Vocal tract	کوی آفرینش آوا
Historical phonology	واجشناسی تاریخی

Allophone	واجگونه
Vowel	واکه
Consonant	همخوان

پابرجی ها و یاد داشت ها :

۱ - عین الدین نصر ، «آوا زشناسی» ، خراسان ، شماره دوم ، سال چهارم ۱۳۶۳ ، صص ۲۹-۴۶

2. J. C. Catford, *Fundamental Problems in Phonetics*, Bloomington: Indiana University Press, 1977, P. 2.

3. Anthony Arlotto, *Introduction to Historical Linguistics*, Boston: Houghton Mifflin Company, 1972, p. 39.

4. Francis P. Dinneen, S. J., *An Introduction to General Linguistics*, New York: Holt, Rinehart and Winston, INC., 1967, p. 98.

5. Ibid, p. 74.

۶ - دکتر پرویز ناتل خانلری، «چند یاد داشت»، در اخیر رساله گزارش یافته مخارج الحروف ابوعلی سینا، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، صص ۹۹.

۷ - الدكتور محمد خضر، فقه اللغة، بیروت: طبقة خاصة ۱۴۰۱ هـ - ۱۹۸۱، صص ۲۶۲-۲۶۴.

۸ - سیبویه، الكتاب، الجزء الثاني (تحقیق عبدالسلام هارون)، القاهرة-۱۳۹۵ ر ۱۹۷۵ م، صص ۴۰۴-۴۳۰.

۹ - خانلری، همان اثر، صص ۹۹.

۱۰ - ابو نصر محمد بن فارابی (ترجمه: حسین خدیو جم)، احصاء العلوم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، صص ۴۳.

۱۱ - همین اثر، صص ۴۳-۴۵

- ۱۲ - ناصر بن خسرو و قبا دیانی زادالمسا فرین ، چاپ بر لین ، ۱۳۴۱ ، صص ۷-۹ .
- ۱۳ - محمد رحیم الهام ، تیوری های نحو و بررسی دستور نویسی در زبان دری ، کابل : دانشکده ؤزبان و ادبیات ، چاپ گستتر ، ۱۳۵۸ ، صص ۸۴ - ۸۹ .
- ۱۴ - خانلری ، همان اثر ، صص ، ۱۰۱ .
- ۱۵ - ابو علی سینا ، مخارج الحروف ، صص ۵۹ - ۶۰ ، ۶۳ .
- ۱۶ - همین اثر ، صص ۷-۱۶ ، ۹۹ - ۱۰۷ .
- ۱۷ - عین الدین نصر ، ((ابوعلی سینا و زبان شناسی)) ، بلخ ، شماره پنجم ، ۱۳۶۰ ، صص ۹-۱۲ .
- نگارنده بروی دلایلی چند کار برد «حرف» را به جای کار برد «گرافیم» ترجیح داده است
- ۱۹ - علی محمد حق شناس ، آوا شناسی ، تهران : انتشارات آگاه ، ۲۵۳۶ ، ص ۷ .
20. Eric H. Lenneberg, Editor: *New Directions in the Study of Language*, Cambridge: The M.I.T. Press, 1964, pp. 65-88.
- ۲۱ - ابو علی سینا ، همان اثر ، صص ، ۶۱ - ۶۲ ، ناصر خسرو ، همان اثر ، صص ۹-۱۰ .
22. Peter B. Denes, *The Speech Chain: The Physics and Biology of Spoken Language*, Baltimore: Waverly Press, Inc., 1964, p. 40, J. D. O' Connor, *Phonetics*, Harmondsworth: Penguin Books, 1973, p. 22; Bertil Malmberg, *Phonetics*, New York: Dover Publications, INC., 1963, pp 21-22.
- ۲۳ - پیتر لادیفوگد (گزارنده: عین الدین نصر ، عناصر آواز شناسی فزیک ، کابل ، دانشگاه کابل ، اثر علمی برای ترفیع به درجه پوهنمندی ، ۱۳۶۱ ، ص ۱۲ .

۲۴ - به سبب نبودن و سیله‌های مناسب برای چاپ الفبای جهانی در چاپخانه‌های ما حرف‌های رده نویسی زبان فارسی دری را به کار برده آنها را از زش‌آوایی داده‌ام .

25. Peter Ladefoged, A Course in Phonetics,
New York: Harcourt Brace Jovanovich, Inc., 1975,
pp. 113-114, 116-117.

۲۶ - برای ارزش‌آوایی، کوتاه‌آوای دندانی زولو (ت)
سرچین را برگزیده‌ام .

27. Peter Ladefoged. op. cit., pp. 118-121.

۲۸ - از دانشیار محترم ذبیح‌الله صفاری که در نوشته
این فشرده مرا مشوره‌های نیکو داده‌اند از ته دل سپاسگزارم .

نکته

بر گوش توغغلی ز مینا نخورد
کاندیشه به بیخام بری و نخورد
چشمی که کشایی به قامل بکشا
تا از مژه رنگ جلوه بانخورد

(بیدل)

دوكتور عثمانجان عابدی

و

احمد سیر

انقلاب ثور

و بعضی از مسایل انکشاف

زبان دری

هر زبان دارای ترکیب لغوی خاص است که بازنده‌گی مردم را به نژاد نزدیک و پیوسته داشته در حال رشد و تکامل می‌باشد. پایه‌گذاران ایده‌یولوژی طبقه کارگر تعلیم داده‌اند که تاریخ و انکشاف هر زبان در ارتباط با تاریخ خلق و زنده‌گی مردم آن مورد مطالعه قرار گیرد.

باید نظر داشت این مفکوره باید متذکر شد که در اثر پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک ثور در تاریخ مردم افغانستان تحولات عظیم بنیادی به عمل آمده و می‌آید. به عوض مناسبات تولیدی فیودالی مناسبات جدید تولیدات مترقی، بوجود آمده‌اند. رشته‌های اقتصاد ملی کشور را تغییرات بزرگ فرا گرفته است. البته همه این دگرگونی‌ها در زبان نیز تا سیر خود را می‌کنند. در ترکیب لغوی

زبانهای افغانستان و از جمله در ترکیب لغوی زبان دری همه روزه کلمه ها، عبارات و مفاهیم جدید زیادی وارد میشود. طوریکه قانون انکشاف ثابت میکند هر یک بده کهنه به سهولت جای خود را به پدیده نو واگذار نمیکند. این امر را در ساحت زبان نیز میتوان مشاهده نمود. بنابراین در پروسه وارد شدن کلمه ها، عبارات و اصطلاحات نو در زبان دری بعضی اشتباهات و نواقص هم در نوشتار و هم در گفتار به مشاهده میرسد. از جانب دیگر در مورد انکشاف لغت شناسی زبان دری، راههای وارد شدن کلمات و مفاهیم جدید مفهومی تازه به این زبان بغیر از چند مقاله جداگانه، دیگر هیچ گونه تحقیقات مفصل و همه جانبه بی صورت نگرفته است. بناء آموزش و تحقیق این موضوع امری است حتمی و ضروری و دارای اهمیت فراوان.

هدف از نگارش این مقاله نیز تذکر ضرورت آموزش موضوع و روشن ساختن بعضی از راههای وارد شدن کلمات و مفاهیم جدید در زبان دری است. همچنان باید علاوه نمود که توسط یک یاد مقاله حل و فصل و مطالعه این موضوع مهم از امکان بیرون است. آموزش مکمل و همه جانبه این پروبلم تدقیقات علیحده و بزرگ تر را ایجاب مینماید.

بدین وسیله انقلاب ثور در تاریخ مردم افغانستان صفحه تازه ای را باز نمود. تاریخ خلق هر چند قانون انکشاف زبان را ایجاد نمیکند ولی یک وسیله برای انکشاف زبان می باشد. تاریخ خلق در مورد بوجود آوردن پدیده های نو، مشخص در ساحت زبان که بعضا جنبه قانونی میگیرد کمک مینماید. اشکال پدیده های جدید معمولاً توسط ساختمان زبان به وجود می آید. پدیده های جدید زبانی که در اثر حادثه مشخص تاریخی یعنی پیروزی انقلاب ثور در زبان دری به وجود آمده اند، به دو گروه جدا میشوند:

۱ - پدیده هاییکه در ساحت ترکیب لغوی زبان دری به مشاهده میرسند. ترکیب لغوی زبان به علت تغییر نظام اجتماعی جامعه

پیشرفت تولیدات ، فرهنگ، علوم، تجارت و همچنان در اساس قانون های انکشاف زبان رشد مینماید. انکشاف کمی ترکیب لغوی زبان دری باعث تغییر عمومی زبان گردیده آن را نسبتاً غنی و مترقی میسازد .

۲ - پدیده هاییکه نسبتاً سطحی صورت میگیرند . چنین پدیده هایی را بیشتر در ساحت گرامر زبان میتوان مشاهده نمود و نسبتاً تغییرات صرف و نحو در هر زبان نسبتاً پیچیده بوده و مدت و وقت بیشتر را ایجاب میکند .

خلاصه در اثر پدیده های جدید به عوض کلمات سابقه که عمر ایشان به پایان رسیده کلمات جدید (نیو لوگیزم) پدید آمده هستی میگذارند . اما کلمات سابقه بزودی از بین نمیروند . آنها در پهلوی نیو لوگیزم ها مدت معینی عرض اندام نموده سپس جای خود را به این کلمه ها و مفهومی های نو عوض میکنند . کلمات ذیل گویای این مطلب میباشد که اکنون فقط در آثار هنری و اسناد آرشیف باقی مانده اند : پادشاه ، اعلیحضرت ، خان ، صاحب ، ملک ، صدراعظم و مانند اینها .

اما کلمات و اصطلاحات سابق و تاریخی در آثار هنری برای توضیح حیات گذشته مردم استفاده میشوند مثلاً کلمه (حکومت) تقریباً از بیست سال قبل به معنی مجموع ولایت که معادل (زون) امروز است استفاده میشود که بعداً در نتیجه اصلاحات اداری حکومت به ولایت ها تقسیم شد . اما کلمه ((حکومت)) تا حالا در ادبیات هنری برای تصویر زندگی همان سالها استعمال میشود . چنانکه درین نمونه دیده میشود : ((بعد از آنکه باسراسیمگی و پریشانحالی تمام تحت الحفظ وارد حکومت شد ، هنوز نفسی تازه نگرفته بودم که زمان حاضری عصر فرارسید)) ، (کاشفی ، رشوت ستانی و تقلب ... ، کابل ۱۳۳۲ ، ص ۸۶) .

از طرف دیگر کلمه ها و عبارات ها و مفهومی های نو از قبیل : انقلاب ، حزب ، کمیته مرکزی ، سازمان جوانان ، دفتر سیاسی ، پلنوم ،

بورو (بیرونی) سیاسی، اتحادیه‌های صنفی، اردو گاه پیشاهنگان و غیره مساوی با وضع گردیدن نظام جدید مترقی اجتماعی و سیاسی - سوسیالیستی و مناسبتهای نوین تولیدی با سرعت تمام وارد ترکیب لغوی زبان دزی میشوند.

باید خاطر نشان ساخت که تمام کلمه‌ها و عباراتی که فعلا مورد استفاده قرار گرفته اند در مدت کوتاهی به ترکیب لغوی زبان داخل نمیشوند، زیرا این معمول جریان طولانی را ایجاد مینماید. طی این مدت امکان دارد بعضی از آن کلمات و عبارات تغییر شکل نمایند و یا به عوض آنها عناصر متشابه پیدا شوند و یا نظر به موضوع و وقت و زمان امکان دارد کلمه‌ها و عبارات های مذکور تماما از بین بروند.

از طرف دیگر در مساله رواج یافتن این یا آن کلمه و عبارت نظر خود مردم و جامعه مهم است که چگونه آن را قبول میکنند. عبارت (جورنال صنف) دلیل این مطلب است.

از قرار معلوم قبل از انقلاب ثور در مکاتب کشور در هر صنف چندین کتاب و سند وجود داشت بعد از انقلاب ثور به اساس رینفورمیکه در سیستم تعلیم و تربیه رو نما گردید برای هر صنف صرف یک کتاب پیش بینی گردیده که تمام امور مربوط صنف مذکور در آن ثبت میگردد. این سند در اول به نامهای گوناگون (کتاب ترقی تعلیم، کتاب حاضری شاگردان و موضوعات درسی، کتاب ثبت فعالیتها، درسی، دفتر عمومی صنف و غیره) مسمی گردید. اما با گذشتن ۳-۴ سال صرف نظر از آنکه در این ژورنال (کتاب ثبت نتایج و سوانح شاگردان) نوشته شده است، تمام اسمی فوق الذکر از بین رفت و امروز همه آن را مختصرا (جورنال صنف) میگویند.

در مراتب بالا چنین نتیجه گرفته میشود که چون از انقلاب ثور مدت زیادی نگذشته است، این مدت بسرازی زبان و انکشاف ترکیب لغوی آن، زمان خیلی کوتاه است.

کلمه ها و مفهوا ما بیکه طی این مدت پیدا شده اند تا کنون دوران گذرش را طی میکنند و اینکه چه تعداد از آنها وارد زبان میگردند فعلا معلوم نیست . فقط همین رامیتوان علاوه نمود که بسیاری از این کلمه ها و عبارات ، اصطلاحات و مفاهیم جدید به اندازه یی مروج و عمومی شده اند که مورد قبول همگان واقع گردیده است ، هم با سوادان و هم بیسوادان ، هم خردان و هم بزرگان تقریباً تمام مردم آنها را می فهمند . مثلاً حزب ، ناحیه ، سازمان (مشتقات آن : سازمان زنان ، سازمان جوانان و سازمان پیشگامان) دفتر سیاسی ، زون ، پالیگون ، باندیت ، کوپراتیف ، بیرو و غیره .

البته روند انکشاف ترکیب لغوی هر زبان همواره با پیشرفت نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در هر وقت و زمان ادامه داشته است . اما در ارتباط به زبان دری باید گفت که تا انقلاب ثور در زبان دری به نظر ما بیشتر کلمات و اصطلاحات تخنیکی ساخت مشخص اقتصادی وارد زبان میشد .

اکنون بعد از انقلاب علاوه بر ترمینولوژی با لاتعداد کلمات و عبارات و مفهومی نو اجتماعی و سیاسی - ایدئولوژیکی ، اداری ، نظامی و غیره زیاد شده است .

حالا ببینیم که کلمه ها و عبارات نوبالکلام راهها وارد زبان دری میشوند .

اصولاً برای نامگذاری اشیا و پدیده های جدید و مفاهیم تازه و وسایل نو زبانی ضرور است . همچنان جهت حل و فصل وارداتی کلمات و مفاهیم جدید ، پذیرش و یا حذف آنها به اساس قواعد موجوده زبان باید مقررات لازمه در زمینه اتخاذ گردد .

ناگفته نماند که اخیراً علمی نو موسوم به (نیولوگیا) پدید آمده است که اصلاً مشغول آموزش و تحقیق نیولوگیزم ها ، کلمات و مفاهیم جدید میباشد .

یکی از وظایف اساسی این علم پیدا نمودن نام درست و موافق حال این یا آن شی و یا پدیده نو میباشد . در این امر بیشتر کوشش

به عمل میاید که کلمات و عبارات جدید به اساس مودلها موجوده کلمه سازی و عباره سازی زبان ساخته شوند .

مسأله عمده یی که علم (نیو لوگیا) به آن توجه میکند را ههای ساختن نیو لوگیز مهابیا شد . بادر نظر داشت این امر انکشاف ترکیب لغوی زبان دری و پذیرش نیو لوگیز مهابی فعلا به نظر ما ازدو راه صورت میگیرد:

۱ - از حساب ذخیره لغوی خود زبان دری ، یعنی مفهومی مهابی نوبه وسیله کلمه های خود زبان دری و مودلهای موجوده کلمه سازی آن افاده می یابند . این راه نسبتاً زحمت طلب و لی بیشتر به مقصد موافق است . در زبان دری حتی الامکان تاکنون کوشش شده است که کلمه ها و عبارات تیکه مفاهییم جدید را افاده مینمایند بایده معنی آن را کاملاً و یا قسمی درست بدهند اینگونه کلمه ها و عبارتها را به چند گروه می توان جدا نمود .

الف) کلمه ها و عبارات تیکه کاملاً از ترکیب لغوی خود زبان دری گرفته شده مفاهییم نوراً افاده می نمایند . مانند : سازمان ، سازمان اولیه ، منشی ، منشی عمومی ، پیشاهنگ ، سازمان پیشاهنگان کاخ پیشاهنگان ، کار داوطلبانه ، عضو علی البدل ، دوره آماده گی ، جبهه ملی پدر و طن و غیره .

مثال : ابتدا رفیق ببر کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان گزاشی راجع به جبهه ملی پدر و طن و کارها بیکه در زمینه صورت گرفته است ، به پینوم ارا نه داشت (حقیقت انقلاب ثور ۱۴ جون ۱۹۸۱)

ب) کلمه ها و عباراتی نیز وجود دارد که تا انقلاب ثور در زبان دری به معنای دیگر از آنها استفاده میشد و لی بعد از انقلاب معنی نو گرفته اند و یا تغییر معنی کرده اند . گمان میرود که این جریان در آینده هم ادامه پیدا خواهد کرد . برای مثال کلمه (ناحیه) را بگیریم . قبل از انقلاب فقط معنی یک منطقه جغرافیایی را افاده میکرد . اما بعد از انقلاب هنگامیکه شهرهای افغانستان

به نواحیه های حزبی تقسیم گردیدند این کلمه معنای نو گرفت . حالا
اکثرا چنین جملات بگو ش می رسد :
(من در ناحیه بودم ، من از ناحیه آمدم) که در اینجا هدف از
(ناحیه) گفتن (کمیته حزبی ناحیه) است .

یا اینکه کلمه (صنف) رامیتوان مثال آورد . این کلمه قبل از انقلاب
مفهوم اطابق درس رامیداد و به معنی یک طبقه جامعه تقریباً استفاده
نمیشد . بعد از تاسیس ششده (اتحادیه های صنفی) معنی جدید
این کلمه یعنی به حیث افاده کننده یک سازمان اجتماعی کارگران
عرض وجود نمود .

کلمه (رافیق) در زبان دری تا انقلاب (دقیقا تازمان تا سیس
حزب دموکراتیک خلق افغانستان) به معنی های معمولی خود یعنی
دوست و معشوقه استفاده میشد . حالا این کلمه جنبه سیاسی و
اجتماعی گرفته به معنی عضو حزب نیز طور وسیع از آن استفاده
میشود . کلمه « اردو گاه » اساساً به معنی سیاسی
(مثلا اردو گاه سوسیالیستی یا اردو گاه کاپیتالیستی) به مشاهده
میرسید و بعد از تاسیس اردو گاه پیشا هنگام معنی نو پذیرفت .

البته در امر ساختن کلمه ها و عبارتهای نو که مفهومی تازه
را افاده میکنند از تخریب خود زبان دری و مودلهای موجوده کلمه
سازی آن استفاده میشود . مثلاً یکی از چنین مودلهای ساختن کلمه
های مرکب با پیشینه های (غیر ، غیر حزبی ، غیر کاری) ، (ضد :
ضد مردمی ، ضد دموکراسی ، ضد فیو دالی ، ضد انقلاب) میباشد که
حالا خیلی رواج یافته است .

مثال : فرهنگ خلق از این جهت ملی است که خصلت ضد
استعماری و ضد بیگانه پرستی دارد (مجله فرهنگ مردم ،
سال ۱۳۵۹ ، شماره ۴-۵ ، ص ۵) .

باید متذکر گردید که جهت بیان مفاهیم جدید از تخریب زبان
ادبی معاصر تاجیکی نیز استفاده میشود .

۲- طریق دوم وارد گردیدن کلمه ها و اصطلاحات خارجی به
همان شکل اصلی آنها میباشد . این راه نسبتاً آسان است . ولی

تنها در حالت ضروری باید به آن دست زد. در این مورد گفته‌های و.ای. لینین پایه‌گذار نخستین دولت کارگری در جهان بی اندازه قابل توجه است. او گفته بود: «زبان که قیمت دارترین ثروت تفکر خلق است باید از هر گونه خرابی و تحریف هادرمان باشد».

او هر چند علیه استفاده بردن از کلمات و اصطلاحات خارجی بدون ضرورت و نیاز مبرم سخن گفته است ولی هرگز استفاده از کلمات و عبارات خارجی را انکار نکرده است زیرا در جهان زبانی وجود ندارد که عاری از کلمات اقتباسی خارجی بوده باشد و هیچ ملت و صاحب زبان یافته نمی‌شود که تمام ما از ملتهای دیگر جدا زنده می‌کند.

جنبه اجتماعی نطق بشری و دلایل تاریخی که انکشاف جامعه را معین می‌سازند گواه آنند که یک زبان عناصر زبان دیگر را اقتباس نموده است و یک زبان به زبان دیگر تاثیر کرده است. اقتباس نتیجه تماسهای زبانی، مناسبات طرفین خلقها و دولتهای- باشد.

از طرف دیگر اگر ترجمه کلمه‌های خارجی امکان پذیر نباشد و اگر ترجمه‌یی که صورت می‌گیرد معنی آن کلمه و عبارات را کاملاً افاده کرده نتواند پس بهتر است آن کلمه بهمان شکل خارجی اش بکار برده شود.

همچنان باید گفت که اقتباس کلمه‌ها از زبانهای خارجی یک عمل طبیعی بوده مناسبات همه‌روزه بین المللی آن را تقاضا می‌نماید و اینست که چنین کلمه‌ها و اصطلاحات بیشتر در ساحه‌های سیاسی، علمی، بین‌المللی و تکنیکی به چشم می‌خورند. البته هر زبان قوانین و مقررات خود را دارد و کلمه‌ها و اصطلاحات اقتباسی تابع قانون و مقررات دستور این زبان می‌گردد. اما برضد استفاده نادرست و بی‌مورد و سوء استفاده از این گونه کلمات باید مبارزه کرد. مخصوصاً در شرایط امروزه که روند وارد شدن چنین کلمه‌ها و اصطلاحات شدت گرفته است، امکان دارد بعضی از آنها به گونه غلط (هم از جهت املائی و هم از لحاظ تلفظی) وارد زبان شوند.

از طرف دیگر هر آنچه که در ابتدا گفته و نوشته شود مردم آن را به همان شکل اولی قبول خواهند کرد .

مثلاً کلمه (باند یست) که در اصل (باندیت) است . کلمه (بیرو) یا (بورو) که در اصل (بیورو) است ، کلمه (کوپرا تیف) که در اصل (کوپرا تیو) است دلیل این مطلب میباشند که هم در نوشتار و هم در گفتار تغییر کرده اند، چریان و اردشند این گونه کلمات و اصطلاحات خارج از زبان دری همه روزه ادامه دارد ، و در اینجا مشت نمونه خروار بعضی از نمونه های آنها را میاوریم پلینوم ، زون ، بریگار ، باند ، باندیست ، ترور ، تروریست ، پالیگون ، اسپیرانت ، اسپیرانتوری ، پارتیزان ، پیونر ، پلا - تفوزم ، پداگوگ ، کامسمول ، کامباین ، کولتیواتور ، اپارات و غیره .

مثال : ۱- قرار داد خریداری یکصد پایه قو لبه سه فال و یکصد پایه کولتیوا تور ۱۷ فال امضا گردید (انیس ۲۰ حمل ۱۳۵۹ ، ص ۸) .

۲- آن روز که با اردوی بی آتش و پولاد

کاخ ستم از هیبت هورای تولوزید
(بهار کابل ، دوشنبه ۱۹۷۷ ص ۱۶۱)

۳- (اپارات کمیته مرکزی ، ارگانهای اداره دولت ، کمیته های حزبی و سازمانهای اولیه حزبی با موفقیت عمل نموده و تجربه می- اندوزند .)

(حقیقت انقلاب ثور ۱۴ جون ۱۹۸۱)

در جمله بالا به غیر از قسمت آخر آن خبر جمله را تشکیل میدهد یعنی (عمل نموده و تجربه می اندوزند) دیگر تقریباً تمام قسمت باقی مانده آن کلمات و عبارات هستند که مفهومی نورافاده می کنند .

طوری که در مثالهای بالا دیده میشود بعضی از عبارات نیز وجود دارند که یک جزء آنها ترجمه شده و جزء دیگر آنها از زبانهای خارجی

اقتباس گردیده اند. مثلاً کمیته مرکزی، بیروی سیا سی، جورنال صنف، شورای پداگوژی، کار کنترول، کمیته اولیه شاگردان و غیره.

مثال: ((پلنوم، اعضای جدید اصلی و علی البدل بیروی سیا سی کمیته مرکزی و دارالانشای کمیته مرکزی را به اتفاق آراء به شرح زیر انتخاب نمود))، (حقیقت انقلاب ثور ۱۴ جون سال ۱۹۸۱).

خلاصه زبان به حیث مهمترین وسیله رابطه میان مردم باتاریخ خلق ارتباط نزدیک داد. بناء ضمن آموزش هر زبان تاریخ خلق و شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه را حتماً باید مدنظر گرفت. هر انقلاب در رشته های مختلف زندگی منجمله در ساحه زبان نیز پدیده های نورانی به بار میآورد. اینست که با پیروزی رسیدن انقلاب ملی و دموکراتیک در افغانستان و به وجود آمدن حکومت مردمی، تقریباً در همه ساحه های جامعه تغییرات و دگرگونیها آغاز گردید، به عوض کهنه نوبه دنیا آمد که همه اینها در زبان بازتاب می یابند.

بنابراین به صراحت میتوان گفت که زبان دری و مخصوصاً ترکیب لغوی آن به مرحله نوی از انکشاف خود وارد گشته است که روز بروز این غنای مندی افزایش می یابد.

اگرچه به دست آوردن نتیجه مشخص پیرامون انکشاف زبان دری در مدت شش سال که از انقلاب ثور میگذرد، و برای انکشاف زبانی زمان است کوتاهی، کار دشوار است با اینهمه از نخستین گام گذاریهای کلمات و عبارات نو در بین مردم میتوان چنین نتیجه گیری نمود که کلمه ها، عبارات و مفاهیم جدید با موفقیت مورد قبول مردم قرار گرفته و سبب نیرومندی زبان دری گشته اند.

عارف پژمان

تأملی بر صور خیال در شعر بیدل

بیدل ، فاتح چکاد های تازه یی در قلمرو هنر کلامی است دنیا ی
آرمانی که وی با افسون و واژه ها آفریده است همانند افسانه آفرینش
، شور انگیز و رویا یی است .

شعر بیدل هم عطر گیا ها ن عبوس باران ندیده را با خود دارد و
هم بیتا بی گلبرگ های عاشق را که به پیشوا زار دیبشت سینه
می درند .

در همان حال که بیدل شاعر معنی آفرین است ، تعبیر ها و واژه
های شاعرانه او همانند قندیل هارنگا رنگی است که در آینه بندان
شهرستان معانی به گونه اعجاب انگیزی آویخته شده اند . درین
نشته درنگی خواهیم داشت برسیما نگاریها شعر بیدل که بابافت
ویژه کلامی او ، استادانه پرداخته شده اند .

برای اینکه بتوانیم از جوشش تصویرهای شعر بیدار، نمودار راستین فراچشم خواننده گمان قراردهیم تنها ده غزل او را بررسی می نماییم، زیرا اگشودن نگارین چهره های همه سروده های او، ایجاب صد من دفتر مینماید.

تحلیل این ده غزل بیشتر بر مبنای «نقد زیبا یی شناسی» خواهد بود. این نوع بررسی را نقد «فورم گرایانه» نیز خوانده اند. در آینده همین ده غزل برگزیده از نظر محتوا نیز مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت، چنین نقدی بدون شبهه مبتنی خواهد بود بر جامع شناسی و اخلاق و فلسفه و میتولوژی.

در این بخش

غزل اول

مکن زشانه پریشان دماغ گیسورا
 مچین به چین غضب آستین ابرورا
 نگاه را مژده ات نیست مانع وحشت
 به سبزه یی نتوان بست راه آهورا
 به کنه مطلب عشاق راه بردن نیست
 گل خیال تو بیرون نمیدهد بورا
 سری که نشه پرست دماغ استغناست
 به کیمیا ندهد خاک آن سرگورا
 عتاب لاله رخا ن، عرض جوهر ذاتی است
 زشعله هانتوان برد گرمی خورا
 کجابه کشتن ما حسن میکند تقصیر
 که زیر تیغ نشانده ست نرگس اورا
 چوسایه عمر به افتاده گی گذشت اها
 به هیچ جای نکرده ایم گرم پهلو را
 زپیچ و تاب میانش بیان مکن بیدار
 به چشم مردم عالم میگفتن این مورا

غزل دوم

بیای جام و مینای طرب نقش کف پایت
 خرام موج می مخمور طرز آمد نهایت
 نفس در سینه نگهت آشیان خلد تو صیفت
 نگه در دیده شبم پرور با غ تماشا ییت
 شکوه جلوه ات جز در فضای دل نمی گنجد
 جهان پر گردد از آینه تا خالی شود جایت
 پر آسان است اگر تو فایق بخشد نور بینایی
 تماشا ی بهشت از گوشه چشم تمنایت
 مروت صرف ایجا دت ، کرم فیض خدا دادت
 ادب تعمیر بنیادت ، حیا آثار سیما ییت
 هوا خواه تو ا کسیر سعادت در بغل دارد
 نفس بودم سحر گل کردم از فیض دعا هایت
 تپی از سجده شوق سرمویی نمی بینم
 سرا پا در جبین می غلتم از شوق سر پایت
 اثر محو دعای بیدل است امید آن دارد
 که باله دین و دنیا در پناه دین و دنیا ییت

غزل سوم

غم طرب جوش کرده است مرا داغ گلپوش کرده است مرا
 زعفران زار رفتن رنگم خنده بیموش کرده است مرا
 حسرت لعل یار میکده ایست که قدح نوش کرده است مرا
 آنکه خود را به بر نمیگیرد صید آغوش کرده است مرا
 يك نفس بار زندگی چو حساب آبله دوش کرده است مرا

نا توانم چنانکه پیکر خم حلقه در گوش کرده است مرا
 از که ناله سپند سوخته ام ناله خا موش کرده است مرا
 بیدار از یاد خویش هم رفتم
 که فرا موش کرده است مرا

غزل چارم

عالم از چشم ترم شده میفروش
 زین قدح خمخانه ها آمد به جوش
 آسمان عمریست مینای مرا
 میزند بر سنگ و میگوید خموش
 بسکه گرم آهنگ ساز و حشتم
 نقش پایم چون جرس دارد خروش
 جمع نتوان کرد با هم صبر و عشق
 راست ناید میکشی با ضبط هوش
 عشق زنگ غفلت از ما میبرد
 سایه را خورشید باشد عیب پوش
 زین محیط از هرزه گر دیباچو هوج
 میبرد خلقی شکست خود بدوش
 همچو شمع از سر بریدن زنده ایم
 بیش ازین فرقی ندارد نیش و نوش
 گر نباشد شعله خاکستر بس است
 جستجو ها خاک شده در صبر کوش
 خاک گشتی بیدل از افسرده گی
 خون منصور ی نیاوردی بجوش

غزل پنجم

باز دل مست نوا بی است که من میدا نم
 این نوا نیز ز جا بی است که من میدا نم
 محمل وقافله و ناقه در این وحشتگاه
 گردی از بانگ درا بی است که من میدا نم
 خونم آخر به کف پای کسی خواهد ریخت
 این همان رنگ حنا بی است که من میدانم
 چشم واکردم و تو فان قیا مت دیدم
 زنده گمی روز جزا بی است که من میدا نم
 آب گردیدن و موجی ز تمنانزدن
 پاس ناموس حیا بی است که من میدانم
 نیست را هی که به کامل قدمی طی نشود
 پای خوابیده عصایی است که من میدا نم
 در مقامی که به جایی نرسد کوششها
 ناله اقبال رسا بی است که من میدا نم
 عشق ز دشمع که ای سوختگان خوش باشید
 شعله ها آب بقایی است که من میدا نم
 دل زکویت چه خیا لیست قدم بر دارد
 آخر این آبله پایی است که من میدا نم
 ای غنا شیفته با این دل راحت محتاج
 فخر مفروش، گدا بی است که من میدا نم
 بود عمری به برم دلبر نکشود نقاب
 بیدل این نیز ادا بی است که من میدانم

غزل ششم

به هر کجا مژه ام رنگ خواب میریزد
 گدا زشرم برویم گلاب میریزد
 مباش بیخبر از درس بی ثباتی عمر
 که هر نفس ورقی زین کتاب میریزد
 صفا ی دل کلف اندود گفتگو میسند
 نفس بر آتش آینه آب می ریزد
 گلی که رنگ دو عالم غبارشوخی او ست
 چو غنچه خون مرا در نقاب میریزد
 خوشم بیا دخیالی که گلبن چمنش
 گل نظاره در آغوش خواب میریزد
 ز خویش رفتن عاشق بها جلوه اوست
 شکست رنگ، سحر، آفتاب میریزد
 مخور زشیشه گردون فریب ساغر امن
 که سنگ ریزه به جای شراب میریزد
 به حرف لب مگشا تا توانی ای بیدل
 که آبروی نفس چون جاب میریزد

غزل هفتم

بهار عمر به صبح دمیده میماند
 نفس به وحشت صید رمیده میماند
 به هر چه دیده گشو دیم موج خون گل کرد
 نگاه مابه رنگ نیش دیده میماند
 به نارسایی فریاد رفته ام از خویش
 پر شکسته به رنگ پریده میماند

قدح بدست خمستان شوق کیست بهار
 که گل به چهره ساغر کشیده می ماند
 به حسرت دم تیغت چرا حت دل ما
 به عاشقان گریبان دریده میماند
 ز نسخه دو جهان درس ما فرا موشی است
 بگوش ما سخن نا شنیده می ماند
 خوش است تازه کنی طبع دو ستان بیدل
 که فطرتت به شراب رسیده می ماند

غزل هشتم

سر شکم نسخه دیوانه کیست
 زبانم لغزش مستانه کیست
 جنون می جوشد از طرز کلام
 جگر آینه دارشانه کیست
 زخود رفتن و لی بوی نبرد م
 که رنگم گردش پیمانگیست
 خموشی ناله میگردد بپر سید
 که آن نا آشنا بیگانه کیست
 ندارد مزاج امکانمیدن
 نمکپاش جگر افسانه کیست
 شعورم رنگ گرداند از که پرسم
 زخود رفتن ره کاشانه کیست
 دل عاشق به استغنا نیر زد
 خموشی وضع گتسانه کیست

به پیری هم نفهمیدیم صدحیف
 که دنیا بازی طفلانه کیست
 به دیر و کعبه کارت چیست بیدل
 اگر فهمیده ای دل خانه کیست

غزل نهم

موج گل بی تو خار را ماند
 چشم آینه از تماشا یش
 زنده گانی و گیر و دار نفس
 گل شبنم فروش این گلشن
 چند باشی ز حاصل دنیا
 شهرت اعتبار تشمیر است
 تانظر باز کرده ای هیچ است
 مژه و اگردنی نمی‌ارزد
 محو یاریم و آرزو باقی است
 بی تو آغوش گریه آلودم
 سایه را نیست آفت سیلاب
 نسخه صد چمن زدیم بهم
 صبح شبهای تار را ماند
 نسخه نو بهار را ماند
 عرصه کارزار را ماند
 سینه داغدار را ماند
 محو فخری که عار را ماند
 معتبر، خرسوار را ماند
 عمر، برق شرار را ماند
 همه عالم غبار را ماند
 وصل ما انتظار را ماند
 زخم خون در کنار را ماند
 خاکساری، حصار را ماند
 نیست رنگی که یار را ماند
 مژه خون نثار بیدل ما
 رگ ابر بهار را ماند

غزل دهم

بسکه از طرز خرامت جلو مسانه ریخت
 رنگ از روی چمن چون باده از پیمان ریخت
 فکر زلفت سینه چاکان راز بس پیچیده است
 می توان از قلوب این قوم خشت‌شانه ریخت

خاك و صحرا موج می شد از تپیدن های دل
 چشم مستت خون این بسمل عجب مستانه ریخت
 گر غبار خا طر شمعی نبا شد در نظر
 می توان صد صبح از خاکستر پروا نه ریخت
 عالمی را سر گذشت رفتگان از کار برد
 رنگ خواب محفل ما بیشتر افسانه ریخت
 گرد و حشت زین بیا با ز مدتی گم گشته بود
 گرد باد امروز رنگ صورت دیوانه ریخت
 ظالم از بیدارستگای هی نیست بی تمهید ظلم
 در حقیقت اره شمشیر است چون دندانه ریخت
 هر کجا بیدان مکافات عمل گل میکند
 دیده دام از هجوم اشک خواهد دانه ریخت

(غزل ۱)

اضافه ها و ترکیب ها :

آستین ابرو ، گل خیال ، دماغ گیسو ، عرض جو هر .
 کنایات و مصطلحات :
 دماغ پریشان کردن : حواس پرت و سرسام کردن
 آستین چیدن : (مهیا و مستعد شدن به کاری - فر هنگ رشیدی)
 بو برون دادن : فاشی کردن
 زیر تیغ نشاندن : قصد هلاک کردن
 پهلو گرم کردن : آسایش یافتن
 مو به چشم افکندن : آزار رسانیدن و دچار زحمت کردن
 راه بردن : درک کردن

۱) در بیت نخست ، واژه های شانه و گیسو چین و ابرو با هم تناسب دارد ، اما گیسو به صورت استعاره «مکنیه» است که به آن نسبت انسان داده شود ، اما «انسان» محذوف است و از لوازم آن که دماغ است ذکر شده است (ابرو) نیز استعاره مکنیه است .

۲) «وحشت» در شعر بیدل گاه کنایه ایست از «وارسته گی» درین بیت «نگاه و حشی یار» (به صورت اضممار به «آهو») تشبیه شده و مژه های او به سبزه .

«سبزه و آهو» هر دو استعاره مصرحه هم هست (چه مشبه به) به صورت مطلق به جای «مشبه» نشسته است .

«آهو وحشت و سبزه» تناسب است ، درین بیت صنعت «حسن تعلیل» نیز گنجا نیده شده است .

۳) گل خیال : تشبیه مو کدبه صورت اضافه ، میان گل و پو مراعات النظیر «تناسب» است .

۴) سر «مجاز مرسل» است که از آن اراده شخص (انسان) شده است (ذکر جزء اراده کل) .

(پو بردن) ابهام دارد ، چه از آن قصد آشکار شدن رفته است . میان «خاک و کیمیا» تناسب است ، در بیت (تشبیه تفصیل) نیز دیده می شود (شاعر «مشبه» را بر «مشبه به» ترجیح داده است) .

۵) شعله مجاز است ، چه از آن اراده «آتش» شده است ، میان شعله و گرمی «تناسب» است ، میان «عرض و جوهر و ذات» نیز مراعات النظیر است .

(لاله رخ) استعاره مصرحه است برای معشوق (خود لاله رخ ترکیب وضعی است) .

۶) حسن به صورت استعاره مکنیه به کار رفته است نرگس هم «استعاره مصرحه» است و هم «مجاز مرسل» چه هم به جای چشم معشوق نشسته است و هم از آن اراده شخص شده است .

«تبخ و کشتن» مراعات النظیر است ، بیت دارای صنعت حسن تعلیل نیز هست .

۷) در بیت سایه به عمر تشبیه شده است (تشبیه محسوس به غیر محسوس) پهلوی گرم کردن: کنایه از آسوده گمی میان «پهلوی و افتادگی» تناسب است.

۸) تشبیه موی به کمر معشوق در شعر شاعران (بیشتر شاعران شیوه هندی) رواج دارد.

موی به چشم افکندن تعبیر است از آزار رسانیدن. تشبیه موی به کمر در بیت به صورت «اضمار» است، در همان حال «موی» استعاره مصرحه است. میان «موی و پیچ و تاب تن است» است.

(غزل ۲)

۱) میان «جام و مینا» تناسب است، همینطور با و خرام و آمدن میان خرام و مخمور «صنعت شبه اشتقاق است».

«نقش پای» کنایه ایست از خاکساری. در بیت «ناز کنیا لی» به شیوه مکتب هندی سایه افکنده است. شاعر «خرام یار» را به خرام می، تشبیه کرده و پس به صورت مستتر مشبه را بر مشبه به، تر جیح داده است (تشبیه تفضیل).

۲) «نگه در دیده» و «نفس در سینه» صنعت موازنه یا تر جیح ناقص است. میان «نکته و باغ و شبنم» تناسب است. همینطور میان «نفس و سینه».

در بیت، شاعر، نگاه خویش را به شبنمی تشبیه کرده که باغ تماشا می معشوق را صفای بخشد.

۳) «آینه تعبیر است از حیرت» (جهان پر گردد از آینه) مفهوم. کنایه دارد و به معنی «کمال حیرت» است.

میان «پرگشتن و خالی گشتن» صنعت «تقابل» است.

۴) این بیت معنی آفرینی و مضمون تراشی شاعر را نشان میدهد، خلاصه مفهوم بیت این است:

«هر که بتواند معشوق را بنگردد در واقع بهشت را نیز تماشا کرده است، اما ادای مطلب پر پیچ و خم است تمنای معشوق چشم دارد و چشم، گوشه دارد و از این گوشه چشم تمناست که میتوان دلدار را نگرست.

۵) بیت دارای صنعت «مقابله و موازنه» است، مروت و گرم و ادب و حیا تنسیق الصفات است.

۶) اکسیر یا کمیاب جوهریست آمیزنده و کامل کننده که مس را طلا می کند (برهان قاطع) میان «فیض و دعا و سحر» تناسب است.

گل کردن: آشکار شدن، بیت که چاشنی عرفانی دارد اشاره یی است به افسانه آفرینش معشوق، عاشق را مورد التفات قرار داده و مس و جود او را مبدل به طلا کرده است.

۷ - (سر مو) در شعر شاعران از آن جمله «بیدل» ازاد و از طرف است و دال بر کمال «ناچیز بودن»

در جبین غلتیدن: کنایه ایست از سجده بردن و به خاک افتادن میان «جبین و سجده» تناسب است.

تکرار «سراپا» جناس تام است، در نخستین مفهوم «ظرافت» نهفته است و دو مین به معنی «اندام» است.

(غزل ۳)

این غزل در ردیف غزلهای روان و خوش آهنگ بیدل است که در آن ترکیبات ویژه بیدل، مانند یک قلم، یک نفس، طرب جوش، زعفران زار، آبله دوش و... دیده میشود درین غزل رنگ و رویای عشق آسمانی (عرفان) سایه افکنده است.

بیدل با تعبیر «جوشیدن طرب» منتها بی نشاط را اراده کرده است.

تشبیه «داغ» به گل و گلستان در شعر شاعران دیگر نیز شیوع

دارد.

«رفتن رنگ» کنا یه از «شر مساری» است . تشبیه «رنگ زرد» به «زعفران» حرف تازه یی نیست، اما «زعفران زار» تر کیبی است که بیشتر در شیوه شاعران هندی ، بویژه بیدل دیده می شود .
خندیدن در برابر مظاهر هستی انگار کنا یه ایست از حیرت در برابر شگفتی های فطرت .

تشبیه آبله به حباب ، دید تازه ایست در برابر جزئیات طبیعی .
«بار زندگی» کنا یه ایست از تعلقات و تکلفات حیات «حباب» در نظر گاه شاعر ، انفعالات درونی آن را نشان میدهد .
ترکیب «آبله دوش» و «بیدل» است «دسته خم شراب» و گوشواره زنان نظر بیدل را جلب کرده و شاعر میان این دوشباهتی یافته است، اما خواسته است با آوردن تعبیر «حلقه در گوش کردن» که کنایه ایست از اسارت ، به آرایش معنوی سخن ، بعد تازه یی بدهد .

در بیت دیگر ، بیدل خویش را به «سپند سوخته» یی تشبیه کرده ، سپند سوخته آرام و ساکت است ، شاعر خموشی را با این رابطه ، تمثیل نموده است ، انگار می خواهد بگوید که سکوت ، ادامه طبیعی فریاد است چنانکه «سپند» بدنبال ناله «جلز و ولز» از صدا خواهد افتاد .

مقطع غزل ، دقت و نازکی خیال شاعر را نمودار می سازد ، دانستن مفهوم بیت مستلزم بازگویی مقدماتی است که در شعر گنجانیده نشده است ، شاعر برای خودش «هستی» یی قایل نیست و «هستی» خود را وابسته به «غیر» می داند ، هر گاه «دیگری» او را فراموش کند ، دیگر از «یاد» او خبری نیست .

«یاد» مفهوم نزیك به «هستی وزنده گی» دارد و انگار «مظهر حیات» است .

(غزل ۴)

ترکیب های زیر در غزل نمو داراست :
گرم آهنگ، ساز و حشت ، نقش پا، زنگ غفلت ، هرزه تازو ...
تمثیل

جمع نتوان کرد با هم صبر و عشق
راست ناید میکشی با ضبط هوش

ارسال المثل

عشق زنگ غفلت از ما میبرد سایه را خورشید باشد عیب پوش
تصویر های این غزل از مظاهر مادی ، تازه و چشمگیر است ، شاعر
چشم را چون قدح می بیند و آسمان را چون کسی که سنگ در کف گرفته
و مینای وی را به شکستن تهدید می کند .
نقش پای او چون جرس ، صدا دارد ، موج ، هرزه تازو و بیپوده
گرد است و به خاطر همین زود محو و نابود می شود ، از آنرورروانی
که بی هدف می تازند راه به جایی نخواهند برد .
نیش و نوش با هم فرقی ندارد، مگر نه این است که شمع، ((هستی))
اش در گرو ((نیستی)) اوست؟!
تشبیه ((شعله)) به ((جستجو)) از نوع عینی به ذهنی است و تشبیه
صبر به ((خاکستر)) از نوع اضممار است .
اشاره به شهادت منصور حلاج ، استخدام صنعت ((تلمیح)) است .
همزبانی و تناسب و تقابل واژه های غزل چشمگیر است :
((قدح و خمخانه)) ، ((مینا و سنگ)) «خروش و جرس» ، ((صبر و
عشق)) ، ((غفلت و هوش)) ، ((سایه و خورشید)) ، ((محیط و موج)) ، نیش و
نوش ، شعله و خاکستر خون و منصور و ...

(غزل ۵)

این غزل از غزلیات پر آواز و بیدار است .
کاربرد مفاہیم و اشیا و حالات متضاد و همینطور تناسب و مراعات

النظیر و کنایات و مصطلحات عامه از خصوصیات متباین غزل است. شمع زدن، موج زدن و گل کردن: به معنی فاش شدن و آشکار ساختن.

آوردن ((آب و آتش))، ((غناشیفته و گدا)) خون و حنا و ((گردو قافله، آب و موج، پا و عصا، شمع و شعله، پای و آبله، و نظایر آن سخت مورد نظر شاعر بوده است.

تعبیرات و ترکیب های آتی در شعر چشمگیر است:
وحشتگاه: کنایه ازدنیا

طوفان قیامت، شمع زدن، راحت محتاج، ناموس و حیا و ..
اغلب تشبیهات درین غزل، از نوع ((بلیغ)) است (تشبیه بلیغ آن است که در آن ((وجه شبه)) و ادات تشبیه)) ذکر نشده باشد.

بیدل برای ((جهان موجود)) مصطلحاتی مانند ((ستمکنده))، ((وحشتکنده))، ((ادبکنده)) و ازین گونه دارد.

غزل رنگ عرفانی دارد و وابستگی روحی شاعر را با عالم نامریی نمودار می سازد.

((محمل و قافله و فاقه ((صنعت)) سیاقه الا اعداد است.

با توجه به شباهتی که میان خون و رنگ و حنا وجود دارد، شاعران این دورابهم نسبت داده اند، اما بیدل می گوید ((خونم آخر بکف پای کسی خواهد ریخت)) و این یک مفهوم زیبایی کنایی است برای مراد یافتن و به مطلوب رسیدن.

بیدل، زنده گمی را به ((طوفان قیامت)) تشبیه نموده است و آنگاه آنرا نوعی ((مجازات)) پنداشته است، تشبیه بلیغ زنده گمی به ((قیامت)) از نوع محسوس به غیر محسوس است.

((آب گردیدن)) ((به مفهوم)) ((نابود شدن)) از تعبیرات رایج است.

بیدل صورت شمع را در نظر داشته و هم اینکه شمع در گدازخمو-شانه به تدریج می میرد، این حالت را بر خویشتن نسبت داده و آنرا نشانه حیا و کف نفس و در فرجام شاید سر نوشت ((نامعلوم و مبهم)) می پندارد.

تشبیه پای خوابیده به عصا، تازه گی دارد و نا زکخیا لی شاعر را می رساند .

((ناله واقبال)) در شعر بیدل در بسیاری جایها ملازمت دارد ، بیدل در تعبیراتش میان ((خاموشی و فریاد)) رابطه یی یافته و این دورا ((همزاد)) می داند ، گاه در برتری ، امتیاز خموشی بر همزادش داد سخن می دهد ، اما در شعر می گوید هر گاه تپ و تلاش من ثمری نبخشد از جستجو و سرو صدا باز نخواهم ایستاد ، چه آنجا که ((کو شش)) نتواند برسد ، ((فریاد)) می رسد ((ناله واقبال بلندی دارد)) .

ملازمت «پاو آبله» در اغلب شعرهای بیدل مکرر شده است .

تشبیه ((شعله)) به ((آب بقا)) از نوع عینی به ذهنی است .

دل راحت محتاج : دل فقیر و زبون (محتاج راحت) .

غنا شیفته : صنعت فاعلی مرکب (مشناق بضاعت) .

بیدل ، انگار در انشاد دو بیت آخر غزل به آیات قرآن نظر داشته است :

- ((والله غنی وانتم فقراء)) .

- نحن اقرب الیه من حبل الوریده ((بود عمری به بر م دلبر نگشوده نقاب))

((نوا)) انگار مفهومی از ((واردات غیبی)) است و ترکیبی که من میدانم

نیز ابهام انگیز است و در ذهن خواننده کشش هایی را برمی انگیزد .

غزل ششم

تعبیرات بدیع ، همز با نی حرف ها و آهنگ واژه ها به این غزل بیدل زیبا یی چشمگیر بخشیده است .

ترکیبات ((رنگ خواب ریختن)) کلف اندود ، آتش آیینه ، غبار شوخی ، گل نظاره ، آفتاب ریختن و ... دریچه ایست بسوی سر - زمین سبز ابداع شاعرانه .

بیدل بازبان هنری ، از خواب که همسایه مرگ است و مظهر

غفلت، ابراز شر مساری میکنند تشبیه سالها ی عمر بر بر گهای کتاب تازه است و از نوع غیرمادی به مادی .

آتش آینه، اضافه تشبیهی است. شکایت جز اینکه زلال دل را مکرر کند، سودی ندارد، بیدل جا به جا دل رابه آینه تشبیه کرده است از نظر روشنی و پاکیزگی و قابلیت رویت معشوق حقیقی .

همانطور یکه نفس کشیدن درخشش آینه را زایل می سازد، بر حرفی نیز از صفای دل می گاهد. تشبیهات درین بیت از نوع اضممار است .

«دو عالم» در شعر بیدل ازادات کثرت است معشوق بیدل، گلی است، که غبار شوخی و طنای او را از رنگ دو عالم ریخته اندرکنایه از کمال شوخی و طنای گل: استعاره مصرحه برای معشوق معشوقی که چنین تصویری دارد، از نظر پنهان است و درین حال خون عاشق را در نقاب می ریزد، درست همانند غنچه تشبیه زن مستوره، به غنچه تازه و بدیع است. میان رنگ و گل و غنچه تناسب است .

گل هم استعاره مصرحه است و هم مکنیه، چه هم به جای مشابه نشست است و هم نسبت خونریزی به آن داده شده است. در بیت دیگر میخواهد بگوید که معشوق تنها در رویا، میسر میشود، اما این خود او نیست، بلکه خیال اوست که در خواب جلوه می کند. ((گل نظاره در آغوش خواب می ریزد)) .

میان گلبن و چمن و جلوه و گل مراعات النظیر است .
شکست رنگ: انکسار خاطر، پریده گی رنگ.

بیدل میگوید، عاشق، تنها با فروتنی و از خود گذری می تواند به تعالی دست یابد، مثل رنگ پریده سحر که آبستن خورشید جهان افروز است «رنگ پریده در شعر بیدل بیشتر کنایه از عجز و انکسار است» .

بهار جلوه: اضافه تشبیهی است تشبیه مودک به صورت اضافه .

آفتاب ریختن تعبیر است که با جزای دیگر کلام تناسبی بهم می رسانند.

میان رنگ ، سحر و آفتاب نیز مراعات النظیر است . از تعبیر بهار جلوه منتها ی در خشش اراده شده است .

شیشه گردون : اضافه استعاری است اما این تشبیه ، حرف تازه یی نیست .

میان شیشه و سنگر یزه صنعت تضاد یا تقابل ، و میان شیشه و شراب ، تناسب است .

جباب درین شعر بیدل کنایه ایست از حقارت و زودگذری که درین جا ، برای ((خاموشی)) تمثیل آورده است .

غزل هفتم

بی گفت و گو پیدا است که شاعر مکتب هند ی درون گراست درین مکتب شاعر در طبیعت نیست ، بلکه طبیعت در شاعر است ، شاعر هندی میان اشیا ی جزئی و مظاهر هستی و جلوه های گوناگون زنده گی ، رابطه های تازه کشف می کند ، مبتنی بر واقعیت ذهنی .

درین غزل ، جهان عاطفی بیدل در برابر طبیعت بیجان نموده شده است ، بیدل تشبیهات محسوس و غیر محسوس را با مهارت کنار هم گذاشته است ، تشبیهات این غزل بیشتر از نوع تشبیه مودوده محذوف - الادات است .

(تشبیه مودوده آن است که ادات تشبیه در آن حذف شده باشد مانند دخل آب روان است و عیش آتیا ی گردان .)

در نظر شاعر ، جوانی مانند طلوع سپیده دم است . دم زدن ((رفس کشیده)) که مظهر حیات است ، مانند رم کردن شکار وحشی است ، شاعر بهر سو می نگرود رنگ سرخ خون می بیند ، گویی نگاه او بیشتری است که بر شاهر گی فرود می آید ، پرشکسته رکنایه از

ناتوانی) مانند رنگ پریده (شرمساری است) بهار به اشتیاق کسی قدح بدست گرفته است.

چهره شاداب گل، آینه داسرمرستی و نشاط فرو ردین است دل خسته شاعر آرزوی دم تیغ دلدارا دارد و در این اشتیاق گریبان میدرد «گریبان دریدن تعبیری است از کمال اشتیاق».

میان تیغ و جراحت و دریدن، تناسب است. کتاب دو جهان را باید فراموش کرد و تنها به «سخن ناشنیده» گوش فرا داد. سخن نا-شنیده ظاهراً کنایه بی است از «واردات غیبی» که بر سالک مؤمن الهام شود.

درین غزل، بیدل با هماهنگی همخوانی کلمات نیز توجه دارد، در بیت اول میان رمیده و دمیده جناس لاحق است و میان عمر و نفس مراعات النظر.

همینطور در بیت دوم میان رگ و نیش و خون تناسب است. در ابیات دیگر نیز مناسبت ها و ملازمت ها دیده می شود.

پرو پرواز و پریده (بیت سوم)

بهار و گل، دست و چهره (بیت چارم)

فراموشی و سخن و گوش، نسخه و درس

تشبیه فطرت به شراب، از نوع غیر محسوس به محسوس است

(ذهنی به عینی)

غزل هشتم

اضافات و ترکیبات «جنون جو شیدن»، «رنگ گرداندن»، «قاله گشتن» و «نسخه دیوانه» و... در و هله نخست به چشم می خورند نسخه از واژه گان مورد اعتنای بیدل است ظاهراً درین غزل نسخه به مفهوم مظهر و نمونه است «آینه دار» مانند یکی ازادات

تشبیه به کار رفته است ((جگرم مثل شانه است)) تشبیه صریح است .

جنون جوشی تعبیر یست از حداعلای دیوانگی ، در بیت دیگر ، بیدل زبان جنون زده لغزنده خویش را بر آدم مستی تشبیه کرده که ((تلوتلو)) میخورد اما بیت بصورت استفهام است و تشبیه آن هم به صورت اضمار . بوی نبردن کنایه ایست از درک نکردن و ندانستن (بیگانگی ((بیخودی)) از نظر عرف تعبیری از تقرّب است .

ندارد مزرع امکان دمیدن ، شاعر دنیا را به مزرعه یی تشبیه کرده و هوس های انسانی را به دانه .

تبسم : یعنی سبز شدن ، شگفتن .

رابطه میان افسانه و خواب از مضامین متداول است ، نمک پا - شیدن نیز باز خم ملازمت دارد و کنایه است از شدت بخشیدن درد و داغ .

مژگان فرا هم آوردن : راحتی خیال داشتن .

رنک گرداندن : تغیییر حالت دادن

رنک گرداندن شعور: بیهوش شدن .

تناسب های لفظی و معنوی :

بیت اول : شانه و آینه ، مستی و لغزش و جنون .

بیت دوم : رنگ و بوی ، گردش و پیمانہ .

بیت چارم : ناله و خموشی ، بیگانه و آشنا .

بیت پنجم : مزرعه و آب و دانه

بیت هفتم : از خود رفتن و شعور

بیت هشتم : استغنا و گستاخی

بیت نهم : پیری و بازی و طفلانہ

بیت دهم : کعبه و دیر و خانه

غزل نهم

این غزل در شمار شیوا ترین و روان ترین غزلیات ابوالمعانی است، در غزل در هم آمیختگی تشبیهات محسوس و غیر محسوس فریبنده گمی دارد تا آنجا که جابه جامنجر به تنا سبی تشبیه شده است اغلب تشبیهات از نوع تشبیه موکد و بلیغ است. در غزل تعبیرات و اضافات ناب اندک نیست، گل شبنم فروش، آغوش گریه آلود، زخم خون در کنار و

آئینه (به صورت استعاره مکنیه) چشم دارد، معشوق راتما شامی کند و از نظاره او مانند بهار بر خویش می بالد. نفس کشیدن تعبیر است از زنده بودن و زندگی نوعی کارزار به حساب می آید. گل شبنم فروش در گلشن همانند سینه خسته ایست که از داغ آن آب بترآورد.

شبنم و آئینه، نخستین مظهر شرمنده گمی، دو مین نما ینده شگفتگی دنیا حاصلی جز ننگ ندارد، آدم به شهرت رسیده چونان کسی که بر سر خر سوار باشد (بر خرسوار بودن کنایه ایست از انگشت نمایی) «عمر» مانند «برق» شتابنده است، دنیا چون غبار است که زود محو می شود.

آغوش شاعر گریه آلود است. سایه مظهر خاکساری است و به همین خاطر از بلیات محفوظ است.

رنگ یار در هیچ چمنی پیدا نمی شود؛ مژه شاعر مانند رنگ ابر فرو ر دین است (وجه شبه درین بیت زایش باران و سرشک است). نسخه در شعر بیدل، شایع است، به معانی چون نمونه و دفتر و کتاب و ورق.

در غزل تناسب های دلاویز و تمثیل نیز دیده می شود که از شرح آن می گذریم.

غزل دهم

الف : تضاد و تناسب ، قرینه ها و ملازمت ها
بیت اول : جلوه و مستانه، پیمانۀ و بادۀ ، رنگ و روی
بیت دوم : خشت و قالب ، شانه و زلف

بیت سوم : موج و تپش ، مست و مستانه، خاک و صحرا
بیت چارم : غبار و خاکستر ، شمع و پروانه
بیت پنجم : محفل و سرگذشت ، خواب و افسانۀ
بیت ششم : بیابان و گرد باد ، رنگ و صورت

ب : ترکیبات و تعبیرات بدیع:

رنگ ریختن ، افسانۀ ریختن ، شانه ریختن
(ریختن رنگ) که يك مفهوم ذهنی و انتزاعی است به (ریختن
بادۀ در پیمانۀ) شباهت یافته است. تشبیه غیر حسی به حسی
سینه چاکان : استعاره برای عاشقان

پیچیدن : ایهام (بخود مشغول داشتن ، به خشم آوردن و تاب
خوردن).
میان (تپش و بسمل) رابطه ایست چه (مرغ نیم جان) پیش از مرگ
تپش و تقلا دارد .

تشبیه دل به (بسمل) و (تپش دل) به موج صحرا از نوع اضممار
است . .

تشبیه اضممار آن است که در شعر، ارکان تشبیه به صراحت
نیامده باشد .

تشبیه صبح به خاکستر در شعر شاعران شیوع دارد ، مفهوم
بیت این است که اگر به خاطر دلسوزی بر شمع که فریفته پر-
وانه است ، نباشد ، می توان پروانه را بر آتش کشید و از خاکستر
او صبح آفرید ، اما دریغ که زنده کی شمع در گرو شب است
خلاصه مفهوم بیت پنجم این است که :

داستان مرده گان ، زنده گان را سخت سرگرم داشته است .
بیابان : کنایه از دنیا

دیوانه : مظهر وارستگی و وحشت

میان گرد و گرد باد صنعت «اشتقاق» است .

در بیت دوم غزل ، معنی آفرینی بیدل ، گل می کند و می گویند:
خیال موی تو چندان عاشقان را در هم و بر هم ساخته است که می
توان پس از مرگ از تربت شان شانه درست کرد ، شانه دندان دارد
و باد لچاک تناسبی بهم میرساند از سوی دیگر با زلف آشفته یار
همدم است و می تواند کنایه بی باشد برای بیتابی و بیقراری .

نکته

خاک نتواند حجاب دیده روشن شود

دیده روشن چراغی نیست ، بی روغن شود

(صائب)

پوهندوی حسین یمین

جمع اسم و دگرگونی های تاریخی آن در زبان دری

دو زبان دری از آغاز دو گونه نشانه جمع هستی داشته و آن عبارت است از: پسوند ((آن)) و ((ها)) که هر دو از گروه واژگهای بسته به شمار رفته مفهوم بیش از یک را میرسانند، همین هر دو پسوند جمع در اصل و ریشه زبان دری یعنی پهلوی (اشکانی) مورد کاربرد داشته است، البته اساساً در زبان پهلوی پسوند جمع ساز تنها (آن) بوده و در آغاز آن زبان (پهلوی) تنها همین پسوند (آن) در مورد جمع بستن اسم از گروه جاندار و بیجان یکسان به کار میرفت (۱) به حیث نمونه مثالهای ذیل از زبان پهلوی آورده میشود: پیترا (پدر) - پیتران (پدران) •

گوسپند - گوسپندان

آتخش (آتش) - آتخشان (آتشیها)

منش - منشان

دیده میشود که اسم آدمان، جانوران، نامهای ذات و معنی همه با همین پسوند (آن)، جمع میشده است و اما بعداً در اواخر عصر شیوع زبان پهلوی پسوند جمع (ها) مورد کاربرد قرار گرفت، بدین معنی که پسوند (ها) نظریه نوع نخستین جدید تر بوده جز در متنهای متأخر

پهلوی دیده نمیشود (۲) از همین جاست و به جهت اساسی بودن و ویژه گی متبارز و همه گانی پسوند جمع ساز (آن) درمنشا زبان دری بوده است که این پسوند در آغاز پیدایش زبان دری برای چندین سده زمینه کار برد گسترده یی داشته است ، بدین معنی که از آغاز تا حدود سده هفت هجری نامهای آدامان ، جانوران ، بیچانها و اسمهای معنی غالباً با پسوند (آن) جمع بسته میشد، اینست نمونه هایی درمورد: ((اندر جهان او بود که آیین مرد می آورد و مردان و جانوران پدید آورد))، (۳) ((و چون ماران که از دوش ضحاک برآمدند)) (۴) ((ابلیس گفت برو و سوی کساورزان و تاوان و خران شو و زنان و بیچکان ایشان را همه را هلاک کن)) (۵)

((اندو هان ، گناهان ، دردان ، سوگندان)) (۶)

((ودبیران و قوم و مرا به خوان بردند)) (۷)

((باقی سوی موشان دیگر انداخت)) (۸)

((و چون بنده اختیار حق بدید از اختیار خود اعراض کرد از همه اندو هان برست ... رضا مرد را از اندوهان برهاند)) (۹)

((و سوگندان یاد کردند که ما خبر از این نداشته ایم)) (۱۰)

((دران وقت که من در کلبه اندو هان و کاشانه غمان و بیت الاحزان نشسته بودم)) (۱۱)

البته در حدود سده ششم هجری و بعد از آن است که بیچانها غالباً با پسوند (ها) جمع میگردد و بدینگونه ازان پس پسوند (ها) زمینه کاربرد ویژه خودش را پیدا میکند و پسوند (آن) نیز محدود و مشخص میگردد یعنی که در مورد جمع بستن نام های متعلق به آدامان و جانوران ویژه گی خود را می یابد، این پسوند از همان آغاز سه شکل دگرگونه (المورف) نیز داشته است که تا امروز زمینه کاربرد دارد و آن عبارت از: (یان) ، (وان) و (کان) .

۱- پسوند (یان) با نامهایی آمده و می آید که متعلق به جانداران بوده و مختوم به مصوت (ی) یعنی یای معروف بوده اند، خواه این (ی) اصلی باشد و خواه (ی) نسبتی ، مثلاً : خانی - خانیان، چانی، چانیان ، طوطی - طوطیان - سامانی - سامانیان ، طاهری - طاهریان ...

اساساً اینجا در شکل گفتاری این واژه ها دوری وجود دارد ، یکی (ی) مصوت یعنی یای معروف و نسبتی اصلی واژه و دیگری (ی) نیم مصوت در جلو آن که (یان) را ساخته است ، البته این هر دو (ی) در گفتار قابل تشخیص است و اما در نوشتار از اینکسه دوشکل نوشتاری از گونه (واکهای) پهلوی هم بدون فاصله قرار گرفته است یکی ازان از نوشته افتاده است ، مثال :

((آنکه از سوی باختراست چینیان دارند... و دیگر خزریان دارند و آنکه راستر بر بریان دارند، و از چپروم خاوریان دارند و مازندریان دارند)) (۱۷)

((مرکشی را نحویان فعل خوانند)) (۱۳)

چینیان گفتند ما قاشی **تسر** رومیان گفتند مارا کر وفر (۱۴).

چو مرغ خانه تاکی دانه جو ییم که شه دریا چو ما مرغابیانیم (۱۵)

اماوازه‌هایی که مختوم به (ی) نیم مصوت‌اند و باواک مصوت قبلی خود مصوت مرکب را تشکیل کرده‌اند در صورت پذیرفتن پسوند جمع (آن)، آن (ی) نیم مصوت از هجای آخر واژه جدا شده باپسوند (آن) دریکجا قرار میگیرد و اصلاً در این‌گونه واژه‌ها پسوند (آن) به تنهایی باوازه می‌پیوندد بدون آنکه واکی میان واژه ووند افزوده شده باشد، مثلاً: مهرویان، دانشجویان، بدخویان، ...

همچنان واژه‌یی که به مصوت (آ) ختم شده و واژه در اصل خود مختوم به (ی) نیم مصوت بوده‌است، آنگاه در گذشته، و حال در جمع بستن، آن (ی) نیم مصوت از هجای آخر واژه که با مصوت ما قبل خود مصوت مرکب را ساخته‌است، جدا شده با پسوند جمع (آن)، شکل (یان) را به خود میگیرد، مثلاً: خدا (خدای)، خدایان (خدای) گدایان، بی‌سروپا (بی‌سروپای) بی‌سروپایان، نغمه سرا (نغمه سرا) نغمه سرایان ...

و هرگاه واژه در پهلوی مختوم به جزء آخری (آک) بوده که در دری (ك) آخر آن افتاده باشد در صورت جمع شدن بعد از سده های پنجم و ششم تا امروز باپسوند (ی) می‌آید، چون: داناك (دانا) دانایان، آشناك (آشنا) آشنایان، بیناك (بینا) بینایان ... و اما واژه نیاك که شکل پهلوی خود را حفظ کرده و بدون کاهش به دری انتقال کرده‌است، مثلاً در این شعر دقیقی بلخی:

ایا شاها که ملک توقدیم است نیاکت برد پاك از اژدهاكا (۱۶)

پس این واژه در صورت جمع بستن مانند واژه های مختوم به صامت (پسوند) (آن) را راساً می‌پذیرد و گفته یا نوشته میشود: نیاکان

همین واژه‌های مختوم به جزء آخری (آک) در پهلوی که در دری (ك) آخر آنها افتاده‌است و باوازه‌هایی که مطلق مختوم به (آ) اند، در سده‌های اول زبان دری بعضاً پسوند (آن) را راساً پذیرفته‌اند (۱۷) مثلاً داناك - دانا - دانا آن .

برناك - برنا - برنا آن

و به همین گونه ترسا-ترسا آن ، ناسزا - ناسزآن ، آشنا - آشنا آن و نظایر آن. این قاعده غالباً در سده های (۴-۶) هجری در خراسان معمول بوده است ، چنانکه آثار آن را در التفهیم ، تفسیر قرآن (کمبریج) ، جامع الحکمتین ناصر خسرو ، نوروز نامه منسوب به خیام ، مجمل-التواریخ و انقص و تاریخ سیستان دیده می توانیم (۱۸)

مثال :

((و نزدیک تر سا آن آن چنان است که ، او به شکم ماهی سه شبانه روز بوده است)) (۱۹).

((و دانا آن را اندرین سخنهای بسیار است)) (۲۰)

((و آن دانا آن اند که صورت علم ایشان نیکوست)) (۲۱)

((دانا آن و بزرگان را بخواند)) (۲۲)

((این یکی به دست شما بماند و به دست غربا و ناسزا آن نیفتند)) (۲۳).

و اما در بعضی از آثار دیگر این دوره به جای (آن) پسوند (یان) آمده است که یا شاید تصرف کاتبان بوده باشد و یا نسبت پیوست آمدن در مصوت از همان آغاز میان آنها یک نیم مصوت (ی) افزود شده است چنانکه این شکل کاربرد در چند اثر این عصر دیده شده است ، مثلاً در مقدمه شاهنامه ابو منصور و قابوسنامه .

۲- پسوند (وان) ، جمع ساز باواژه هایی آمده است که مختوم به (و) یعنی واو معروف و متعلق به جانداران بوده اند و اساساً در پهلوی به جزء (وگ) ختم شده اند ، مثلاً : جادوگ ، آهوگ ، بازوگ ۰۰۰۰ در دردی چون (گ) از آخر آنها افتیده است مختوم به واو معروف شده اند ، پس در صورت جمع بستن با پسوند (وان) جمع شده اند البته در تلفظ هر دو (و) یعنی واو معروف آخر واژه و واو نیم مصوت آغازی پسوند قابل تشخیص میباشد و اما در نوشتار نسبت پهلوی هم واقع شدن دو شکل نوشتاری همگون ، یکی از آنها حذف شده است و پدیدار نیست چون :

جادوگ - جادو - جادوان (جادووان) آهوگ - آهو - آهوان (آهووان)

از همین قبیل است جمع نامهای بانوان ، بازووان ، هندووان ۰۰۰

مثال :

چنین گفت پس بانوی بانوان برستنده یی را گزاید ردوان (۲۴)

((چون شاه هندوان که کللیله و دمنه و شاناق و رام و رامین بیرون آورد)) (۲۵)

به همین گونه (دو) که مختوم به واو معروف است با این قاعده جمع شده است :

به هرنیک و بد هردوان يك منش به رازاندرن هردوان بدگنش (۲۶)

چون محیط حرف ومعنی نیست جان جمع بود جان خالق این هردوان (۲۷)

همچنان آست و اژه های مختوم به مصوت مرکب (اوگ) ، (آو) و (ایو) و متعلق به جانداران که بدینگونه بپسوند (آن) جمع شوند دران صورت نیز نیم مصوت (و) از آخر واژه بپسوند جمع ساز (آن) یکجاشده در تلفظ به شکل (وان) درآید، یعنی گرچه در صورت نگارشی اینگو نه نامهای جمع دگر گونی دیده نمیشود اما در اساس از شکستن مصوت مرکب آخرواژه و پیوستن (و) آن بپسوند (آن) تغییری قابل تشخیص است چنانکه پسوند جمع به شکل (وان) ادا میگردد ، مثلا : خسرو - خسروان ، پیرو - پیروان ، گاو - گاوان ، دیو، دیوان ... و اینگونه پسوند جمع از آغاز در زبان دری هستی داشته تا امروز دوام دارد. مثال :

((ابلیس گفت برو وسوی کساورزان و گاوان و خران شو و زنان و بیچگان ایشان را همه را هلاک کن)) (۲۸)

۳- پسوند ((گان)) با واژه هایی آید که مختوم به (و) مخفی باشد و های مخفی خود از گونه واکهای مصوت است ، این واك در ریشه این گونه واژه وجود داشته است ، چنانکه در زبان پهلوی در واژه هایی که در زبان دری به (و) ختم شده اند بعد از (و) صامت (ك) که میان (ك) و (گ) تلفظ میشده قرار داشته است یعنی (و) میان دو صامت به حیث هسته ادا میگردد، مثلا : بندك، زندك، كامك ، آراستك ، نیرك ، مردك (۲۹) . در دری این واژه ها تراش خورده صامت پایانی آن یعنی (ك) افتاده و مصوت (و) که در گفتار وجود داشته در نوشتار نیز ظاهر گردید، پس این گونه واژه ها بدین گونه گفته و نوشته شده : بنده ، آراسته ، زنده ، نبیره، مرده و غیره از همین جاست که چون این مصوت آخر در اینگونه واژه ها هم در تلفظ وهم در نوشته ظاهر و متبارز شده نباید در صورت جمع از واژه بیفتد و به این صورت پسوند جمع ساز (گان) با این گونه نامها بدون آنکه در شکل واژه کم و گاستی پدید آید به کار میرود ، بدین شکل : زنده گان، بنده گان، همسایه گان، بیننده گان ... (۳۰)

پس آنانی که میگویند در این دسته واژه ها (گك) بدل (و) است باز هم نادرست باشد زیرا (و) که در تلفظ نیفتاده است چگونه بدل به (گك) تواند شد . و آنانی که گویند در جمع بستن این گونه واژه از شکل اصلی آن یعنی شکل پهلوی آن کار گرفته میشود این هم درست نیست زیرا این گونه واژه ها قبلا معروض به تحول گشته و به شکل دگرگون

شده در دری انتقال یافته و معمول شده است پس صورت جمع آنها ناشی از شکل مفردشان است، چنانکه در سایر موارد جمع بستن عمل شده و میشود .
از اینکه در نوشته های دوره های کهن دری این (ه) در موارد جمع از آخر مفرد انداخته شده علت آن عدم توجه و دقت ناسخان و کاتبان در اصل واژه و صورت و ساخت آن بوده است ، تا آنجا که حتی واژه های دخیل را نیز با چنین کم و کاستی جمع بسته اند ، مثلا واژه های : خاصه ، نظاره ، خلیفه ، مشاطه ، شحنة ، سفله و نظایر آن را که (ه) آخر آنها اصلی است با گاهش (ه) جمع بسته اند و در متون دری مثالهای زیادی از آن میتوان یافت ، به حیث نمونه :

((آنگاه بدین روز ششم خلوت گر دندی خاصگان را)) (۳۱).

که باید ((خاصگان)) نوشته میشد .

آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان صبح نخستین نمود روی به نظارگان (۳۲).

که باید به شکل نظاره گان می آمد .

((واگر خلیفه یی است از خلیفگان خدای در میان خلقان درست باشد)) (۳۳)

کل تویی و جملگان اجزای تو برگساکه هست پاشان پای تو (۳۴)

با هجو کم و کاستی در نگارش بوده است که در شکل گفتاری بعضی از این گونه واژه ها تغییری وارد شده است، مثلا ((مژه)) که جمع آن مژه گان باشد نسبت افتیدن (ه) آخر در نوشتار امروز شکل گفتاری آن نیز به گونه کوتاه یعنی مژگان با سکون ((ژ)) تحول کرده است چنانکه در آثاری دری بعین گونه آمده است :

به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم بیاکز چشم بيمارت هزاران درد بر چینم

(حافظ)

چه غم از تابش خورشید قیامت دارد هر که در سایه مژگان تو در خواب رود

(صائب)

در نتیجه باید گفت که همه نامهای مختوم به (ه) و مربوط به جانداران را که در متون کهن دری در صورت جمع بستن بایستوند (گان) ، (ه) از آنها افتاده است از اینکه آن (ه) قابل تلفظ و در مفرد واژه ظاهر و تثبیت شده است باید با (ه) نوشت ، البته در اینجا نمونه هایی که از این گونه واژه های جمع بعداً داده شده بنا بر رعایت امانت داری با حروف (ه) آورده شده است و در اساس از نگاه دستور و زبانشناسی درست نیست .

جمع بستن نامها در زبان دری و کار برد پسوند های جمع ساز دران، در دوره های گوناگون سیر و تحول این زبان ، یکسان نبوده بلکه در برخی از عصرها ویژه گی جداگانه داشته است ، چنانکه جمع نامها از آغاز تاسده های هفتم و هشتم به سیاق دری و در تحت ضوابط دستوری این زبان صورت گرفته است ، گرچه در این دوره بر تعداد واژه های تازی در زبان دری به تدریج افزوده میشود و بعداً هم لغات ترکی و مغولی دران راه یافته است با آنهم در زمینه جمع بستن نامها قواعد اصلی زبان دری رعایت شده است و اگر گاهی از صورت جمع تازی استفاده شده تنها مربوط جمعهای مکسر دران زبان بوده است و آن هم ندرتآید شده است ، از قبیل : نکت (نکته ها) ، طرف (طرفها) ، خدم (خدمتگاران) و نظایر آن . البته جمع های مژکر سالم تازی با پسوند (ون) در حالت رفع و با پسوند (ین) در حالت نصب و جر مورد کاربرد قرار نگرفته و نیز جمع مؤنث سالم با پسوند (آت) ندرتاً به نظر میرسد . اما آنچه که بیشتر در مورد جمع بستن نامها معمول و مروج بوده همانا به کار بردن پسوند های خاص دری است از جمله مثلاً (آن) و اشکال دیگر گونه آن (گان ، یان ، وان) که زیادتز مربوط میگردد به نامهای متعلق به جانداران ، و این پسوند از اینکه سابقه بیشتر دارد خیلی زیاد و به شکل گسترده و بعضاً خارج از ساحه حدود جانداران نیز به کار برده میشود و بعد ازان آهسته آهسته زمینه استعمال پسوند(ها) هم فراختر میگردد .

اینک به حیث نمونه مثالهایی از آثار کهن دری از آغاز تاسده هشتم هجری آورده میشود که دران غالباً نامها با پسوند های جمع ساز دری جمع بسته شده است مخصوصاً واژه های دخیل که آنها هم در اکثر موارد تحت قواعد جمع دری جمع بسته شده اند :

الف - نمونه هایی از نامهای دری و غیر تازی :

((اندر جهان او بود که آیین مردمی آورد و مردان و جانوران پدید آورد)) (۳۵)

((چون ماران که ازدوش ضحاک بر آمدند)) (۳۶)

((و نیک اندیشان و بدگرداران را پاداش و پاداش افراه برابر داشت)) (۳۷)

((ابلیس گفت برو و سوی کشاورزان و گاوان و خران شو و بچگان ایشان را همه هلاک کن))

(۳۸)

((و در لشکر قارن ترسا یان بودند که از اهوآز با او آمده بودند بسیار)) (۳۹)

مخالفتان تو موران بندن و مار شدند برآرزود ز موران مارگشته دمار (۴۰)

ساز سفرم هست و نوای حضرم هست اسپان سبکیار و ستوران گرانبار (۴۱)

((خران را بفروختم واسپ خریدم))، (۴۲)

((جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خدا ست (۴۳)

((ایشان از خوف بیشه دختران را درمیان همدیگر نامزد شوهران کردند)) (۴۴)

ب- نمونه‌هایی از نامهای تازی که برخلاف قواعد عربی آنها را با پسوند جمع (آن) واشکال دگرگونه آن جمع بسته اند :

((يك صف میران و بلعمی نبشته، يك صف حران و پیر صالح دهقان)) (۴۵)

((وقصه‌ها امیران و مؤمنان که بودند تا بدین وقت یاد کردیم)) (۴۶)

((کس ندید که کسی از ملکان شاعری را اینجا هزار درم داده باشد)) (۴۷)

((و خطیبان و شاعران و حدیث گوینان و همه فصیحان به تازی چندین سخن همی گویند)) (۴۸)

چه گویی کز همه حران چنو بوده است کس نیژا

نه هست اکنون و نه باشد و نه بوده است هرگز (۴۹)

((مر کتابهای حکیمان پیشین و طبیبان مجرب همه بجستم)) (۵۰)

((حکیمان هند بر صوابند و من راه حکیمان هند گرفته‌ام)) (۵۱)

از رودکی شنیده‌ام استاد شا عران کاندز جهان به کس مگروجز به فاطمی (۵۲)

((من آن ازان کردم که همه جدان من جهان بگرفتند)) (۵۳)

((همه مادرانشان ... پاکان و حرتان عرب بودند)) (۵۴)

((ولایتی بدین بزرگی که سلطان دارد چون نگاه توان داشت از خصمان)) (۵۵)

((قاصدان ، معتمدان ، مشفقان ، حاسدان)) (۵۶)

((از ملامت خصمان رسته نباشی)) (۵۷)

((و خلقان خدای تعالی را بی نوا نکرده باشی)) (۵۸)

زد نفس سر به مهر صبح ملمع نقاب خیمه رو حانیان گشت معنیر طناب

(خاقانی-دیوان)

حاسدان بر من حسد کردند و من فردم هنوز داد مظلومان بده ای عز امیر المؤمنین

(منوچهری - دیوان)

عاملان بینم باز آمده غمگین ز عمل کارناکرده و نارفته به دیوان شمار

(فرخی - دیوان)

ای ند یمان شهریار جهان ای بزرگان در که سلطان

(فرخی - دیوان)

ای عاشقان ای عاشقان من عاشق یکتاستم عشقم چو بر سر میز ندمن و الهوشیداستم (۵۹)

((یتیمان ، مظلومان ، بیوه‌گان ، ظالمان)) (۶۰)

((حاضران ، محاسبان)) (۶۱)

((ومادر و پدر امیران را گریانیده)) (۶۲)

((اگر چنان بود که متابعان او بسیار بود)) (۶۳)

((فعل به اشتراك از فاعلان مختلف ۰۰۰ به فرمان يك فر مابنده متفق شود اندر مفعول.

چنانکه آن فرمابنده از جنس آن فاعلان نباشد)) (۶۴)

ازاینکه پسوند جمع (آن) سابقه بیشتر تاریخی دارد و مورد استعمال گسترده تر داشته‌است بنابراین در دوره های نخست زبان بعضاً علاوه بر نا مه‌ای جانداران اسم‌های

ذات غیر جاندار و اسم‌های معنا نیز با آن جمع بسته شده است مثلاً : آذران، کشوران
گوهران ۰۰۰ و یاندوهان، غمان، سوگندان۰۰۰

الف - اسم بیجان + پسوند (آن) :

نهاد از بر آذران گنبدان (۶۵)

به خرگاه و طارم درون آذران (۶۶).

همه کشوران را به دین اندرآر (۶۷)

بر آویختی نو به نو گو هران (۶۸)

پراکنده گرد جهان مو بدان

چه بهتر زخرگاه و طارم کنون

بدو گفت پایت به‌زین اندر آر

بران بی بسا چرم آ هنگران

از دستنی ها فردوسی (درخت) و (گیاه) را اکثر با پسوند (آن) آورده‌است، و بعضاً

تا امروز معمول است ، مثال :

نشستنگه مردم نوجوان (۶۹)

چه‌مارا به مردم همی نشمرد (۷۰).

سرتیر مژگانت بی نم شود (۷۱)

درختان بسیار و آب روان

ز تخم گیاهان کوهی خورد

ب- اسم معنا + پسوند(آن):

مگر کاین غمان بر دلت کم شود

فغان ازان دوسیه زلف و غمزه‌کان که‌شمی

بدین زره ببری و بدان زره ببری (۷۲)

((و چون بنده اختیار حق بدید از اختیار خود اعراض کرد از همه اندو هان برست ۰۰۰

رضا مردرا از اندوهان برهاند)) (۷۳)

((دران و قت که من در کلبه اندوهان و کاشانه غمان و بیت الاحزان نشسته‌بودم))

(۷۴)

((و لیلی ندرعادم و سوگندان گران که نیز هیچ شغل نکنم)) (۷۵) •

((و سوگندان یاد کردند که ماخبر از این نداشته ایم)) (٧٦)

نگردد دلش سیر از آموختن به اندیشه گان مغز را سوختن (٧٧)

دراکح برخویشتن بر بیست از اندیشه گان شد به کردار مست (٧٨)

در این دوره از زبان دری، جمع نامها (ها) کمتر صورت گرفته و آنجا ها که به کار هم رفته یازمینۀ مشخص داشته است و یابدون در نظر داشتن مدلول اسم از نوع جاندار یا بیجان بانام دری یاعربی مورد کاربرد قرار گرفته است، مثلا پسوند (ها) با اسم مبهم (کس) به مفهوم یاران و منسوبان آمده است، مثال :

((او را کسهای یعقوب اندر گوشک نگه داشتند)) (٧٩)

((چون دانست خجستانی که شهر نتوانم گشاد کسها خویش را به ویرانی نواحی فرمان

داد)) (٨٠)

((با اهل خویش با آن کسها که زیر دست ایشان باشند)) (٨١)

((و آن کسها که به استقبال او شده بودند)) (٨٢)

ز کسها او پیش او بسد مگوی که کمتر کنی نزد شاه آبروی (٨٣)

و بعضاً نامهای عربی به جای جمع مکسر با پسوند (ها) جمع شده است ، مثال :

((و آن جزیره ها ... پدید)) (٨٤)

به جای جزایر ...

((و به تدریج به علمها زیرین شده آید ، پس اگر جایی چاره نبود از حوالت به علمی

از علمها زیرین کرده آید)) (٨٥)

علمها به جای علوم

((اصلها ، نکته ها)) (٨٦)

((به نفس خویش خصلت های ملوک گذشته می گویی)) (٨٧)

به جای خصایل ...

((اگر رأی بینی عاقبت کار دمنه و کیفیت معذرت های او پیش وحوش و شیر بیان کن))

(٨٨)

معذرتها به جای معاذیر

حیله ها شان جمله حال آمد لطیف گل شی من ظریف هو ظریف (٨٩)

حیله ها به جای حیل

((یارب ما را از خواندن این علمها گشادگی نباشد)) (٩٠)

همچنان در این دوره تا سده هشتم هجری نامهای جمع عربی مفرد قرار داده شده دوباره جمع گشته است آنها بپسوند(ها) و در حقیقت با این پسوند نوعی از جمع الجمع در دری معمول بوده است ، البته این گونه جمع نامها یعنی جمع الجمع در دری موردی ندارد و قاعده می. در زمینه در دستور زبان دری نیست بلکه این گونه کاربرد از ردیف تصرفهای دری زبانان در زمینه اسمهای تازی است تعداد این گونه جمعها بپسوند (ها) در متون منظوم و منثور دری در آغازین دوره های زبان دری خیلی زیاد است ، مثال :

((پیرامون دریا محیط بر گشت و آن جزیره ها و عجایب ها بدید)) (۹۱).

((روز دیگر اعضا های تو خسته ورنچور باشد)) (۹۲)

((بروچها ، امثالها ، حواسها)) (۹۳)

((چون بر همه احوالها واقف گشتم)) (۹۴)

((پس باید که در همه احوالها چنان باشی)) (۹۵)

((همچنان ازو گوهر و ظرایفها که فرستاده بود بدهند)) (۹۶)

موترا معجزاتهای قوی است زیر شمشیر نیز وزیر قصب (۹۷)

بیابان در نورد و کوه بگزار منازلها بکوب واره بکسل (۹۸)

((مکارمها ، ریاحینها ، الفاظ ها ، ابیاتها)) (۹۹)

((اجزاء ها ، حروفها ، اشکالها ، بروچها)) (۱۰۰)

((من معانیهای او را یاور دانش کنم)) (۱۰۱)

گفت کمتر داستانی باز گو از صنایعهایش ، ای جدتکو (۱۰۲)

مست بودند از تماشای اله و زعجاییهای استخراج شاه (۱۰۳)

((احوالها ، ظرایفها ، عجایبها)) (۱۰۴)

اما از اینکه امروز بعضاً ، مخصوصاً کم سوادان يك عده نامهای جمع عربی را كه خود رساننده مفهوم اصلی است دوباره بپسوند(ها) جمع می بندند نادرست است، مثلا استعمال جمع (شخص) كه به صورت اشخاص است به شكل اشخاص ویا ((شكل)) كه جمع آن مشكلات است به شكل مشكلات و باید از به کار بردن این گونه جمع الجمع های رکیك جدا خود داری کرد، و اما دو جمع اسم كه خود به مفهوم مفرد به کار میرود ، مثلا : ((تطبیقات))

و(عملیات)) درزمینه‌های خاص ممکن است که به شکل تطبیقاتها و عملیاتها جمع گردد چنانکه معمول است .

**همچنین اسم فعلها غالباً با پسوند(ها) جمع بسته شده است که امروز هم این روش ادامه دارد ، مثلا : گفتنها، رفتنها ، خواهشها، روشها، خوبیها ، بدیها، گفتارها، کردارها...
مثال از متون همان دوره :**

((چنانکه پدید آمدنش اندرین عالم به‌غذاهان‌دبیری و پرورشها تقدیری است)) (۱۰۵)،

((با ایشان نکویی کن به خلعت وصلت‌وامیدها ودلگرمیها نمودن)) (۱۰۶)

((بزرگیها فرمود ومهتریها واجب داشت)) (۱۰۷)

((نیکو بیبا ، شگفتیها)) (۱۰۸)،

((از پریدنهای رنگ ، از تپیدنهای دل عاشق بیچاره هر جا هست رسوا میشود
(۱۰۹)

((دولب خواهم یکی در می پرستی یکی در عذر خواهیهای مستی)) (۱۱۰)
به همین گونه در آغازین دوره های زبان‌داری اسمهای ذات غیر جاندار و نیز اسمهای معنی که يك عده آن با پسوند (جمع) میشد، طوریکه نمونه های آن گزشت عده دیگر آنها با پسوند (ها) جمع شده‌است که امروز نیز این شیوه معمول و مروج است، مثال :

همه بومها پَر زنجیر گشت به‌جوی‌آبهای چون می وشیرگشت (۱۱۱)،

گر نه تبهی باشدی بیشتر جویها خواجه چرا میرودتشنه به‌هرکویها (۱۱۲)

این‌جهان‌همچون درخت است‌ای‌گرام مایراو چون میوه های نیم خام (۱۱۳)

((برجاه التفات نمود موشان سیه وسفیددید که بیخ آن شاخه ها دایم وبی فتور می -

بریندند)) (۱۱۴)

((وهر چهار شان گرد کرد وبنشاند به‌فرازآوردن این نامه های شاهان وکارنامه‌هاشان))

(۱۱۵)

((ودیگر که اندر و داستانهاست که هم به‌گوش و هم به‌گوش (گوش) خوش آید))

(۱۱۶)

((و پیغامها داد در معنی میراث ومملکت چنانکه شرح داده آید)) (۱۱۷)

بسیار ا مید بود در طهم ای وای امید های بسیارم (۱۱۸)

((متوکل را بنده‌یی بود فتح نام ... وهمه هنرها وادبها آموختم)) (۱۱۹)

ای هنر ها نهاده بر کف دست عیسا را گرفته زیر بغل (۱۲۰)

واما در زمینه جمع مؤنث سالم عربی باید گفت که از همان آغاز نامهای مؤنث عربی اکثر با همان شکل اصلی خود یعنی بپسونند (آت) در آثار منظوم و منثور دری جمع شده است و بعضاً به سیاق دری بپسوند (آن یاها) آمده است، البته نسبت تأثیر همین گونه جمع عربی است که برخی از نامهای دری نیز از همان دوره های کهن بپسوند (آت) نخست در ترکیبهای تازی به کار رفته، سپس به همان شکل در دری استعمال گردید و معمول شده است، مثلاً در کتاب (محاسن اصفهان) تألیف مفصل بن سعد بن حسین ما فروچی اصفهانی (قرن پنجم هجری) عنوان (الباغات الاربعه) آمده است (۱۲۱)

و بدین گونه بعداً گاه گاهی جمع باغ به شکل باغات آمده است که نباید از آن پیروی کرد زیرا مخالف قواعد دستوری هر دو زبان است چنانکه در دری ساخت تانیث وجود ندارد و از نگاه عربی این واژه مختوم به (ه) نیست که به شکل نامهای مؤنث تازی بپسوند (آت) جمع شود و آن نامهای دری که در آخر (ه) هم داشته باشند آن (ه) تانیث نیست .

اینست نمونه هایی از واژه های دری بپسوند (آت) .
 ((واژ این نبرها جویهای بیعد بر گرفته اند و به اطراف بدر برده بر آن نخلستانها و باغات ساخته)) (۱۲۲)

(و چشمه های آب جوش و باغات و میوه و اندکی زراعت دارد)) (۱۲۳)

همچنان پس از سده هشتم :

((دران آوان باغات پر از فواکه و انکور بود)) (۱۲۴)

((شب در باغات بیرون هرات)) (۱۲۵)

خانگاه - خانقاه - خانقاهات :

((دران شهر مدارس و خانقاهات و ابواب انجیر بسیار است)) (۱۲۶)

باژ - باج - باجات :

((و دیگر قصد او نکرده باجات به نام او مسلم داشت)) (۱۲۷)

واما جمع ((ده)) به شکل دهات و بعضی واژه های دیگر بعداً معمول شده است چه در متون دوره نخست و واژه (ده) عموماً به صورت ده ها و دیمها جمع شده است، مانند! ((و از جانب اترارو بخارا و سمرقند و قصبه ها و دیمهای دیگر که مستخلص شده بود مد می آوردند)) (۱۲۸)

((ذوالنون گفت وقتی ازمصر بیرون آمدم تابه بعضی از دیمها روم)) (۱۲۹)

((بر بیرون دیمها عمارت میکردند)) (۱۳۰)

طوریکه دیده میشود جمع بستن بعضی از واژه ها بدین گونه پس از سده هشتم نیز

ادامه پیدا میکند و حتی امروز هم بعضاً همین پسوند (آت) را به کار میبرند که باید آن را ترك گفت مثلاً: کوهستانات ، جنگلات ۰۰۰۰ و مخصوصاً واژه هایی را که مختوم به (ه) مصوت است با پسوند (جان) جمع می بندند که نباید آنرا به کاربرد ۰ بلکه آن گونه واژه ها را باید اینگونه جمع ساخت : میوه ها، پرنده ها حواشه ها، قریه ها ، کو هستانها، جنگل ها، و از این قبیل ۰۰۰۰

و اما جمع بستن نامها در زبان دری پس از سده هشتم هجری نسبت به دوره های ماقبل آن بیشتر به نابسامانی و پراکنده گی میگردید بدین معنی که در زمینه کاربرد پسوند جمع ساز دری (آن) که قبلاً گسترده بود محدودتر میگردد ، چه در مواردی که بیشتر این پسوند به کار میرفت اکنون بعضاً پسوند (ها) استعمال میگردد و یا اگر واژه عربی باشد در مورد مطا - بق به قواعد جمع عربی عمل میشود البته در هر حال فیصدی جمع بستن واژه های عربی با پسوند دری نسبت به پیش کمتر میشود این عدم ثبات در جمع سازی نامها تا بدانجا است که حتی دریک اثر از یک نویسنده با گوینده بعضاً دیده میشود که اسم در یک جا با پسوند دری جمع شده است و در جای دیگر به سیاق عربی، مثال: ((وصند و قهارا به زنجیر و ریسمان استوار می بستند)) (۱۳۱)

((و آن بها دران موفق دران صنادیق معلق)) (۱۳۲)

((قاطعان طریق)) (۳۳۳)

((قطاع الطريق)) (۱۳۴)

((و بفرمود تا به عدد ایشان رقعها نوشتند)) (۱۳۵)

((و آن رقععات را بر ایشان افشاندند)) (۱۳۶)

امروز نیز چنین است یعنی بعضاً گفته و نوشته میشود: کتب، ساعات، معلمین، حاضرین، محصلین و نظایر آن و بعضاً در زمینه میگویند یا مینویسند: کتابها، ساعتها، معلمان حاضران محصلان و از این قبیل، که بهتر است در زمینه از قاعده دستوری دری استفاده کرد، چه گذشته از آنکه این واژه ها به دری به کار میروند و باید مطابق به ضابطه های جمع در این زبان جمع گردد از نگاه آسانی در کار و ادای مفهوم و به روشنی نیز مفیدیت دارد زیرا در جایی که میگوییم معلمین اگر زنان هم باشند باید در برابر آن گفت معلمات و بدینگونه است متعلمین و متعلمات ، محصلین و محصلات و نظایر آن در حالیکه استعمال معلمان متعلمان و محصلان هر دو گروه را در بر میگیرد - در آثار و متون دری متعلق به سده های هشتم و بعد از آن در مورد استعمال واژه های تازی گاهی از

قواعد دستوری عربی استفاده شده است و زمانی از اصول دستوری دری، بعضی از نویسندگان و گوینده‌گان بیشتر قواعد جمع عربی به کار برده‌اند و بعضی کمتر.

در اینجا نمونه‌هایی را از متون دری سده هشتم الی یازدهم می‌آوریم و در آنها دیده می‌شود که واژه‌های عربی به دو صورت یعنی هم مطابق به قواعد دستوری عربی و هم به سیاق دری جمع بسته شده‌اند، البته در این دوره جمع بستن به شکل عربی افزونی گرفته است.

الف- جمع نامهای عربی به دری:

((یکی از متعمدان خویش بفرستاد)) (۱۳۷).

((متصرفان، مشتاقان، سفیران)) (۱۳۸).

((متردان، محصلان، جاهلان، اسیران، مؤمنان، کافران)) (۱۳۹).

((سرعان، قربان)) (۱۴۰).

((حاضران، محتاجان، سایان، فقیران، رقعها، جراحیها، عاقلان)) (۱۴۱).

((ناقلان، قربان، مجتهدان)) (۱۴۲).

((ملازمان، معتمدان، مبلغها، منشیان، قربان)) (۱۴۳).

((آفتابها، کریمان، عقدهها)) (۱۴۴).

((متوطنان، ملازمان، محصلان، متولیان)) (۱۴۵).

((طالب علمان، صندوقها، خریطهها)) (۱۴۶).

((موجها، شعاعها، اوجها)) (۱۴۷).

((حاجبان، تاجران، متوطنان)) (۱۴۸).

ب- جمع نامهای عربی به عربی:

((مقدمات، امرا، ابواب، معاملات)) (۱۴۹).

((اطعمه، امتعه، اسواق، مضایق)) (۱۵۰).

((امرا، علما، غنائم)) (۱۵۱).

((علما، سادات، آثار)) (۱۵۲).

((مشکلات، رقعات، ابواب، آلام، حکما، وزرا)) (۱۵۳).

((آثار، کتب، تواریخ، حجاب، باقیات، آلام)) (۱۵۴).

((علما ، رسائل ، فرامین ، محاسبات ، سنوآت ، سلاسل ، علما ، اطعمه ، امراء))
(۱۵۵)

((عقلا ، فواید ، روائج ، ریاحین ، عیوب)) (۱۵۶)

((قضات ، علما ، خواطر ، سلاطین ، امرا وزراء ، لثالی ، اقمشه ، فرامین)) (۱۵۷)

((عورات ، امرا ، تحف ، هدایا ، عشایر ، شعرا)) (۱۵۸)

((مواظ ، حکما ، متمدین ، قراء)) (۱۵۹)

ج- جمع نامهای دری به دری باپسوند(آن) و(ها) :

((هترمندان ، پیلان ، ستوران ، میان ، سران ، پیشه‌وران)) (۱۶۰)

((سبزواریان ، بی‌باکان ، درختان ، گریخته‌گان ، فیلبانان)) (۱۶۱)

((فرزندان ، دختران ، همیانها ، خویشاوندان ، کلانتران ، سالها ، پسران ، پادشاهان ،

خویشان ، چشمها ، همشیرهها)) (۱۶۲)

البته بعد از سده هشتم شکل جمع الجمع ساختن واژه‌های عربی باپسوند دری متروک میگردد یعنی در متون مربوط به سده های ۸-۱۱) هجری بسیار کمتر دیده میشود که ساختهای جمع عربی مفرد قرار داده شده ، پسوندهای جمع‌ساز دری دوباره جمع شده باشد، در حالی که در دوره قبل یعنی پیش از قرن هشتم تعداد این گونه واژه‌ها فراوان است که نمونه‌های آن قبلاً ذکر شد .

از سده یازدهم هجری به بعد تا امروز در زمینه جمع بستن نامها از گونه واژه های دخیل و دری، قواعد و ضوابط گوناگون مورد استفاده قرار میگیرد بدین معنی که واژه های دری هم باپسوند (آن) وهم باپسوند (ها) جمع بسته میشود وپسوندها) نسبت به دوره های اول و دوم کاربرد گسترده تر دارد وحتی نامهای جانداران با آن جمع میگردد ، مخصوصاً در گفتار که امروز این موضوع به روشنی قابل تشخیص میباشد ، مثلاً گفته میشود: شاگردها، مردها ، زنها ، دخترها ، پسرها، گوسفندها، اشترها ، خرها، گاوها ...

اگر چه در نوشتار موارد استعمال پسوندها) و(آن) تا اندازه‌ی رعایت میگردد اما با آنها بصورت نسبی پسوندها) ساحة استعمال بیشتر پیدا میکند ، چنانکه در دوره بیشتر یعنی (سده های هشت تا یازده) که يك عده نامهای عربی مربوط به اسمهای بیجان بصورت مکسر و سالم می آمده است در دوره متاخر بعضاً باپسوندها) می آید ، طوریکه امروز غالباً چنان است ، مثال :

((بعضی فایده های ظاهر و آشکار آن ۰۰۰)) (۱۶۳)

((در خصوص فایده ها و منفعت های جراید)) (۱۶۴)

((کلمه ها ، علمها ، فنها)) (۱۶۵)

((بعضی صدمه ها رسیده باشد)) (۱۶۶)

گفتگوی کفر و دین آخر به یکجا میکشد خواب يك خوابست اما مختلف تغییرها

(صایب)

دران پشته از جنبش مو جسا چو دریای عمان زده موجها (۱۶۷)

فضیحت رونق با زار عشق است نصیحتها نیفتد سود مند (۱۶۸)

حتی در این دوره بعضاً واژه های عربی مربوط به جانداران باپسوند (ها) می آید
چون :

((همانا تدارك نمودن خطاهاى ما هری است)) (۱۶۹)

((ومرتبها و مصححها و همه کارگران رابه بیماری کسل نمود)) (۱۷۰)

((ومصریها ماهی بسیار میخوردند ۰۰۰ فارسیها گوشت اندک میخوردند)) (۱۷۱)

همچنان گاهگاهی در این دوره نامهای جمع عربی را باپسوند (ها) دوباره جمع می بندند ،
طوریکه در دوره اول یعنی از آغاز تاسده هشتم معمول بوده است و در دوره دوم یعنی
از قرن هشتم تا یازدهم متروک قرار گرفته بود، مثال :

((اخبارهای گوناگون عربی، ترکی، امریکایی وغیره برای ما میرسید)) (۱۷۲)

((اخبارهای خارجه)) (۱۷۳)

((زیادی مخارجها و کمبودی لوازمات نزدیک بود که ۰۰۰)) (۱۷۴)

و بعضاً هم اینگونه جمع الجمع باپسوند (آت) آمده است ، چون :

((از حوادث داخلیه ملك و ۰۰۰)) (۱۷۵)

((حالآنکه همین مقدار حرفاتی که شانزده صفحه اخبار ازان ترتیب بیاید)) (۱۷۶)

((از گرانی کاغذ و همه لوازمات آن ۰۰۰)) (۱۷۷)

به همین گونه جمعهای سالم عربی باپسوند (ین) و (ون) و (آت) که در دوره های گذشته
کمتر به کار میرفت و غالباً آن گونه نامها با ارتباط به جانداران باپسوند (آن) و با تعلق
به بیجانها باپسوند (ها) می آمد در این دوره آهسته آهسته شایع شده و امروز عدّه زیاد
آن گونه جمع به کار میرود که باید در زمینه ازپسوند های خاص دری کارگرفت ، مثال :
((به کمال مسرت و افتخار بر مشترکین گرام ؟)) خود اعلان مینماید)) (۱۷۸)

- ((به ضایع شدن وقت قارئین کرام خودروادار نشد)) (١٧٩)
 ((برتنوع مضامین)) (١٨٠)،
 ((به نظر مطالعین کرام خود به معروض عرض میرسانم)) (١٨١)،
 ((این دو کلمه هیچگاه عنوان رسمی مأمورین و دفاتر دولتی نشده بود)) (١٨٢)
 ((از گروه رجال سیاسیون ٠٠٠)) (١٨٣)

سرچشمه ها و منابع :

- ١- پرویز خانلری ، تاریخ زبان فارسی، چاپ سوم ، ج ٠٦ ص ٣٠٧ ، بهار ، سبک شناسی ، ١٣٤٩ ، ج ١ ، ص ٣١١ .
- ٢- محمد معین ، مفرد و جمع ، چاپ سوم ، ١٣٥٦ ، ص ٢٢ .
- ٣- مقدمه شاهنامه ابو منصور ، بنیراد فرهنگ ، ١٣٢٢ ، ص ١٣٧ .
- ٤- ایضاً ، همان صفحه .
- ٥- تفسیر کمبریج ، به تحقیق براون ، ص ٤٩٤ .
- ٦- همان اثر ، ص ٤٣٣ .
- ٧- ابوالفضل بیهقی ، تاریخ بیهقی ، به اهتمام دکترغنی و فیاض ، ١٣٢٤ ، ص ٢٤٦ .
- ٨- کلیله و دمنه ، ابوالعانی نصرالله منشی ، ١٣٤٥ ، ص ١٧٠ .
- ٩- ابوالحسن علی هجویری ، کشف المحجوب ، به تصحیح ژوکوفسکی ، ١٩٢٦ م ، ص ٣٢٠ .
- ١٠- شمس المعالی کیکاووس بن اسکندر ، قابوسنامه ، به تصحیح نفیسی ، ١٣٤٢ ، ص ١٥٦ .
- ١١- ابوبکر محمد بن علی راوندی ، راحة الصدور ، ١٣٣٣ ص ٤٥٩ .
- ١٢- مقدمه شاهنامه ابومنصوری ، ص ١٠٤ .
- ١٣- ابن سینا بلخی ، دانشنامه علانی ، چاپ انجمن ملی ، ص ٢٩ .
- ١٤- مولوی بلخی ، مثنوی معنوی ، چاپ نیکلسن ، دفتر اول ، ص ٢١٣ .
- ١٥- مولوی بلخی ، کلیات ، چاپ هند ، ص ٤٨٣ .
- ١٦- محمد معین ، مفرد و جمع ، ١٣٥٦ ، ص ٤٢ .
- ١٧- تاریخ سیستان ، به تصحیح بهار ، ١٣١٤ ، ص ٢٧٨ .
- ١٨- ایضاً محمد معین ، مفرد و جمع ، ص ٣٨ .
- ١٩- ابوریحان بیرونی ، التفریح ، به تصحیح جلال همایی ، ١٣١٦ ، ص ٢٤٨ .
- ٢٠- همان اثر ، ص ٣٥ .

- ۲۱- ناصر خسرو بلخی ، جامع الحکمتین، ۱۳۳۲، ص ۱۸۰
- ۲۲- عمر خیام ، نوروز نامه ، به تصحیح مینوی، ص ۶۷
- ۲۳- ایضاً ، تاریخ سیستان ، ص ۲۷۸
- ۲۴- فردوسی، شاهنامه، طبع بروخیم، ج ۱، ص ۱۶۳
- ۲۵- مقدمه شاهنامه ابو منصور، ص ۱۳۵
- ۲۶- ابوشکور بلخی، رودکی (سعید نفیسی)، ج ۳، ص ۱۲۳۵
- ۲۷- مثنوی مولوی، چاپ نیکلسن، دفتر اول ص ۹۱
- ۲۸- تاریخ سیستان، ص ۳۷
- ۲۹- دین محمد، دستور پهلوی، ص ۱۷، خانلری ، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۹۶، ج ۱، ص ۳۰۵
- ۳۰- دکتر معین ، مفرد و جمع، ص ۷۲، هما یون فرخ، دستور جامع، ۱۳۳۷، ص ۱۱۹ و بعضی دیگر.
- ۳۱- بیرونی، التفهیم، ص ۲۵۳
- ۳۲- منوچهری ، دیوان ، چاپ گازیمرسکی ، ج ۱ ، ص ۱۷۷
- ۳۳- سید اسماعیل جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی به نقل نامه دانشوران ، ج ۴، ص ۵۵
- ۳۴- مثنوی مولوی ، چاپ نیکلسن ، دفتر پنجم ، ص ۵ ، چاپ خاور ، ص ۲۷۹
- ۳۵- مقدمه شاهنامه ابو منصور، ص ۱۳۷
- ۳۶- ایضاً ، ص ۱۳۷
- ۳۷- همان اثر، ص ۱۳۴
- ۳۸- تفسیر کمبریج ، براون، ص ۴۹۴
- ۳۹- تاریخ بلعی ، چاپ نولکشور، ۱۳۳۴ ق ، ص ۴۵۶
- ۴۰- مسعودی مروزی ، به نقل تاریخ بیهقی، ص ۵۹۴
- ۴۱- فرخی سیستانی ، دیوان ، چاپ عبدالرسولی، ۱۳۱۱ ، ص ۸۴
- ۴۲- نظامی عروضی ، چهار مقاله ، چاپ دکتر معین ، ۱۳۳۱ ، ص ۴۳
- ۴۳- مثنوی مولوی، چاپ علاء الدوله ، ۱۲۹۹ ، ص ۳۳۴
- ۴۴- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، به اهتمام بلوشه، ۱۳۳۹ ق ، ج ۲ ، ص ۸۴
- ۴۵- رودکی ، به نقل از تاریخ سیستان ، بهار، ص ۳۱۹

- ۴۶- ترجمه تفسیر طبری ، به نقل نمونه سخن فارسی ، به کوشش داکتر بیانی ، ص ۸ .
- ۴۷- بلعمی ، ترجمه تاریخ طبری ، چاپ نولکشور ، ص ۷۵۰ .
- ۴۸- همان اثر ، ص ۷۵۲ .
- ۴۹- بهرامی سرخسی ، به نقل المعجم ، چاپ مدرس رضوی ، ص ۲۲۴ .
- ۵۰- ابو منصور موفق هروی ، الابنیه ، به نقل سبکشناسی ، ج ۲ ، ص ۲۵ .
- ۵۱- ایضاً سبکشناسی ، ۲۶ .
- ۵۲- معروف بلخی ، به نقل لباب الالباب ، ج ۲ ، طبع بریل ، ص ۶ .
- ۵۳- تاریخ سیستان ، ص ۱۳۳۱ .
- ۵۴- همان اثر ، ص ۵۱ .
- ۵۵- ایضاً تاریخ بیہقی ، ص ۳۳۲ .
- ۵۶- همان اثر ، ص ۱۸ ، ۸۴ ، ۸۷ ، ۹۰ .
- ۵۷- ایضاً قابوسنامه ، ص ۵۷ .
- ۵۸- همان اثر ، ص ۱۵۹ .
- ۵۹- مولوی بلخی ، دیوان شمس ، چاپ نولکشور ، ص ۵۰۹ .
- ۶۰- محمد مبارکشاه ، آداب الحرب والشجاعه ، به تصحیح خوانساری ، ۱۳۴۶ ، ص ۸۳ .
- ۶۱- شہاب الدین عبیداللہ و صاف ، تاریخ و صاف تاعہد ارغون ، چاپ لاهور ، ۱۹۳۶ میلادی ، ص ۴۸ .
- ۶۲- ایضاً ، جامع التواریخ ، رشید الدین ، ج ۲ ، ص ۲۲۱ .
- ۶۳- عوفی ، جوامع الحکایات ، به تصحیح دکتر بانو مصفا ، ج ۱ ، ص ۱۴۷ .
- ۶۴- ایضاً جامع الحکمتین ، ناصر خسرو ، ص ۲۱۹ .
- ۶۵- دقیقی بلخی ، شاہنامہ فردوسی ، طبع بروخیم ، ج ۶ ، ص ۱۴۹۸ .
- ۶۶- منوچہری ، دیوان بہ اہتمام دبیرسیاقی ، ص ۶۱ .
- ۶۷- دقیقی بلخی ، شاہنامہ فردوسی ، طبع بروخیم ، ج ۶ ، ص ۱۵۴ .
- ۶۸- همان اثر ، ج ۱ ، ص ۴۸ .
- ۶۹- ایضاً ، ج ۲ ، ص ۲۹۲ .
- ۷۰- همان اثر ، ج ۷ ، ص ۱۸۱۶ .
- ۷۱- همان اثر ، ج ۶ ، ص ۱۴۵۶ .

- ۷۲- عنصری ، به نقل تر جمان البلاغه ، ص ۱۰ .
- ۷۳- ایضاً کشف المحجوب هجویری، ص ۲۲۰ .
- ۷۴- ایضاً راحة الصدور ، راوندی ، ص ۴۵۶ .
- ۷۵- همچنان ، تاریخ بیہقی ، ص ۱۵۱ .
- ۷۶- ایضاً ، قابوسنامہ ، ص ۱۵۶ .
- ۷۷- شاہنامہ فردوسی ، ج ۸، ۲۳۹۲ .
- ۷۸- همان اثر ، ج ۱، ص ۱۷۸ .
- ۷۹- ایضاً ، تاریخ سیستان ، ص ۲۸۲ .
- ۸۰- همان اثر ، ص ۲۳۷ ، ص ۱۷۵ ، ص ۳۵۲ .
- ۸۱- نظام الملک، سیاستنامہ ، بہ اہتمام دارک ، ۱۳۴۷ ، ص ۸۱ ، ص ۲۹۹ .
- ۸۲- ابوسعید عبدالحی گردیزی، زین الاخبار، بہ اہتمام نفیسی ، ۱۳۲۷ ، ص ۱۴ .
- ۸۳- ایضاً شاہنامہ فردوسی ، چاپ بروخیم، ج ۸، ص ۲۴۰۰ .
- ۸۴- همچنان ، تاریخ سیستان ، ص ۵ .
- ۸۵- ابن سینا ، دانشنامہ علایی، بہ تصحیح احمد خراسانی ، ۱۳۱۵ ، مقدمہ .
- ۸۶- همان اثر، مقدمہ .
- ۸۷- ایضاً ، قابوسنامہ ، ص ۱۵۰ .
- ۸۸- ایضاً ، کلیلہ و دمنہ ، بہ تصحیح عبدالعظیم قریب ، ۱۳۰۸ ، ص ۱۱۶ .
- ۸۹- ایضاً ، مثنوی مولوی ، چاپ نیکلسن، دفتر اول ، ص ۶۱ .
- ۹۰- محمد بن منور ، اسرار التوحید ، بہ تصحیح دکتر صفا ، ۱۳۳۲ ، ص ۵۱ .
- ۹۱- همچنان ، تاریخ سیستان ، ص ۵ ، ص ۱۴، ص ۴۴ ، ص ۱۶ .
- ۹۲- همچنان قابوسنامہ ، ص ۴۸ ، ص ۶۴ .
- ۹۳- همان اثر ، ص ۱۳۴ ، ص ۱۳۸ ، ص ۴۲- .
- ۹۴- همچنان ، تاریخ بیہقی ، ص ۱۴ .
- ۹۵- همچنان کشف المحجوب ، هجویری، ص ۱۳۳ .
- ۹۶- مجمل التواریخ، مؤلف نامعلوم ، بہ تصحیح بہار ، ۱۳۱۸ ، ص ۷۵ .
- ۹۷- فرخی سیستانی ، دیوان ، ص ۱۵ .
- ۹۸- منو چہری ، دیوان ، ص ۵۲ .

- ۹۹- همان اثر ، ص ۲ ، ص ۸۶ .
- ۱۰۰- همچنان ، التفهیم ، ص ۳۳ ، ص ۵۲ ، ص ۲۲۰ ، ص ۳۲۰ .
- ۱۰۱- ارزقی هروی ، دیوان ، ردیف (ی) .
- ۱۰۲- مثنوی ، چاپ علاء الدوله ، ص ۴۲۴ .
- ۱۰۳- همان اثر ، ص ۲۱۲ .
- ۱۰۴- همچنان ، جوامع الحكایات، ج ۱، ص ۱۱۵، ۱۶۴، ص ۱۹ ، ۱۱۳ ، ص ۱۰۷ ، ۱۰۹ .
- ۱۰۵- همچنان جامع الحكمتین، نا صرخسرو ، ص ۲۰۸ .
- ۱۰۶- ایضا ، قابوسنامه ، ص ۱۷۲ .
- ۱۰۷- ایضا ، چهار مقاله ، ص ۶۵ .
- ۱۰۸- همان اثر ، ص ۶۶ ، ص ۶۴ .
- ۱۰۹- همچنان دستور پهلوی ، دین محمد، ص ۱۰۲ .
- ۱۱۰- همان اثر، ص ۱۰۲ .
- ۱۱۱- شاهنامه فردوسی ، چاپ بروخیم ، ج ۷، ص ۲۱۵۳ .
- ۱۱۲- همچنان ، دیوان شمس مولوی ، ص ۷۷ .
- ۱۱۳- مثنوی مولوی ، چاپ علاء الدوله ، ص ۲۲۵ .
- ۱۱۴- همچنان ، کلیله و دمنه، ص ۴۱ .
- ۱۱۵- مقدمه شاهنامه ابو منصورى، ص ۱۳۶ .
- ۱۱۶- همان اثر ، ص ۱۳۸ .
- ۱۱۷- همچنان ، تاریخ بیهقی ، ص ۱۷ .
- ۱۱۸- مسعود سعد ، دیوان ، تصحیح یاسمی ، ۱۳۱۸ ، ص ۳۵۷ .
- ۱۱۹- همچنان ، قابوسنامه ، ص ۲۰ .
- ۱۲۰- سعدی ، گلستان ، چاپ تهران ، ص ۶۴ .
- ۱۲۱- همچنان ، مفرد و جمع، داکترمعین، ص ۱۱۹ .
- ۱۲۲- ناصر خسرو ، سفرنامه ، چاپ برلین، ص ۱۲۸ .
- ۱۲۳- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، مقاله ۳، ص ۱۳۳ .
- ۱۲۴- میرخواند، روضة الصفا، چاپ هند، ج ۴، ص ۱۵ .
- ۱۲۵- خواندمیر، حبیب السیر، ((ذکروصول اکابر هرات)) .

- ۱۲۶- همان، نزهةالقلوب، حمدالله مستوفی نقل هزار سال نثر پارسی، ص ۹۸۷.
- کتاب چهارم، ۱۳۰۰، ص ۹۸۲.
- ۱۲۷- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده به نقل هزار سال نثر پارسی، ص ۹۸۷.
- ۱۲۸- عظاملک جوینی، جهانکشا، ج ۱، ص ۱۷.
- ۱۲۹- همان، جوامعالحکایات عوفی، ص ۳۹.
- ۱۳۰- همان نزهةالقلوب، حمدالله مستوفی، به نقل هزار سال نثر پارسی، ص ۹۸۱.
- ۱۳۱- ظفرنامه شرف الدین علی، به نقل هزارسال نثر پارسی، ص ۱۰۱۷.
- ۱۳۲- ایضاً، ص ۱۰۱۸.
- ۱۳۳- ایضاً، ص ۱۰۱۲.
- ۱۳۴- همانجا، ص ۱۰۱۲.
- ۱۳۵- جامی هروی، بهارستان، به نقل هزارسال نثر پارسی، ص ۱۰۳۹.
- ۱۳۶- ایضاً، ص ۱۰۳۹.
- ۱۳۷- هندوشاه بن سنجر نخجوانی، تجاربالسلف، به نقل هزار سال نثر پارسی، ص ۹۵۹.
- ۱۳۸- تاریخ و صاف، به نقل هزار سال نثر پارسی، ص ۹۶۶، ص ۹۶۹، ص ۹۷۱.
- ۱۳۹- ظفرنامه شرف الدین علی، به نقل هزار سال نثر پارسی، ص ۱۰۱۲، ۱۰۱۴، ۱۰۱۶، ۱۰۱۸، ۱۰۲۱.
- ۱۴۰- مطلع السعدین، کمال الدین عبدالرزاق سمر قندی، به نقل هزار سال نثر پارسی ص ۱۰۳۹، ۱۰۳۰.
- ۱۴۱- بهارستان جامی، به نقل هزار سال نثر پارسی، ص ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۴، ۱۰۴۶.
- ۱۴۲ و ۱۴۳- اخلاق جلالی، جلال الدین محمد دوانی، به نقل هزار سال نثر پارسی، ص ۱۰۵۳.
- ۱۰۵۴.
- ۱۴۴- انوار سبیلی، واعظ کاشفی، به نقل هزار سال نثر پارسی، ص ۱۰۹۶، ۱۰۹۷.
- ۱۱۰۱.
- ۱۴۵- حبیب السیر، خواند میر به نقل هزارسال نثر پارسی ص ۱۱۱۰، ۱۱۱۳.
- ۱۴۶- بدایع الوقایع، زین الدین محمود، به نقل هزار سال نثر پارسی، ص ۱۱۹۲.

- ۱۴۷- راماین، ترجمه نقیب‌جان و عبدالقادر بداونی، به نقل هزار سال نشر پارسی، ص ۱۱۴۷ ، ۱۱۴۸ .
- ۱۴۸- شرفنامه، امیر شرف خان بدلیسی، به نقل هزار سال نشر پارسی، ص ۱۱۹۲ ، ۱۱۹۳ .
- ۱۴۹- تاریخ و صاف، به نقل هزار سال نشر پارسی، ص ۹۶۶ .
- ۱۵۰- همانجا، ص ۹۶۹ .
- ۱۵۱- ظفرنامه شرف الدین علی، به نقل هزارسال نشر پارسی ، ص ۱۰۲۰ ، ۱۰۲۱ .
- ۱۵۲- همان مطلع السعدین ، به نقل هزار سال نشر پارسی ، ص ۱۰۳۰ ، ۱۰۳۱ .
- ۱۵۳- بهارستان جامی ، به نقل هزار سال نشر پارسی ، ص ۱۰۳۶ ، ۱۰۳۹ ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۴۴ .
- ۱۵۴- اخلاق جلالی ، به نقل هزار سال نشر پارسی ، ص ۱۰۵۳ ، ۱۰۵۵ ، ۱۰۵۶ .
- ۱۵۵- روضة الصفا، به نقل هزار سال نشر پارسی ، ص ۱۰۶۰ ، ۱۰۶۳ ، ۱۰۶۴ .
- ۱۵۶- انوار سبیلی ، واعظ کاشفی، به نقل هزارسال نشر پارسی ، ص ۱۰۹۸ ، ۱۱۰۰ ، ۱۱۰۴ .
- ۱۵۷- حبیب السیر ، به نقل هزار سال نشر پارسی ، ص ۱۱۱۰ ، ۱۱۱۱ ، ۱۱۱۲ ، ۱۱۱۳ .
- ۱۵۸- بدایع الوقایع ، به نقل هزارسال نشر پارسی ، ص ۱۱۲۴ ، ۱۱۲۵ ، ۱۱۲۶ ، ۱۱۳۳ .
- ۱۵۹- شرفنامه ، به نقل هزار سال نشر پارسی، ص ۱۱۹۱ ، ۱۱۹۲ ، ۱۱۹۳ .
- ۱۶۰- ظفرنامه ، شرف‌الدین علی، همانجا، ص ۱۰۱۳ ، ۱۰۱۶ ، ۱۰۱۷ ، ۱۰۲۱ .
- ۱۶۱- مطلع السعدین ، همانجا ، ص ۱۰۳۰ ، ۱۰۳۱ .
- ۱۶۲- بدایع الوقایع ، به نقل از همانجا ، ص ۱۱۱۹ ، ۱۱۲۰ ، ۱۱۲۲ ، ۱۱۲۴ ، ۱۱۲۵ ، ۱۱۲۷ ، ۱۱۳۱ ، ۱۱۳۲ .
- ۱۶۳- سراج الاخبار ، سال اول، شماره اول، ۱۲۹۰ .
- ۱۶۴- ایضاً ، سال چارم ، شماره (۲۴) ، ۱۲۹۴ .
- ۱۶۵- ایضاً، سال هفتم ، شماره اول ، ۱۲۹۶ .
- ۱۶۶- ایضاً ، سال ۸ ، شماره (۴) ، ۱۲۹۷ .

- ۱۶۷- جنگ نامه ، محمد غلام ، به نقل تاریخ ادبیات ژوبل ، ۱۳۳۶ ، ص ۱۴۸ .
- ۱۶۸- سید میر هروی ، منتخب اشعار ، ۱۳۴۴ ، ص ۵۴ .
- ۱۶۹- سراج الاخبار ، سال ۶ ، شماره (۲۴) اسد ، ۱۳۹۵ .
- ۱۷۰- ایضاً ، سال ۸ ، شماره (۴) ، ۱۳۹۷ .
- ۱۷۱- مجله کابل ، سال سوم شماره ۱۲ ، ۱۳۱۲ ، ص ۹۳ .
- ۱۷۲- سراج الاخبار ، سال ۴ ، شماره ۱۴ ، ۱۳۹۳ .
- ۱۷۳- ایضاً ، سال ۶ ، شماره ۲۴ ، اسد ، ۱۳۹۵ .
- ۱۷۴- ایضاً ، سال ۸ ، شماره اول ، ۱۳۹۷ .
- ۱۷۵- ایضاً ، سال اول ، شماره اول ، ۱۳۹۰ .
- ۱۷۶- ایضاً ، سال ۶ ، شماره ۲۴ ، اسد ، ۱۳۹۵ .
- ۱۷۷- ایضاً ، سال ۷ ، شماره ۲۴ ، ۱۳۹۷ .
- ۱۷۸- ایضاً ، سال اول ، شماره ۲۲ ، ۱۳۹۱ .
- ۱۷۹- ایضاً ، سال ۴ ، شماره اول ، ۱۳۹۳ .
- ۱۸۰- همانجا .
- ۱۸۱- همانجا ، سال ۳ ، شماره اول ، ۱۳۹۲ .
- ۱۸۲- همانجا ، سال ۷ ، شماره اول ، ۱۳۹۶ .
- ۱۸۳- ایضاً ، سال ۶ ، شماره ۲۴ ، ۱۳۹۵ .

نکته

بدان گوش تازود دانا شوی
چودا تاتوی زود والا شوی
نه داناتر آن کس که والاتراست
که والاتراست آن که داناتراست
(ابوشکور بلخی)

دکتور میرزا دادا خان

تفسیر دری

به نشانه منابع پرارزش

تاریخ زبان دری

اول- تاریخ پیدایش و رشد بعدی تفاسیر

در فرهنگ های گوناگون ذکر شده است که تشریح آیات قرآن را غالباً تفسیر گویند. تدوین تفاسیر در عالم اسلام سابقه طولانی دارد ولی مسأله پیدایش آنها تا کنون بطور کافی مورد مطالعه دقیق قرار نگرفته است. در مورد پیدایش تفاسیر به زبان عربی دو نکته را باید مدنظر گرفت. اول تفسیر بمنابه شکل شفاهی تشریح آیات قرآن و ثانی تفسیر من حیث منبع ادبی ارزشمند.

بوجود آمدن تفسیر قرآن در شکل شفاهی آن به دوران تنظیم و تدوین ابتدای قرآن یعنی به زمان تکامل متن قرآن از سوره های مکی ومدنی رابطه مستقیم دارد. چهار خلیفه و همچنین ابی بن کعب، بن سعد، عبدالله بن مسعود، ابو موسی، عبدالله الاشعری، علی بن ابوطالب، مقداد بن عمر و ابن عباس که از مشهورترین مفسران قرآن بشمار میروند نیز اولین تدوین کنندگان قرآن میباشند.

راجع به تالیف تفسیر بصورت تحریری آن معلومات کافی در دست نیست و طبق معلومات

دست داشته میتوان تکرر داد که ابن عباس از اولین مفسران قرآن بوده (۱) اولین تفسیر قرآن را در زبان عربی به ابن عباس منسوب میدانند، نظری هم وجود دارد که این تفسیر را ابن عباس نوشته ، بلکه به سمک تفاسیر او شباهت و قرابت دارد . (۲) .

از تفاسیر بعدی تفسیر سدی (۱۲۷ هجری) و تفسیر مقاتل بن سلیمان (۱۵۰ هجری) قدیمترین تفاسیر بشمار میروند .

بدین ترتیب الی او آخر قرن ۲ و اوایل قرن ۳ هجری نوشتن تفسیر ادامه داشته که از بین آنها تفسیر طبری (۳۱۰ هجری) (۳) از مشهورترین تفاسیر دوره متذکره دانسته میشود و البته مفسرین دیگری چون الزمخشری و البیضاوی نیز مقام خاصی را حایز بوده اند .

دانشمند ایرانی ذبیح الله صفا اسباب پیدایش تفسیر هارا به زبان فارسی دری و از جمله به زبانهای دیگری طور ذیل توضیح نموده است:

((... وقت اسلام از جزیره العرب به سایر نواحی برده شد مردم به دولت و تشکلاتی مواجه شدند که بر اساس احکام قرآنی اداره میشد و در نتیجه تفسیر و توضیح مطالب آن (یعنی قرآن میرزا دادخان) برای ایشان لازم به نظر آمد ...)) (۴)

عنونه تئوین تفاسیر قرآن به زبان دری از عربها انتقال یافته است که در این امر نوشته طبری بارزترین آنهاست .

روز اولین تفسیرهای نشر دری ((ترجمه تفسیر طبری)) رابه دوره ساهانیان نسبت میدهند این ترجمه در سال (۹۶۲) ع- توأم با ((تاریخ طبری)) صورت گرفته است (۵) و بدینگونه برای رشد و غنای ادبیات سده های بعدی که پیرامون تشریح قرآن ایجاد شدند زمینه اساسی فراهم آمد .

تفسیر ها مطابق بر جریانات فکری-مذهبی چنین تفکیک میگردد (۱) تفسیر های سنی، (۲) معتزلی، (۳) شیعی که در نوبت خود به دو گونه: الف - تفاسیر قرمطیها ، ب - تفاسیر اسماعیلیها و (۴) تفاسیر صوفیانه تقسیم میشوند. تفاسیر کلامی و ادبی از نظر ساختمان تمام انواع تفاسیر مشابه یکدیگر اند، یعنی در ابتدا آیت قرآن به لسان عربی تکرر یافته به تعقیب آن ترجمه خام فهم به زبان فارسی دری آورده میشود ثانیاً اهمیت آن تشریح شده علاوه بر طریقه های مروج قرائت آن یاد میشود . موجبات نزول آیت مربوطه ذکر میگردد ، روایتهای آیات مربوطه بیان میشود و در انجام هدایت علمای معتبر جریانات مختلفه تلقین میگردد .

بدین ترتیب در زبان دری قدیمترین تفسیری که کاملاً محفوظ باقیمانده است همین تفسیر طبری میباشد و قدیمترین نسخه آن به قرن ۱۲ عیسوی مربوط است در این ارتباط چندان واضح نیست که نسخه دست داشته ما با نسخه اصلی آن تفاوت کلی دارد یانه زیرا در این دستنو- یسها اختلافات به مشاهده میرسند. با وجود آن عالم فرانسوی ژ. لازارد سبک تفسیر دری طبری را خوب ارزیابی نموده اهمیت بزرگ آن را در مطالعه تاریخ زبان دری تأکید ورزیده است (۶). تفسیر کهبر یج نیز یکی از قدیمترین تفاسیر قرون وسطی محسوب میگردد که در ۱۳۲۱ عیسوی دستنویس شده است برخی از حقایق لسانی و اداری میسازد تا تأیید گردد که تفسیر منذگره در اواخر قرن دهم در خراسان تهیه و تنظیم شده زبان بیان این تفسیر در اواخر قرن ۱۹ ایدورد براون را جلب نموده و خاطر نشان نمود که این تفسیر برای مطالعه زبان زنده فارسی-دری و تاجیکی همان عصر از اهمیت بزرگ برخوردار است (۷).

از سده های ۱۱-۱۲ عیسوی تا به امروز تفاسیر متعددی تألیف گردیده و به دست ما رسیده اند (به تابلوی شماره یک توجه نمائید). مناسبانه تاکنون تعداد دقیق و مشخصات کامل تفاسیر مشهور قرون وسطی را نمیتوان تعیین نمود زیرا تمام تفاسیری که تألیف گردیده اند هنوز طبع نشده اند. معلومات دستداشته حاکیست که تفاسیر در رشد زبان دری نقش بارزی را عهده دار بوده اند.

برخلاف ادبیات بدیعی که حاوی زبان و سبک خاص میباشد این تفاسیر با زبان و سبک ساده و سلیس نوشته میشوند. تفاسیر آن دوره در علم لهجه شناسی تاریخی اهمیت خاص دارند. حتی از تابلوی شماره یک واضح میگردد که این تفاسیر لهجه های ماوراء النهر، خراسان، ری و یزد را انعکاس میدهند (۸).

در سده های بعدی تفسیرها به طور نامساوی به میان آمدند. بعضی از تفاسیر قرن ۱۳ تا کنون محفوظ مانده و تفاسیر ذیل بیشتر تعمیم یافته اند: تفسیر ((زادالمذکرین))، متعلق به محمد بن حسین ابن الفضل الواعظ تخلص به جمال ساجی (محفوظ در انجمن خاور شناسی آلمان)، ((تفسیر باره عمه)) متعلق به ممتصوف هندی حمیدالدین ناگوری، ((المختار من کتب لاخبار)) به قلم مؤلف گمنام: تفسیری که در اواخر قرن ۱۹-در هندوستان به طبع رسیده است و آنرا به شاعر مشهور سعدی شیرازی نسبت میدهند. بالآخره تفسیر عربی البیضاوی ((انوار-التزیل و اسرار التاویل)) که پاره ((دوسوره)) از ترجمه دری و تاجیکیش باقی مانده است.

دردن ۱۴ - تنظیم و تدوین تفسیرها کم به نظر میرسد . به تاریخ ۱۳۲۰-۱۳۲۱ احمد رومی در جواب متنوی معنوی جلال الدین بلخی تفسیر صوفیانه‌ی بی به نام ((دقایق الحقایق)) تألیف کرد که قدیمترین نسخه های آن به قرن ۱۶- تعلق دارند .
درین قرن تفسیر دیگری به نام ((الاسئله و لاجوبه المتعلقه بالقرآن والحديث)) که توسط جمال الدین الاقصرائی مرتب گردید از جمله دستخط های قرن ۱۴ بشمار میرود .

دردن ۱۵ - ترتیب و تدوین تفاسیر ادامه یافت که شمار آن‌ها بیشتر از ۱۴- است (۹) . بعضی از آن‌ها بنا بر زیاد بودن دست خط هایشان مروج و مشهور گردیده بودند . یکی از تفاسیر مشهور این دوره ((تفسیر کلام ربانی)) میباشد که توسط مولانا یعقوب چرخ‌ی مرتب گردیده . او از افغانستان است و تفسیرش چندین بار نشر شده است . نسخه خطی این تفسیر که در سال‌های اخیر زنده‌گی مؤلف آن ترتیب شده بود فعلا در کتابخانه بودلیان پوهنتون اکسفورد محفوظ است . در هندوستان تفسیر مکملی به نام ((بحر مواج)) به اهتمام شهاب الدین بن شمس الدین عمر زاوی دولت آبادی تهیه و ترتیب گردیده بود . یکی از تفاسیر بسیار مروج دوره مذکور تفسیر کمال السیدین حسین بن علی واعظ کاشفی موسوم به ((مواهب علیه)) یا ((تفسیر حسینی)) (مورخ ۹۲-۱۴۹۱ و یا ۹۲-۱۴۹۳ میباشد .

قدیمترین نسخه این تفسیر که به سال ۱۴۹۵- تألیف گردیده در کتابخانه دارالکتب محفوظ میباشد . تفسیر فوق الذکر به زبانهای اردو ، ترکی و پشتو ترجمه شده است .
از قرن ۱۶ - تا به اکنون تا ۱۹ - تفسیر را موجود دانسته اند که اغلب آن هارا تفاسیر شیعی تشکیل میدهند . از جمله تفسیر شیعی ((ترجمه الخواص)) که در زمان سلطنت شاه طهماسب اول (۱۵۲۴ - ۱۵۷۶) توسط فخرالدین بن علی بن حسین تألیف شده است شهرت پیدا نموده بود . قدیمترین نسخه این اثر (متعلق به سال ۱۵۳۹) در فهرست کلکنه مربوط به مولوی هدایت حسینی ذکر شده است . تفسیر دیگری که شهرت آن عام گشته است ، و به نام ((خلاصه المنهج)) یاد میگردد نیز در زمان سلطنت شاه طهماسب تألیف گردیده و به شاگرد الداوری فتح الله بن شکرالله الشریف الکااشانی منسوب است . قدیمترین نسخه این تفسیر در ۱۵۶۷ - کتابت گردیده که فعلا در شهر لنین گراد اتحاد شوروی محفوظ میباشد .
تعداد بیشتر تفاسیر در قرن ۱۷ عیسوی نوشته شده اند . از بین آن‌ها میتوان تفسیر ((لوامع التاویل)) محمد معصوم بن محمد امین بن علی بن حسین الحسینی الاسترابادی را یاد نمود .

تفسیر سی جلد قرآن (تفسیر الائمة الهدایت الثومه) که در سال ۱۶۵۶-۵۷ از جانب

ملا محمد رضا عبدالحسین نصیری طوسی ترتیب و از طرف پسرش کتابت یافته بود محفوظ باقی مانده است . در دربار اورنگ‌زیب در ۱۶۷۶-۱۶۷۷ تفسیر قرآن به عنوان ((زیب‌تفاسیر)) انجام پذیرفت و مؤلف آن ادیب مشهور ایرانی محمدصافی بن ولی قزوینی میباشد . حدس زده میشود که نسخه اصل این اثر در اکسفورد محفوظ است . از تفاسیر متعدد قرن ۱۸ عیسوی ((فتح الرحمن بتر جمعة القرآن)) و ((الفوز الکبیری اصول التفسیر)) را میتوان ذکر نمود که مؤلف آن رو حانی مشهور هند قطب الدین احمد ولی الله بن عبدالرحیم بن واجد الدین شهید بن معظم المحدث الدیبلوی میباشد . این اثر از شهرت بزرگی بر خوردار بوده است .

باید تذکر داد که علاوه بر تفاسیر مکمل که حاوی تمام سوره‌های قرآن میباشد تفاسیری نیز موجودند که بخشهایی از قرآن را احتوا مینمایند، سوره اول - یعنی سوره فاتحه از این نوع تفاسیر بشمار میرفت .

دوم- اهمیت تفاسیر برای مطالعه تاریخ زبان

تاریخ زبان ادبی کلاسیکی دری - تاجیکی طول سده های ۱۴-۱۹ به تغییرات بارزی مواجه نشده ولی چنانکه مبرهن است در طی این مدت طولانی هر نوع تغییرات بنیادی و قسمی را باید و شاید متحمل میگردد، اما چنین دگر گونیها در متن های ادبی که مؤلفین آنها مقلد یکدیگر بودند تجسم نرزمه خود را نیافتند .

برای دریافت حقایق در مورد رشد حقیقی زبان بهترین است تابه منتهای فرعی (مکتوبها، وثیقه ها ، اسناد اداری و غیره) و انواع مختلف تفاسیر قرآن رجوع به عمل آید . چنین مراجعت از آن سبب ارزنده است که قرآن در قرون مختلفه مورد تفسیر قرار گرفته و در هر عصر به زبان مروج و مسلط زمان تألیف شده است .

ویژگی اهمیت تفاسیر در زبان شناسی بدان مشخص میشود که دران ها يك متن ، مورد ترجمه مؤلفین دوران های گوناگون قرار گرفته است . بنابراین مواد پر قیمت قابل مقایسه بی که به مراحل مختلفه تاریخ زبان مربوط میباشد به دسترس زبان شناسی قرار میدهند .

در مورد تفاسیر قرن منجیث منابع ارزشمند زبان شناسی ژ . لازارد نوشته است: ((آثار

تشریحی قرآن در آموزش تاریخ زبان قرون وسطی دارای اهمیت بزرگ می باشند. این کتب با وجود آنکه دارای مشخصات ویژه استیتیک نمی باشند در نوع خود چون آثار علمی با کلمات و لغات خاص محدود نمی شوند. مؤلفین آنها در انتخاب هر نوع کلمات و عبارات آزاد می باشند. البته در این تفاسیرها لغات دینی و اخلاقی مقام عمده دارند ولی بخش اساسی لغات را کلمات روایتی تشکیل می دهند. از دیگر سو مؤلفین این تفاسیر که به عامه وسیع معتقدان قرآن رجوع می نمودند سعی می ورزیدند تا از کلمات و عبارات عام فهم استفاده نمایند و واحدهای زیاد مردم ازان مستفید باشند. از این رو با وجود تأثرات بارز زبان عربی تفاسیر درباره زبان زنده دری و اشکال مختلفه لهجه های آن معلومات مفید و سود بخش می دهند. (۱۰) مطالعه زبان تفاسیر در غرب به قرن ۱۹ عیسوی تعلق دارد (۱۱) برخی از تفاسیری که پیش از دوران استیلای مغول متعلقند از جمله ((ترجمه تفسیر طبری)) ، ((تفسیر السورآبادی)) ((تفسیر اسفراینی))، ((تفسیر زاهدی)) تفسیر نسفی و ((تفسیر کیمبریج)) در اساس رساله مشهور ژ. لازارد قرار گرفته است .

در زمان کنونی زبان تفاسیر در اتحاد شوروی، افغانستان، ایران و سایر ممالک شرق مورد مطالعه محققین قرار گرفته است. از بین تحقیقاتی که در این بابت در اتحاد شوروی صورت گرفته است میتوان مقاله و نوشته های محقق معروف روسی م. بوگولیوبوف (۱۲)، و رساله دکتری نویسنده این سطر ها را که به تحقیق زبان تفاسیر قرون ۱۵-۱۸ اختصاص یافته است ذکر نمود (۱۳)

در این جهت علمای ایران نیز سهم بارز دارند، از جمله نشر تفاسیر متعدد که حاوی بعضی از تشریحات زبانی نیز می باشند این مطلب را تثبیت می نمایند. (به تابلوی ۲ توجه نماید)

بدین ترتیب به خدمت علاقه مندان گرامی بعرض رسانیده می شود که آموزش تفاسیر در مجموع از نگاه تاریخ، زبان، ادبیات و کلتور ارزنده گیمهای فراوانی دارد که درین نوشته به گونه بسی فشرده ارزیابی گردیده است زیرا بررسی همه جانبه آن ایجاب کار بیشتر و گسترده تری را مینمود که میتوان با امکانات و مجال دیگر به خصوص از نگاه زبان، به تحقیق تفاسیر پیشتر گام نهاد و حقایق زیادتری فراچنگ خواننده گان قرار داد. زبان تفاسیر چنانکه توصیفشان در بالا ذکر شد از همه گونه پیروی ها آری است و زبان زنده دوران مربوطه را انعکاس می نماید که راجع به فصاحت، خوش آهنگی و ارزش لسانی آنها در مقاله های بعدی صحبت خواهیم کرد .

یادداشتها و منابع :

- ۱- پیتروشیف سکی ای . پ . اسلام در ایران (در قرون ۷-۱۵ لنین گراد، ۱۹۶۶، ص ۱۱۹ ، سمرقندی . بستان السعافین ، قاهره، ۱۲۸۹، ص ۷۴ ، طبری- ترجمه تفسیر- طبری ، هفت جلد ، تهران ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴ جلد ۱ صفحه ۳۰ ، ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات در ایران، تهران ۱۳۴۱ ص ۶۷ .
- Goldzieher Muhammadani sche studien, Halle, 1980, p. 206.
- ۲- ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات در ایران- ص ، ۶۸ .
- ۳- متن عربی این تفسیر در ۳۰ جلد توسط مطبعة میمنه به تاریخ ۱۳۲۱ هجری چاپ شده
- ۴- ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ص ۶۷ .
- ۵- غفوروف ، ب . تاجیکان (تاریخ قدیمترین، قدیم و قرون متوسط) مسکو ۱۹۷۲ ص ۳۷۷ .
- 6—G. Zazard. La langue des plus anciens monuments de la prose persane, phonetique, Morphologie et Syntoxe, Paris, pp. 45-46.
- 7—E. G. Browne, Description of an Old Persian Commentary on the Kur'an. JRAS, 1894, pp. 417-524.
- ۸- لازارد، ژ . زبان عمومی ایران زمین و لهجه های آن از روی متون سده های ۱۰-۱۱، مجله خلقهای آسیا و آفریقا ، ۱۹۶۱- شماره ۴، ص ۱۷۶-۱۸۱ .
- ۹- چ ۱۰ سناریو ویوای . بریگیل . ادبیات فارسی . مسکو ۱۹۷۲ ، جلد اول
- 10—G. Lazard, La langue des plus anciens monuments de la prose persane. Phonetique, Morphologie et syntaxe, Paris, 1963, p.57.
- 11—E. G. Browne, Description of an Old Persian Commentary on the Kur'an. JRAS, 1894, pp. 417-524.
- ۱۲- بوگولیووف ، م . ن . راجع به گرامر تاریخی زبان تاجیکی و فارسی ، مجله مساله های زبانشناسی ، ۱۹۸۱ ، شماره ۴ ، ص ۹ .
- ۱۳- میرزادادخان ، تفاسیر تاجیکی - فارسی چون منابع ارزشمند آموزش تاریخ زبان، در کتاب ((مطالعات زبان شناسی ، ۱۹۸۰)) مسکو ، ۱۹۸۰ ، ص ۷۲-۷۸، اشکال جمع بندی اسمها در تفاسیر تاجیکی ، فارسی قرون ۱۵-۱۷ ، همان اثر ، ص ۷۶-۷۹ بعضی خصوصیات نحوی تفاسیر تاجیکی-فارسی قرون ۱۵-۱۷- در کتاب ((تیزسهای معروضات)) کنفرانس علمی- نظری عالمان جوان جمهوری تاجیکستان ، دوشنبه ، ۱۹۸۱ ، ص ۲۵۸ ، خواص استعمال ((به)) در تفاسیر تاجیکی-فارسی قرون ۱۵-۱۷، اخبار اکادمی علوم جمهوری تاجیکستان ۱۹۸۱ ، شماره ۴ ، ص ۶۲ - ۶۷ ، خصوصیات دستوری تفاسیر تاجیکی - فارسی قرون ۱۵-۱۷ ، رساله دکتری ، مسکو ، ۱۹۸۲ .

فشرده زنده گیناسه و فعالیت بیدل

میرزا عبدالقادر بیدل یکی از اندیشمندان سترگ مشرق زمین است. او در روزگار خود، در بالندگی و گسترش مدنیت خلقهای آسیای میانه تأثیری بارز برجای نهاد. بیدل نه تنها شاعری برجسته و سرایشگر توانای ادبیات دری و تاجیکی، بل دانشمند و فیلسوف شناخته شده روزگار خود نیز بود که در زمینه های ادبیات و فلسفه آثار ارجنالی از او به یادگار داریم.

بادریغ بسیار، آثار بیدل به گونه بایسته و شایسته مورد بررسی و پژوهش گسترده قرار نگرفته است. بایده گفت که، در گذشته ها برخی از نویسندگان معلوماتی نه چندان رسا، بی عیب و همه جانبه در شرح حال بیدل ارایه داشته اند و با آوردن نمونه هایی از آثارش، دیدگاه های او را ویژه گیهای محدود و کوتاه داده اند.

در آثار بیوگرافیک دری، مثلاً: ((خزانه عامره))، (۱) میر غلام علی آزاد بلگرامی در باره زنده گی، فعالیت و آثار بیدل اطلاعات مهم تاریخی در نهایت کوتاهی موجود است.

حسینقلی خان در تذکره خود به نام ((شتر عشق)) (۲) آثار و شیوه های این شاعر و فیلسوف را نسبتاً خوبتر به بررسی گرفته است. حسینقلی خان از همان شمیری است که

بیدل در آنجا زاده شد و دوران کودکی خود را در آن هنگامی که بیدل به سن پیری رسیده و به آفرینش آثارش دست می‌یازید، حسینیقلی خان سپری نمود. اینهم لازم به یادکرد است که، در آن هنگامی که بیدل به سن پیری رسیده و به آفرینش آثارش دست می‌یازید حسینیقلی خان تخمیناً به عمر ده ساله‌گی قرار داشت، با در نظر داشت این نکته می‌توان گفت که معلومات ارایه شده در کتاب حسینیقلی خان دقیق‌تر و مهم‌تر از دیگران است.

در تذکره محمد صدیق حسن خان به نام ((شمع انجمن)) (۳) نیز شماری مواد ویژه در مورد بیدل وجود دارد.

افزون بر این منابع، لازم است تا از کتاب ((منتخب التواریخ)) (۴) مؤرخ خوقندی حاجی محمد حکیم خان که به زبان دری نگاشته شده است، نیز یاد کنیم. نویسنده در این کتاب، در مورد بیدل و زبیب النسا مطالب گو تا هر نوشته و بیدل را به نام ((میرزا ملک الشعراء)) دوران اورنگ‌زیب یاد کرده است.

کسانیکه ((کلیات)) (۵) بیدل را آماده و چاپ نموده‌اند، در مورد شرح حال او و معلومات عمومی داده و جهان بینی او را به گونه خیلی فشرده و کوتاه به تحلیل گرفته‌اند.

دو مین‌جلد ((قا موس الاعلام)) (۶) تألیف شمس‌الدین سامی (به زبان ترکی نوشته شده است) معلوماتی خیلی اندک در مورد بیدل دارد که جمعاً بیشتر از سیزده سطر نیست. در جلد یکم ((انسایکلوپیدیای اسلام)) (۷) مواد مهم ولی کوتاهی موجود است. از این مواد چنین برمی‌آید که به غیر از میرزا عبدالقادر بیدل، چند شاعر دیگر با تخلص بیدل وجود داشته‌اند که عبارتند از: میرزا رحیم بیدل شیرازی و محمد امین بیدل نیشاپوری.

در اتحاد شوروی، به شناخت و آموزش میرا نه‌ای فرهنگی گذشته و به ویژه آثار اندیشمندان گذشته ارزش بزرگی داده میشود. چنانکه پیدایی توجه و علاقه زیاد مردم به خوانش و پژوهش آثار بیدل، گواه روشنی است بر این امر.

در جمهوریه‌ای سوسیالیستی تا جیکستان و اووزبیکستان شمار زیادی کتب و مقالات، درباره شناسایی بیدل و پژوهش و بررسی آثار این شاعر متفکر به نشر رسیده است. در اینجا می‌توانیم از آناری چون: ((نونه‌های ادبیات تاجیک)) (۸) (سال ۱۹۴۰م)، اثر غفور غلام تحت عنوان ((از خاور می‌آیم)) (۹) (سال ۱۹۴۳م)، مقاله ((معلوماتی در مورد بیدل)) (۱۰) بیرتلیس (سال ۱۹۴۵م)، ((میرزا عبدالقادر)) (۱۱) اثر صدرالدین عینی (سال ۱۹۴۵م)، تز علمی خ. ص. عینی به نام ((شاعرا عرفانی میرزا عبدالقادر بیدل))، و غیره می‌توان نام برد. در این آثار، به معلومات ارزشمندی پیرامون آثار و شخصیت این شاعر و متفکر شناخته

شده ، بر میخوریم . نشریات بدیعی دولتی ، به سال ۱۹۵۵م اثر شعری ((کامدی ومدن)) بیدل را که ل. پنکوفسکی آنرا به زبان روسی برگردانده بود ، در مسکو به نشر رسانید .

مادراین اثر باسود جستن از مواد مهم تاریخی دوران بیدل و آثار او ، دیدگاه های فلسفی این شاعر بزرگ را به تحلیل و پژوهش می گیریم .

* * *

بر پایه معلوماتیکه حسینقلی خان عظیم آبادی در کتابش ((نشر عشق)) ارایه داده است ، میرزا عبدالقادر بیدل به قبیله ترکی زبان به نام ((برلاس)) تعلق دارد . این قبیله یکی از ترکیب های اینتکی است که در شکل یابی خلق اوزبیک سهم داشته است .

بیدل به سال ۱۰۰۴ هـ (۱۶۶۴م) در خانواده یی نظامی ، در عظیم آباد (بنگال) هندوستان چشم به جهان گشود و به سال ۱۱۳۳ هـ (۱۷۲۱ م) در دهلی وفات یافت .

میرزا عبدالقادر بیدل در روزگاری که شرایط بسی مهم و دشوار بود ، زیست و به آفرینش دست یازید . در این روزگار تضاد های درونی نظام فیودالی ، هم در هندوستان و هم در خراسان و آسیای میانه شدت یافته بود که برابر است با زمان فر مانروایی شاه جهان (۱۶۲۸-۱۶۵۸م) و اورنگزیب (۱۶۵۸-۱۷۰۷م) در هندوستان . پس از درگذشت اورنگزیب بین سالهای ۱۷۰۷-۱۷۲۲م بیشتر از پانزده فرمانروا ، بر تخت امپراطوری مغول ((دولت گورگاینان هند یا امپراطوری بسا بری)) نشستند یادکرد این نکته نیز لازمی است که در همین آوان دولت های اروپای غربی به تصرف مستعمره های جدیدی در هندوستان پرداختند .

بر پایه معلومات حسینقلی خان عظیم آبادی در تذکره ((نشر عشق)) و محمد صدیق حسن خان در ((شمع انجمن)) ، بیدل از همان آوان نوجوانی با استعداد و پشتکار عجیبی به فراگیری دانش پرداخت . ده ساله بود که قواعد دستور زبان عربی ((کافی)) را به نگویی آموخت و زبان ادبی دری را به صورت کامل فراگرفت و نخستین شعرهایش را در آوان کودکی به مناسبت درگذشت پدرش سرود ، اما بر پایه معلومات خود شاعر ، او فقط در بیست سالگی به سرایش شعر پرداخته و خود را به مردم شناسانده است .

میرزا بیدل نخست فراگیری دانش را از مدرسه آغازید ، ولی پس از مدرسه را ترک گفت ، زیرا در آنجا فقط بر اساس شیوه های قدیم تدریس صورت می گرفت و این شیوه حوصله بیدل را به سر آورده بود .

بیدل در نکو هس تسلط حکمروایی شیوه گهینه تدریس و آموزش بر مدرسه ها ، باخشی فراوان سروده است :

در مدرسه خاموشی چراغست امروز آتشکده خروش داغست امروز
ملا در بیخسی ودنگی زده است هنگامه حق بیدماغ است امروز (۱۲)

بیدل به یاری و غمخواری ما در و مامایش، به گونه مستقل دانش خود را گسترش و افزایش داد و از تربیت و پرورش خالوهایش میرزا قلندر و میرزا ظریف به کمال رسید، و به حیث شاعر و فیلسوف شناخته شد. میرزا قلندر در مسلک نظامی ایفای وظیفه مینمود و با آنکه خودش نوشتن نمیتوانست، اما شعر می سرود و از عقلی روشن بر خوردار بود. میرزا ظریف از تعلیمات حقوقی بهره خوبی داشت و عالم دینی نیز بود. اینان با اشخاص مشهور آن زمان چون شیخ کمال و دیگران در ارتباط نزدیک به سر میبردند.

بر پایه نگاهشته های بیدل، شیخ کمال بیشتر و بهتر از دیگران به فلسفه و ادبیات دسترسی داشت، زبان ادبی هند را میدانست و مسایل مهم فلسفه هندی را با مهارت شرح مینمود. بیدل بسی معما های فلسفی را به زبان هندی با او در میان گذاشته و در مورد آن بحث ها به انجام رسانیده است.

میرزا بیدل در ((چهار عنصر)) خود مینویسد که الهیات و فلسفه را از شیخ کمال آموخته است. همچنان در ((چهار عنصر)) آمده است که او قاعده های مهم فلسفه هندی را نوشته، اما بدین جهت که بر زبان هندی است نتوانسته آنرا در کتاب ((چهار عنصر)) که به زبان دری به نگارش آمده، بگنجاند.

ظاهراً بیدل فلسفه هند را از کتاب ((اوپنیشاد جیتی ریخ وید)) که به زبان دری ترجمه شده است، نیز به صورت اساسی آموخته است. این اثر بانام ((سراگبر)) (۱۳) در سال ۱۹۵۶ م. به چاپ رسید.

بیدل پس از درگذشت شیخ کمال، به گسترش و ترویج ژرف ایجادیات خود پرداخت، شاه فاضل و میرزا ابو القاسم را به یادگیری آن وا داشت. همچنان با خوانش مستقلانه ادبیات و دانش خود را افزایش داد.

بیدل از زمان نوباوه گی با فقیران ارتباط و پیوندی داشت. فقیران در آن زمان به واسطه جنبش در ویشان هر چه بیشتر بهین گشته بودند و بیدل از آنان تاثیر پذیرفته بود. امامفکوره های آنان که انسان را از زنده گی واقعی دور جدا می ساخت، برای بیدل متفکر، اندیشه و ایده بی بیگانه بود. به همین جهت او از شیوخ و درویشان ریاکار، کناره گرفت. بیدل پس از این، به خدمت محمد اعظم شاه پسر اورنگزیب درآمد، اما دیری نگذشت که زنده گی خود را تماماً وقف ادبیات و دانش نمود.

بیدل به همگان آموخت که به آموزش هنر و کسب صنعت بپردازند، درویشان ریایی و آثانی را که کار دوست و کارگسَن نبودند، بازازیت و مفتخوار خواند و به نکوهش گرفت. در ((چهار عنصر)) چنین نوشته است :

تافضل و هنر آیینۀ پرداز نشد اقبال درش به روی کس باز نشد (۱۴)

بیدل بسیار سیاحت نمود، گوشه‌ها و پهلوه‌های گوناگون زنده‌گی واقعی هندوستان را از نظر گذراند و ارتباط و پیوند خود را با دانشمندان، شاعران و رسامان هم‌روزگارش مستحکم نمود. مثلا: او دوستی چندین ساله و بسیار ساله خود را با ایوتوپ چتر رسام هندی نوشته است. همه این حالات، بر نگرشهای بیدل تسائیر گذاشت و در گذار او از صوفی‌بزم به پانتهیزم ((وحدت وجود)) نقشی عمده دگرگون کننده بازی کرد.

بیدل، با نفرت و انزجار به ظالمان و جباران نگریست، حکام مستبد را نسکوهش کرد و خواهش محمد اعظم شاه را برای سرایش اشعار مدحیه، رد نمود. بیدل چنین نوشته بود :

بیدل مارا هرزه درایی شان نیست مدح میر و ستایش سلطان نیست
زین دست کلامی که زما می شنوی غیر از ایثار خدمت یاران نیست (۱۵)

بیدل از خدمت در بار محمد اعظم شاه پابرون کشید، از عظیم آباد به دهلی پا بتخت امپراطوری دولت گورگانیان هندو مرکز مدنی و سیاسی هندوستان رفت، و تا آخر عمر در همین جازبست .

بیدل با احتیاج و نیاز مندی بزرگ شد، بانسخه بر داری از کتابها و بازحمتکشی خود روزگار به سرآورد. اصول و مکتب خاص خود را در دهلی پی ریزی کرد، و آثار ارزشمندی در ادبیات و فلسفه از خود به جا گذاشت .

بیدل طرفدار ترویج اندیشه های آزاد مردم بود. در مقدمه ((کلیات)) خود این بیت را نوشته است :

نوشتم آنچه دل فرمود و خواندم هر چه پیش آمد (۱۶)

بیدل پسانتر فرزند زمان خود شد و با ایجابات شرایط زمان خود همگام گردید . در نیمه دوم سده هفدهم و اوایل سده هژدهم میلادی هم در هندوستان و هم در خراسان و آسیای میانه، ارتجاع فیودالی نیرو مند گردیده بود . در سال (۱۶۵۸م) اورنگزیب پس از يك رشته جنگهای شدید دا خلی به بخشهای قابل ملاحظه هندوستان مسلط گردید . او، پدرش شاه جهان را در قلعه زندانی ساخت و از بیم آنکه برادرش داراشکوه

مبادا تاج و تخت را تصرف نماید، او را به اتهام بسد اعتقادی و نیز انطباق اسلام با فلسفه هند بکشت . آزادی دینی که از زمان حکمرانی جلال الدین اکبر (۱۵۰۶ - ۱۶۰۵ م) آغاز شده بود، از بین برده شد . روحانیون ریاکار، معارف و اندیشه های مترقی را شدیداً زیر پیگرد قرار دادند .

به قول جواهر لعل نهرو ((اورنکزیب آخرین پادشاه دغولیه کبیر ، تلاش نمود تا عقربک ساعت را به عقب بچرخاند ، او در جریان این تلاشش آنرا متوقف ساخته، شکستاند)) (۱۷) صرف نظر از برخی پیروزمیهایش، اورنکزیب موفق به تأسیس یک دستگاه دولت مرکزی فیودالی در هندوستان نگردید . او در قلمرو خود به از بین بردن تضاد های مذهبی و ملی مردم، توفیقی به دست نیاورد ، برعکس، در این دوره نزاع ها و کشمکش های ملی و مذهبی در هندوستان شدت بیشتر یافت . جنگ های فیودالی میان مردمان هندوستان و تضاد های دینی و ملی ، یکی از علل سقوط امپراتوری مغولیه کبیر و تسخیر سریع هندوستان به وسیله استعمارگران بورژوازی بریتانیه گردید .

استعمار شدید دهقانان و صنعتگران به وسیله اریستوکراتان نظامی - فیودالی، سود خواران و دولت فیودالی ملیونها تن از زمینکشان را به زنده گی مشقتبار دچار ساخته و مبارزه طبقاتی را تشدید کرد . بنابر گفته بیدل ، دهقانان در درازای سال کار و زحمت مینمودند ، ولی بازده کار و نیروی دستشان منبج نروتمندی اریستوکراتان و کار مندان مغرضی دولت میگرددید .

بیدل نمیتوانست این رویداد های تاریخی و اجتماعی جامعه اش را نادیده انگارد . او همچون یک انسان بشردوست ، در موضع اندیشه های مترقی و آزاد و نیز وحدت و یک پارچه گیی خلق های هندوستان قرار گرفت . او مسلمانان و هندوان را به یک چشم نگریست . او ، هم هندوان معتقد به ((تناسخ روح)) و هم روحانیون و زاهدان باورمند به قسمت و تقدیر را سخت انتقاد کرد .

اما ، بیدل اندیشه و ایده های خود را به گونه صریح و عریان نتوانست به بیان آرد، از اینرو او مجبور به کاربرد اصول متافزیک ذهنی و پوشیده داشتن افکارش باجمله مذهبی گردید، و در نتیجه نظریات او دچار دگرگونی های پیچیده شد .

از همین سبب است که زبان بیان آثار بیدل پیچیده بوده، افکار و عناصر متضاد و مخالف در آن وجود دارد . ولی آنها از اشکالی عجیب و مضمونی غنی بر خوردار اند .

میرزا بیدل در ادامه کار های نظری خود، آثار بزرگ ادبیات ، هنر و فلسفه هند ،

عرب ، خراسان ، ایران و آسیای میانه را فرا گرفته و به این ترتیب یکی از دانشمندان بامدنیّت دوران خود گردید . او پیگیرانه و خستگی ناپذیر به آموزش آثار شا عران و دانشمندان بزرگی چون جامی ، سعدی ، عطار ، حافظ ، نوایی و غیر هم پرداخت .

سزوار یادکرد است که اندیشه‌های والای سعدی تأثیری ویژه و بارز بر بیدل داشت . بنا بر تأثیر اندیشه های سعدی بود که او تخلص ((بیدل)) را برگزید . حقیقتاً میرزا عبدالقادر بیدل شخص زیرک و تیز هوشی بود . پندار ما چنین است که میرزا عبدالقادر تخلص ((بیدل)) را بدین جهت برای خود برگزیده است که او تمامت قلب خود را برای دوست - داشتنی ترین چیزهایش ، یعنی دانش و ادبیات بخشیده است .

بیدل ، تاریخ فلسفه را گرفت . در رشد و انکشاف مدنیت هند ، عرب ، ایران ، خراسان و آسیای میانه نه تنها تعلیمات بزرگانی چون فیثا غورث ، افلاطون ، هیپوکریت ، ارسطو ، نوافلاطونیان ، بل فلسفه ماتریالیستی قدیم ، به ویژه نظریات دموکریت و اپیغور نیز تأثیر داشتند .

میرزا عبدالقادر بیدل ، به ارسطو احترام و توجه زیادی داشت ، در کتاب (عرفان) خود با چند کلمه مختصر از افلاطون یاد کرده ، ولی چندین صفحه این اثر شعری را به ارسطو و تحلیل نظریات او اختصاص داده است . بیدل همچون دیگر متفکران خاورزمین ، از ارسطو به مثابه ((نخستین آموزگار دانش)) و ((نمونه مکمل طبیعت انسانی)) یاد میکند . بیدل همراه بانام ارسطو ، دادگری ، حقانیت ، دانش و معارف را نیز به ترنم می آورد ، و وجود آن را به گونه حقیقی و راستین در کشورش آرزو میبرد . بیدل ، پس از آن در نظریات ارسطو پیرامون فزیک ، هستی ، ماده و شکل تأمل نموده ، بر این نکته تأکید میدارد که نباید دانشهای ارسطو را بسنده و کامل انگاشت .

مسأله هستی و راز های انسان ، جای ویژه‌ی در آثار بیدل دارند . ولی این مسایل در آثار او به گونه های مختلف افاده شده و به بیان آمده اند . فعالیت های ایجاد بیدل از سال (۱۶۷۰م) آغازیده و تا سالهای (۲۰) سده هژدهم ، یعنی بیش از پنجاه سال ادامه می یابد . در درازای این نیم سده ، نظریات او راههای پیچیده و دگرگونی را میپیماید . در درستی این سخن ، شاعر متفکر به گونه زیرین می گوید :

شعرم که به صد زبان فرود آمده است در چندین وقت آن فرود آمده است
توریت نبود تا بگویم که همه بکبار ز آسمان فرود آمده است (۱۸)
بیدل ، این مسأله را بازم در سطرهای زیرین چنین بیان نموده است :

بیدل در نسخه ر موزا شعار عییم نکئی به نکته های بیکار
 هوشدار که در نظم وجود انسان چون ناخن و پوست عضویبق بیکار(۱۹)
 مادراینجا میکوشیم تا جوانب مرده و ((بی حس)) آثار بیدل و نیز پهلوهای جاندار و زنند آن،
 یعنی خدمات برجسته وارچناک بیدل را درشمد وانکشاف فلسفه خاورزمین، به بررسی
 وارزشیابی گیریم . وظیفه اساسی و مهم این نوشته نیز همین مسأله است .

بیدل دارای استعداد ونیروی عالی کاربرد ووايجادیاتش از محتوی ار زشمندی برخوردار
 است . او بیش از شصت هزار بیت شعرو ۲۰-۲۵ ورق چاپی نثر دارد . ((کلیات)) (۴۰)
 آثارش متشکل از شانزده کتاب است . افزون براین چاپ سنگی ، شمار زیاد نسخه های
 دست نویس آثار بیدل نیز موجود است که آنها را میتوان از شهر های تاشکند ، اندجان ،
 سمرقند ، بخارا، لنین آباد (خجند)، دوشنبه و دیگر شهر های آسیای میانه اتحاد شوروی
 به دست آورد .

ما مهمترین آثار بیدل را ، از دیدگاه خود قرار زیرین مشخص میکنیم :

۱- بزرگترین اثر بیدل ((چهار عنصر)) است که به گونه نثر نگاشته شده و در آن
 اشعار مختلف بیدل نیز آمده است . نگارش این اثر تقریباً در سال (۱۷۰۳ م.) به انجام
 رسیده است .

دراین اثر بیدل یکجا بابیان زنده گی خود مفرداری معلومات اتوبیوگرافیک نیز میدهد .
 نویسنده در دومین باب این اثرش در مورد چهار عنصر یعنی : هوا، آب ، خاک و آتش،
 و نیز چگونگی پیدایی حیوانات ، نباتات و انسان سخن میراند . همچنان ، او در مورد روح
 مطلق ، روح ، اشیا، دین و نقش روحانیون اندیشه و باور خود را بیان میکند .

هرچند این کتاب در باره پریان، جنیات، خواب ، رویا وغیره ، حکایات و مطالب
 گوناگونی دارد . ولی باوجود آنهم کتاب ((چهار عنصر)) برای دانستن شرح حال بیدل
 و جهان بینی او منبع مهمی به شمار می آید .

۲- ((عرفان)) اثر شعری مهم بیدل است که از لحاظ حجم خود بزرگترین واز نگاه
 مضمون نیز غنی ترین اثر بیدل میا شد . این اثر بیش از پنج هزار بیت دارد ونظربه
 گفته خود بیدل ، در سالهای ۱۷۱۱-۱۷۱۲ م به انجام آمده است . دراین اثر، مسایل گونا-
 گونی چون : سوسیولوژی ، فلسفه، تیولوژی، تاریخ ، طبیعیات و ادبیات به بررسی گرفته
 شده است .

بیدل دراین اثر خود ، با کاربرد عبارات دینی و تصوفی مسایلی چون ماده، ذرات

کوچک، طبیعت، همچنان چگونگی پیدایش جهان نباتات و حیوانات را بر رسی نموده، افکار و اندیشه های خود را پیرامون مسأله یاد شده بیان میدارد. فیلسوف مطالب جالبی را در مورد هستی و نیستی، فنا و بقا، وجود و عدم مینویسد. او همه این مسأله‌ها را از دیدگاه و اندیشه خود تعریف و تشریح میکند. بیدل به مسأله ادراک و حسیات نیز توجه زیاد نشان داده است. چنانکه او مسأله کشش و حس اعضای ارگانیزم را مورد تحلیل قرار داده، در باره عینیت، احساس، شعور، ذهن، علل و روح مطلق سخن میزند. او مسأله ((تناسخ)) فلسفه هند و آینه باور به قسمت و تقدیر (توکل) متکلمین را انتقاد می‌کند.

بیدل مسأله کشاورزی، صنعت و پیشه‌وری را نیز مورد توجه قرار داده، درباره وضع خراب و بر ازرنج دهقانان، صنعتگران و پیشه‌وران زمان خود که شرایط دشوار فئودالی هندوستان نصیب آنان ساخته بود، سخن می‌گوید. آنگونه که در ((انسایکلو پیس دی اسلام)) نیز قید شده است، اثر ((عرفان)) بیدل را یک اثر کاملاً تصوفی ایدئالیستی، نمیتوان به شمار آورد.

۳- ((نکات)) بیدل را با وجود آنکه از (۲۸) صفحه بیشتر نیست، میتوان یکی از آثار مهم و ارزشمند فلسفی او به شمار آورد. این اثر بیدل در حقیقت حاوی نظریات تهیم یافته فلسفی اوست. بیدل در این اثر خود، پایه‌های نظریات و تعلیمات خود را به گونه فشرده بیان مینماید. جالب این است که، بیدل در این اثر خود از لحاظ نظری دو جریان مخالف، یعنی موجودیت جریان دنیوی و دینی را نشان داده و جریان نخستین را یک جریان حیاتی و عاقلانه می‌شمارد. (۲۱)

((رباعیات))، ((غزلیات)) و دیگر آثار بیدل نیز سزاوار توجه و دقت اند. بیدل در این آثار خود به مسأله مهمی روشنی می‌اندازد نادانی، شیوخ و قلندرانی ریایی را انتقاد شدید میکند و مطالبی را در مورد درویشان مینویسد. بیدل در این آثار افکار ارزشمندی را در مورد تربیت و اخلاق نیز بیان نموده است. باید گفت که، این آثار بیدل نیز در شناخت و مطالعه جهان بینی بیدل از اهمیت زیادی برخوردار است. (۲۲)



تصوف در جهان بینی بیدل، در حقیقت بازتاب دهنده شرایط و محیط مملو از تضادها و تناقضات دوران زیست اوست. اندیشه های عجیب و گفتار عاقلانه و پر مغز او، باجملات تصوفی، متافزیک، دینی و ایده‌ها و دعواهای آن مخلوط گردیده است.

لسان التفریح و التفریح و انتشارات بنیاد فرهنگ ۱۳۴۴	تفسیر کیمبرج و انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و تهران، ۱۳۴۹	تفسیر نسیمی و انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و تهران، ۱۳۵۳	تفسیر شافعی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و تهران، ۱۳۵۲	برخی از موضوعات طرح شده
				۱ افاده اشکال مختلفه آوازهای درون - تاجیکی که در سیستم آوازهای زبان عربی وجود ندارند .
			۱۶۰ ص	۲ استفاده (ک) به عربی (ک) خشک ۱۱ - خشک
۲۴۵ ص				۳ نوشتن مجرد علامه شماره جمع : = ها =
۲۴۰ ص				۴ سقوط همزه قائم // قائیم
۲۵۵ ص				۵ استعمال می - بران افاده اضافت
۲۵۰ ص			۳۳ - ۳۰ ص	۶ تبدیل (ب) به (و) (ف) به (پ) نویسندهگان
				۷ واژه ها
	۱۱۰ ص		۴۴۵۳۹ ص	الف) اقتباسات عربی
		۲۳ - ۱۷ ص		ب) به واژه های پهن دارای شاه ایرانی
۲۳۰ ص	۲۴۰ ص	۲۵ - ۲۳ ص	۴۵ - ۴۴ ص	۸ اسم - معقوله عدد
	۴۰ - ۳۹ ص			۹ استعمال پساوند ((ی))
			۵۹ - ۵۸ ص	۱۰ کلمه سازی اسم
		۳۱ ص		۱۱ ترکیب کلمه
			۴۱ - ۴۵ ص	۱۲ ضمایر
				۱۳ ضمایر مشترک
				۱۴ صفت
				۱۵ عدد
				۱۶ فعل () :
				۱۷ خواص استفاده از مضارع
۱۱۹ ص	۵۴ - ۵۲ ص	۲۷ ص	۶۳ ص	۱۸ خواص استعمال (ایه) و (می) همی ((
	۱۲ ص		۲۰ - ۱۹ ص	۱۹ علامه اَنکار (نکوه)
		۲۳ - ۲۱ ص		۲۰ معلوم و مجهول
	۲۷	۲۵۵ ص		۲۱ حروف اضافه و معلوم آن ها
	۲۸ - ۲۳ ص	۵۲ - ۵۸ ص		۲۲ استعمال ((را))
۱۹۰ ص	۱۰۸ - ۱۰۷ ص	۳۱ ص	۵۷ - ۵۸ ص	۲۳ ترتیب کلمه
		۱۱ ص		

توضیحات	سال انتشار	تاریخ و جای نگارش	مؤلف	عناوین تفصیلی	شماره
توضیحات	سال انتشار	تاریخ و جای نگارش	مؤلف	عناوین تفصیلی	شماره
واژه های کهن و واژه های لهجه عراقی	تهران ۱۳۴۵	سال ۱۱۲۹ لندن	ابوبکر عقیق محمد السور	تفسیر السور آیادی	۱
فلسف کلمات عربی		سال ۱۱۱۲ کتابخانه	عماد الدین ابوالمعشر طاهر بن محمد الاسراینی متخلص به شاهفزر	تفسیر مغراینی (طاهری) تاج التواضع فی تفسیر الاسراعی	۲
رسم الخط قدیس و حرکات و کلمات عربی		سال ۱۳۲۰ تهران	ابونصر احمد بن الحسن بن سلیمان متخلص به زاهدی	تفسیر زاهدی	۳
تفسیر شیمی	تهران ۱۳۳۱ جلد ۱ و ۱۳۳۸ جلد ۲ و ۱۳۳۹ جلد های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰	سال ۱۲۶۲ استانبول	رشید الدین بن ابوالفضل احمد بن ابوسمید الجیری دی المیسری	کشف الاسرار و عدت الاسرار	۴
تفسیر شیمی به لهجه عراقی	تهران ۱۳۲۳	سال ۱۱۶۱ مشهد	جمال الدین حسن بن علی بن محمد بن احمد الخوزمی	روح الدینان و روح الجنان فی تفسیر القرآن	۵
دستویس لینیس کزاد (۱۲۲۲) - حرکات عربی		قرن ۱۱ - ۱۲	محمد بن محمود النیسابوری	تفسیر یحیی	۶
لهجه خراسان بالیغنی تمیزات عربی		سال ۱۳۶۳ قم	بشاره ایجاب تالیف به سال ۱۱۵۷	تفسیر تاج المعلوم	۷

بدون در نظر داشت این مسایل و ویژه‌گیهای آثار بیدل، اساساً جهان بینی بیدل اجتماعی و مترقی است . بیدل در روزگار خود، نیروی خرد انسانی و دانش و هنر را به ستایش نشست و در جامعه تبلیغ کرد . او همچنان در گسترش آرمانهای پیشرو و مترقی، دانش-های ریاضی و طبیعیات و اندیشه های فلسفی پیشرو ، به گونه پیگیر و عشق زیاد کار نمود .

در ادبیات اوزبکی و تاجیکی صد هفتاد و نهم بیدل به میان آمده و مکتب ادبی بیدل را نضج بخشیدند . شماری از علاقه‌مندان نیز نام ((بیدل خوانان)) به خوانش و تشریح آثار بیدل در میان مردم پرداختند .

نیروهای ارتجاعی و عقب‌گرا ، علیه نظریات بیدل و آثارش قرار گرفته و به حمله پرداختند . چنانکه ، در سده نهم میلادی امیر بخارانه خاطر بی اعتقادی خود ، خوانش آثار بیدل را منع قرار داد . همزمان با آن، نیروهای ارتجاعی بادرگ شهرت و نژاد بیدل در میان مردم ، از نام و آثار او به نفع خود بسپهر برداری مینمودند . ناسیونالیست های ضد انقلابی بورژوازی با تحریف نظریات بیدل ، به تحریب و تحریف آن تلاش ورزیدند . فقط روش علمی مارکسیسم ، لنینیسم بود که برای چگونگی برخورد ، مطالعه همه جانبه و عینی و ارزش نهدی آثار و نظریات متفکران گذشته ، از جمله میرزا عبدالقادر بیدل برای راه ، اسلوب و معیار مشخص و روشنی علمی را نشان داد .

برای ما میرزا عبدالقادر بیدل و آثار و نظریاتش همچون آثار دیگر متفکران پیشرو پیشینه‌ها، گرامی و ارزشمند است . نماینده‌گان پیشرو ادبیات اوزبیک ، مانند شاعر لیریک فرقت، شاعر دموکرات مقیمی و نویسنده بزرگ و مبارز مشهور ضد ارتجاع‌هزه حکیم-زاده نیازی و غیرهم ، آثار بیدل را باعلاقه و توجه زیادی خوانده و آموخته بودند .

در دوران مانیز ، بیدل و آثار او توجه و علاقه شاعران و دانشمندان را به خود همچنان جلب میکند . آکادمیسین اکادمی جمهوری اوزبیکستان شوروی غفور غلام ، در مجموعه اشعارش به نام ((از خاور می‌آیم)) چنین مینویسد :

تازگ آتر چاغیده جداسا غیثیب بیدل اوقیرایدیم ، چیقدی آفتاب
لایقه خیالات لر چشمه دی تیندی پاک - پاکیزه یورهک بیرقطره سیماب (۲۳)
ترجمه دری : سپیده دم به یاد بیدل دیوانش را کشودم که خورشید برآمد . با خوانش آن خیالات تیره من همچون چشمه زلال و قلبم چون قطره سیماب پاکیزه گشت .
نویسنده و شاعر بزرگ تاجیکستان شوروی و آکادمیسین اکادمی علوم تاجیکستان میرزا

تورسونزاده ، در شعر ((تارا - چاندری)) در مورد اشعار بیدل چنین مینویسد :

به آب و رنگ نو بیدل چو آمد در جهان نظم

از او حسن دگر آموخت باغ و بوستان نظم (۲۴)۰۰۰

یاد داشت ها و پانویسها :

- ۱- میرغلام علی آزاد بلگرامی . خزانه عامره ، چاپ سنگی ، بمبئی ، ۱۸۰۰م ، ص ۱۵۲-۱۶۶.
- ۲- حسینقلی خان . نشتر عشق ، چاپ سنگی ، بمبئی ، ۱۸۰۸- ۱۸۰۹م ، ص ۱۳۰-۱۴۰ .
- ۳- محمد صدیق حسن ، شمع انجمن ، ۱۸۷۶م ، ص ۸۲-۸۶.
- ۴- حکیم خان حاجی محمد . منتخب التواریخ ، چاپ سنگی ، تاشکند ، ۱۸۷۷م ، ص ۱۰۴.
- ۵- بیدل . کلیات ، چاپ سنگی ، بمبئی ، ۱۸۸۲ م .
- ۶- شمس الدین سامی ، قاموس الاعلام ، ۱۸۸۹م ، ص ۱۴۲۸ .
- ۷- انسایکلوپیدیای اسلام ، ج ۱ ، بیدل .
- ۸- نمونه های ادبیات تاجیکی ، مجموعه به زبان تاجیکی ، استالین آباد ، ۱۹۴۰ م .
- ۹- غفور غلام . از خاورمی آیم - نشریه اتحادیه نویسندگان اوزبیکستان ، تاشکند ، ۱۹۴۳ م .
- ۱۰- ی . ای . بر تیلِس . معلوماتی درباره بیدل ، سالنامه (ظفر) تاشکند ، ۱۹۴۰م ، شماره ۱ .
- ۱۱- صدرالدین عینی . میرزا عبدالقادر بیدل ، استالین آباد ، ۱۹۵۴م .
- ۱۲- بیدل ، کلیات ، رباعیات ، ص ۶۵ .
- ۱۳- مجموعه انستیتوت تر گستان شرق ، تاشکند ، ۱۹۲۳م ، ص ۴۵ .
- ۱۴- بیدل . کلیات ، رباعیات ، چاپ مطبعة معارف ، کابل ، ج ۲ ، ص ۱۶۳ (گزارنده)
- ۱۵- بیدل . کلیات ، مقدمه .
- ۱۶- همان ، مقدمه .
- ۱۷- جواهر لعل نهرو ، کشف هند ، نشریات ادبیات خارجی ، ۱۹۵۵م ، ص ۲۷۹ .
- ۱۸- بیدل . کلیات ، رباعیات ، ص ۲۹ .

- ۱۹- بیدل • کلیات ، مقدمه •
- ۲۰- بیدل • کلیات ، چاپ سنگی ، بمبئی، ۱۲۹۹ هـ (۱۸۸۲ م •)
- ۲۱- بیدل • کلیات ، نکات ، ص ۲ •
- ۲۲- این را باید در نظر داشت که در نسخه های خطی و چاپ سنگی بیدل شماری ناهماهنگی‌ها و تفاوتها وجود دارد • از اینرو، برای درک معنی حقیقی آثار بیدل مقابله‌چاپ‌ها و نسخه های گوناگون بیدل ضرور و لازم است •
- ۲۳- غفور غلام • آثار منتخب ، نشریات دولتی اوزبیکستان، تاشکند، ۱۹۵۳م، ص ۱۱۱ •
- ۲۴- میرزا تورسون زاده ، آثار منتخب ، استالین‌آباد ، ۱۹۵۵م، ص ۲۱۸ •

(گزارنده به‌دوی: ح • یارقین)

نکته

فضل را روزگار می پوشد
کس به گل آفتاب ننماید

(صائب)

چهار ستون شعر و شعور

در فرهنگ غور یا ن

کلید هنر را خروشد علم

کلید هنر چیست نوک قلم

قلم رسته از پیشه کافونون

بود خیمه آسمان را ستون

ستون قلم هست معجز نظام

به او خیمه آسمان را قیام

اگر ننهد او پای اندر میان

به هم دست ننهد نظام جهان

(اسکندر نامه عبدی بیک نویدی)

خراسان قدیم - مطلع الشمس - باسینه وسیع فرهنگی که در طول زمان واعصار داشته است حوزه های فرهنگی بزرگی را درمقطع های مختلف زمانی خود سامان بخشیده است ، این حوزه ها گذشته بی روشنی دارند که مراکز این حوزه ها و تیره های فرهنگی در همه سرچشمه های ادبی و فرهنگی یادشده است .

در این سرزمین ها فرهنگیان خردمندی بودند که بر هیأتیهای حاکمه انفاذ دانش کردند و هیأت های حاکمه بر بنیان سازش رنگ زمان و اینکه جاودانه می خود را در بر تو تاریخ خواهان بوده اند، به فرهنگیان و فرا آورده های شان اعتقاد داشتند و فرهنگیان نیز از پهلوی ایشان گویا که می به مستهندی و یاب به کسانیکه حقیقی رفته بود، می رسیده اند . و برخی از امرای و فت که شم فرهنگیان داشتند در پهلوی کشور کشایی خود مشعل فرهنگ را به دست مشعلداران بنام، روشن نگه میداشتند و راه زنده گی و جولان هنرمندان و دانشمندان را هموار مینمودند . مرکز حوزه فرهنگی سامانیان در بخارا و حوزایان در شهر غزنه و حوزة فرهنگی خوارزمشاهیان در خوارزم و حوزة فرهنگی سلا جقه در ربیع خراسان، در و شاهجان و ام البلاد بلخ و حوزة فرهنگی غوریان و در فر و زکده هرات ، بامان ۷۰ هجری و تیهوریان در سه رقتند ، هرات و شیراز بیانی و نشانی است روشن بعد در انرکشمکش های سیاسی و سلطه جویی ، حوزه های دانشی به کمی و کاستی فرهنگیان گرانیده است . و بسا کسینته کی بازمیرانهای فرهنگی ما از دوره بی به دوره دیگر سلسله وار انتقال کرده و تا روزگار ما این تداوم و تسلسل خود را حفظ کرده است .

عرض این خط فرهنگ خراسانی، هر چند از چین تا قونیه میرسد و از ماوراء النهر تا بغداد و هند و پاکستان ، اما در حاشیة این مرکز تاناک ادب، درخششهای فرهنگی نمودار است که ما از آن به حوزة فرهنگی تعبیر کرده ایم . دانشمندان و شاعران انبوهی بودند و از هر یک نقشی از فرهنگ بجای مانده که هنوز شمارش آنها، در جدول فرهنگ سخنوران ما میسر نشده است و بسا سرود های شاعران از بین رفته و بسا شاعرانی را تا هنوز نمی شناسیم . غزبری یاد داشت کرده بود که دانشیان و سرودگران حوزة فرهنگی غزنه به چهار صد تن در شمار آیند . هر چند شمار سرایشگران و دانشمیان حوزة فرهنگی غور هم فراوان است اما درین پژوهش برای جلوگیری از احاطة سخن چهارتن مردانی نستوه و فرهیخته بی را برگزیده ایم که هر یک آناری در نظم و نثر دارند و در ساحة تاریخ و ادب ، فلسفه و حکمت نقش مهم داشته اند و از جانبی به یمن همت شان تاریخ سیاسی و اوضاع ادبی و فرهنگی غور تا بیدن گرفت و دانشهایی که در آن روزگاران رواج داشته است گسترش یافت . شکی بدان نداریم که در حوزة فرهنگی غوریان صدها هنرمند و سرودگر دیگر بوده اند که از قلم محمد عوفی مانده است این مطلب را عوفی صادقانه اعتراف میکند و میگوید : ابومنصور ثعالبی ((یتمة الدهر)) را در چهل سال ساخت در جهان ما افاضل بسیاریند و بسیار بوده اند و این داعی را نیز انواع ناآلمدنیها در راه آمده است و چند کورت کتب به واسطه غرق ،

حرق، سرق در معرض تلف افتاده قدری درمجلد ایراد کرده‌ام (۱).
 به ارتباط و تاسی این گفتار، بسا سرودگران ناشناخته مانده اند و سروده های‌شان از صفحه گیتی نابود شده است و ماتعداد معدودی را که در محراق این مقالات شمعاع میدهند از لب‌الالباب برگرفته‌ایم و به اختصار و اجمال یاد خواهیم کرد.
 تاریخهای ما هر چند گویایی و پویایی خاص دارند، ازینکه در روزگار پیشین چه گذشته است دو بعد افسانه و فولکلور در آغازین گفتارهای مؤرخان ما جا میگیرد و از جانبی از حیات مردم و فرهنگ مردم کمتر در این‌گونه شاهنامه نویسی‌ها دیده می‌شود. بنابر این و همین افسانه‌ها از زمانه های پیشین که خط و کتابت رواج نداشته در روایات شفاهی سینه به سینه ما تحریفات کم و اضافی نقش تداوم خود را بجا گذاشته تا از سواد به بیاض آمده اند.

ازین رو منابع و سرچشمه های تاریخ‌نویسان نیز در بوته افسانه شراره میزند و غوریان خود را به ضحاک که مرد افسانه نوی است گره می‌زنند.

این مردم سلحشور و کوه نشین در مناطق سرد سیر زندگی‌مردانه واری را سیری کرده اند و گویا کوههای دشوار گذار مانند دژی استوار ایشان را حفظ کرده و ستیغ گوه شمشیر و لاختهای کوهپایه‌ها سپر آنها قرار گرفته است، چون در چکادها میزیسته‌اند با غرور و مناعت نفس بوده‌اند و شکسته‌گی را بر خود راه نمیداده اند.

نخستین فرد عیار پیشه آنها با جنبش خراسانیان بر علیه ستم عربی با سایر جوانمردان و دهقانان و نجیب زادگان که سرکرده ایشان ابو مسلم خراسانی است پیوست و این پیوسته‌گی مردانه وار یک‌سروگردن او را در قرن دوم هجری از دیگر نام‌آوران بالاتر ساخت او امیر پولاد غوری شهنشاه بن خرننگ است، که در بیکار گرم و آزاد یخواهی ابو مسلم به راه افتاد و فکر نمیکنم کار سترگی مهمتر ازین در امر شرکت جنبش های آزادی بخش خراسانیان باشد.

امیر پولاد آزاد مردی است فرهیخته که در سال ۱۳۰ هـ نقش پای مردمی و مردانه‌گی را از این آزاده مرد مینگریم که بالشکری انبوه به پایمردی ابو مسلم خراسانی باکار و زار گرمی به پای ایستاد (۲)

بعد از چهل سال در ۱۷۰ هـ مردی دیگر ازین دودمان عیار پیشه به نام امیر بنجی نهاران قد علم میکند و با شیب بن بهرام مخالفت می‌ورزد به دربار هارون الرشید به داوری میروند و هر دو به هم می‌پیوندند و دین اسلام را پذیره میشوند (۳).

چون غوریان زنده‌گی قبایلی داشتند قبل از قرن چهارم و پنجم هجری با حدس و گمان و احتیاط میتوان گفت که شاید عده‌یی به دین اسلام گرانیده باشند و از قرن پنجم به بعد این گرایش به وضوح دیده میشود ، ز — سِراغوریا مرزهای کوهستانی داشتند و اطراف آنها را مسلمانان گرفته بودند تا وقت سلطان محمود غزنوی بگفته‌یی عتبی کافراً عن کافر مانده بودند (۴) و به پندار اسفزاری و خواندمیر فضای سینه آنان از نور توحید رو شنی نداشت (۵) استخری وابن حوقل و بیهقی همه برای این ذهنیت استوارند و طبقات الامم اندکی عقیده دارد که تا سال ۳۷۲ اسلام در غور استحکامی نداشت (۶) همانطوری که ا میر بنجی نهاران به گفته مہناج سراج به یهودیان روش خوبی داشته ، علاءالدین حسین غوری بسه اسماعیلیان ملتان روش مودت آمیزی مینمود (۷) و شهاب الدین و غیاث الدین هر دو برادر از مذهب گرامی به مذهب شافعی و حنفی گراییدند (۸)

غور در میان هرات و فراه و زمین داور ، غرستان ، گوزگانان و غزنه و با میان قرار داشته و طول سلسله کوه هایش از هرات تا غزنه بوده و در جغرافیای حافظ ابر و غور از مضافات ربع خراسان هرات (۹) است و استخری زبان غور را چون زبان خراسان وانموده است (۱۰) جمهور مؤرخان شرق زمین و آسیای میانه و هند و عرب و تمام مستشرقان تاتلر ، شپولر ، بار تولد ، بوسورت ولانگ دیمز در انسیکلویدی اسلام غوریان را از تیره تاجیک (۱۱) دانند و برخی را عقیدت بر آن است که عناصر ترکی در غور دخالت داشته چنانکه برخی اقوام تایمنی و فیروزکوهی ، جمشیدی ، هزاره در غور تاحال زنده‌گی میکنند و زبان شان دری است طوریکه در سطور بالا به ذکر آمد اجزای آغازین تاریخ غور ر یسان گفتاری بوده که رنگ افسانوی داشته و حتی مبارکشاه مروودی که تاریخ منظومش استخوان بندی کار مہناج سراج جوزجانی بوده است ، نقلها و روایاتی را می آورد که گویا ریش سفیدان غوری به مبارکشاه گفته اند او در رشته نظم آورد است . بعد از ا میر بنجی نهاران شنسیبی ، امیر سوری بن محمد ظهور میکند چینی که در غور اغتشاشات در روزگار یعقوب لیث صفاری (۲۴۷-۲۶۵ هـ) اوج گرفته بوده است ، بعد ازان ثوبت به ملک محمد سوری میرسد که در این زمان سلطان محمود غزنوی قد علم میکند و سلطان محمود بسا محمد سوری نبرد کرده است و محمد سوری و فرزندش به غزنی تبعید و فرزند بزرگ او ابوعلی سوری (به صلاح دید سلطان محمود غزنوی) ز مام ولایت غور را به دست میگیرد . (۱۲)

اسفزاری میگوید : شیث فرزند ملک محمد سوری با کمک پدر از زندان فرار کرد از آنرو

سلطان محمود، ملك محمد سوری را به قتل رساند (۱۳) بعد فرزند شیبث عباس سوری قیام کرد و عموی او که در اصطلاح خیانت کرده بود بر علیه او قیام نموده زمام امور را به دست گرفت و سلطان ابراهیم، امیر عباس سوری را اسیر کرده به غزنه فرستاد و حکومت غور در سال (۴۵۰ هـ) به امیر محمد تسلیم گردید، بعد از مرگ امیر محمد، امیر قطب الدین حسن روی کار آمد او نیز کشته شد و عزالدین حسین در غور مستقر گردید که پدر سلاطین غور نامیده می شود و در سال (۴۹۲ هـ) به سلطنت رسید و این مردی است که فرزندان زیادی داشته است مثل ملك شهاب الدین محمد خرنگ، ملك فخرالدین مسعود، سلطان علاء الدین حسین، سلطان سیف الدین سوری، بهاء الدین سام، قطب الدین محمد و ملك شجاع الدین که ایشان در غور و بامیان و غزنه امارت کرده اند.

سیف الدین سوری (۵۴۱-۵۴۴ هـ) از همه بیشتر شهامت و دلیری داشت بر تخت نشست و سایر برادران در نواحی غور و خراسان و جاهای مهم حکومت نمودند قصبه پر غصه سیف الدین سوری زیاد است، بهرامشاه غزنوی به لاهور می رود سیف الدین غزنه را میگیرد چون بهرامشاه از آن دیار برگشت دوباره غزنه را گرفت و سیف الدین را اسیر نموده کشت و خود بهرامشاه در سال ۵۴۴ هـ آنگاه که قطب الدین محمد به غزنه رفت کشته شد و بهاء الدین سام زمام را به دست گرفت و بعد از پدروود حیات نوبت به علاء الدین حسین جهانسوز (۵۴۴-۵۵۶ هـ) رسید.

درباره علاء الدین حسین گفته های زیادی است و تاریخها پر است از کار و بیکار او بهرام شاه را کشت و غزنه را متصرف شد شصت الی هفتاد هزار انسان کشته شد. بعد از سیف الدین محمد سلطنت نمود و در سال ۵۵۸ هـ غیاث الدین محمد (۵۵۸-۵۹۹ هـ) در غور سلطنت کرد که پایتخت را که گاه به هرات انتقال میداد مدت پادشاهی این سلطان فرهنگی از همه سلطانان و ملکان غور بیشتر طول کشید و بعد از علاء الدین محمد بن ابی علی بن الحسن شنسبی پسر کاسکای غیاث الدین و متعاقباً غیاث الدین محمود بن سام شنسبی و بهاء الدین سام بن محمود بن محمد سام و علاء الدین محمد بن ابی علی که در بامیان حکمرانی داشتند و منہاج سراج فخرالدین حسین شنسبی و شمس الدین محمد بن مسعود و جلال الدین علی بن سام و سلطان معراج الدین محمدرضا که در وقت سلطان غیاث الدین برادر خود در لاهور حکومت میکرد و سلطان علاء الدین محمد بن سام.

البامیانی و غلامان غوریان راشی قطب الدین را که در هند حکومت میکردند است منبج سراج یاد میکند . (۱۴)

آخرین سلطان غور را اسفزاری جلال الدین محمود بن سام یاد میکند که خوارزمشاه او را نکشت و در غور چند سالی بود و در فرجام در سال ۶۰۹ او را در خانه اش کشته یافتند یکی از شعرا به نام علامه کرمانی شعری به او سروده است :

شاهیکه هست بر همه شاهان شرق زمین کشور کنشای گیتی و سلطان عالمین
سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین محمود بن محمد بن سام بن حسین (۱۵)

بعد از حمله چنگیز ملوک کرت با ایلخانان چنگیزی دارومداری نمودند و اولین ملک آنها ملک شمس الدین کرت است که اجدادش سپهسالار غور بوده و به گفته اسفزاری (انتعای قرابتی به سلطان شهاب الدین داشت) (۱۶)

ملک شمس الدین بن ملک رکن الدین بن ملک تاج الدین عثمان مرغنی و تاج الدین عثمان برادر عزالدین عمر مرغنی است که وزیر با اختیار سلطان غیاث الدین غوری بوده است و شیخ فامی که تاریخ هرات را نوشته و بسه دسترس اسفزاری صاحب رو ضات الجنات فی تاریخ مدینه الہرات و سیف بن محمد بن یعقوب هروی نویسنده تاریخنامه هرات بوده است در باره عزالدین مرغنی قصیده بی سروده که اسفزاری سه بیت آن را نقل کرده است :

ایام شد مساعد و امید شد غنی در عهد عزالدین عمر شاه مرغنی
فرخنده خسرویکه ز کحل سخای او دارد همیشه دیده حاجات روشنی
خورشید با ترف و گردون با علو با جاه او محقر و با قدر او دنی (۱۷)

و ملوک کرت هم در واقع پیوندی به غوریان داشتند و با جرأت زیادی ز مام امور را در خراسان به دشوارترین زمانی به عسپه گرفتند . از سلاطین غور علاء الدین حسین و غیاث الدین و برادرش شهاب الدین و ملک سیف الدین از دیگران شم فرهنگی بیشتر داشته اند .

برخی از پادشاهان غوری شاعر بودند در سلسله اشعاریکه علاء الدین در مدح خود گفته این پارچه را بخوانید :

آنم که هست فخر ز نام ز مانه را آنم که هست جور ز بدلم خزانه را
انگشت دست خویش به دندان کند عدو چون برزه کهان نیم انگشتوانه را
بهر آشمه به گیمه من چون کهان کشمید گندم به نیزه از گهر او گانه را

سام پسری داشت و سوز دختری، این پسر و دختر یکدیگر را دوست داشتند و اما بعد از مرگ سام ساعیان و حاسدان دل سوز را درشت کردند، سوز میخواست دختر خود را به دیگری دهد، فرزند سام با دختر که درنپاوند بودند (این وقتی بود که ضحاک را فریبون شکست داده بود) از آنجا فرار کردند و به کوهپایه های غور مسکن گزیدند به فرزند سام گفتند زومندیش (میندیش) و این کلمه دری است که در آن وقت بر زبان آن ساکنین جاری بود یعنی پروای او را نداشته باش (۲۰)

نشانه ها و آیات فرهنگی زیادی از زمانه داران غوری تا حال به جای مانده است مینار جام را یکی از دودمان شان غیاث الدین محمد ساخته که از کاشیهای مرقع هفت رنگ با کتیبه های تزئینی و خطوط کوفی وثلث که به کوفی پیچ خورده است شکل هنری یافته و یکی از شگفتیهای هنر معماری است. مسجد جامع در هرات که سلطان غیاث الدین غوری تعمیر نموده و هنر معماری جالبی دارد، همین طور مسجد شاه شهید به زیبایی خاص در چونند بادغیس که به پنداری ملکه جلالی غوری بانی آن است که هنوز کتیبه هایش به جاست در هند نیز آثاری غوریان بجای گذاشته اند.

مستشرقان گاه به و چه احسن در باره تاریخ و گذشته ما تحقیق کرده اند و بویژه مسایل فرهنگی غوریان را پژوهش کرده اند چون شپولر، تاینلر، بارتولد، بوسورت، مسترکارو، راورتی و قربان بابایف (۲۱) به خوبی بررسی نموده اند، به گفته مو لینیای بزرگ ما:

خوشر آن باشد که سر دلبران
گفته آید بر زبان دیگران

و این تحقیقات طبیعی و عالمانه ما را به گذشته تاریخ ما آگاه تر و باور مندتر میسازد. تا اینجا پیشگفتاری بود از چهار ستون شعر و شعور. نگارنده چهار مرد دانشی را بسرگزید که در دوره غوریان کار نامه های فرهنگی داشته و شعر سروده اند و تاریخ نوشته اند و در حکمت و کلام پیچیده اند، ادیب بودند و در حریم غوریان زنده گی میکردند و مورد احترام و اعتنای سر برآورده گان غوری بودند و آثاری ارزنده بی به جهان فرهنگش کرده اند که از گزند باد و باران در امان مانده اند. اما در پهلوی این مردان نستوه و فرهیخته گان فرهنگ شماری از شاعرانی را که در نگین حوزه فرهنگی شان حلقه زده اند و تذکره ها و تراجم شعرا بر چیده هایی از سرود های شان را ثبت کرده اند، نیز بیاد میکنیم تا کمی از کنار و گوشه های بعد فرهنگی غوریان نموده آید.

و این مردان فرهنگی عبارتند از مبارکشاه مروودی، فخر رازی، نظامی عروضی و مهناج

• سراج

(ناتمام)

فهرست مقالات سال چهارم

مجله خراسان - ۳۹ - ۱

شماره ر صفحه	مضمون	نویسنده
۱۱۴-۱	- ضیاع يك همكار دانشمند	بلوچ، عبدالرحمن
۶۷-۱	- همگونی های دستوری زبان دری و بلوچی	
۵۰-۳	- مناظره در شعر دری سرایشگران بلوچ	
		پژمان ، عارف
۳۹-۵	- واژه گان، تعبیرات و مصطلحات عامه در شعر بیدل	
۲۹-۶	- تاملی بر صورت خیال در شعر بیدل	
		پویا فاریابی
۱-۵	- ویژه گی پژوهشهای فولکلوری در افغانستان	

شماره ر صفحه	مضمون	نویسنده
۱-۳	پیدایی و بالنده گی زبان دری	چاوید، پوهاندکتور
۶۷-۵	نکته بی چندراجع به پیشینه های نامی زبان دری	چوره یف، دکتور عبدالغفار
۷۷-۶	تفاسیر دری به مثابه منابع پرارزش تاریخ زبان دری	داداخان، دکتور میرزا
۱-۴	نسخه خطی دیوان های دروازی	رویین، رازق
۴۴-۵	حماسه آفرین خراسان	
۱-۱	راه خراسان	رهیاب، ناصر
۴۵-۴	شناخت ادبیات	
۷۹-۵	دوغزل تازه از واصل	
۸۲-۵	شناخت شعر	
۴۷-۲	در زبان دری سده های سوم تا ششم	سیایف، دکتور بیگمراه و پوهاند عبدالقیوم قویم
۶۵-۳	کاربرد (مر) و (مر۰۰۰)	- بحثهایی درباره (مر) و (مر۰۰۰)
۹۵-۴	کاربرد (مر) و (مر۰۰۰)	- در زبان دری قرنهای ۴-۶ هـ (۲)
	کاربرد (مر) و (مر۰۰۰)	- در زبان دری قرنهای ۴-۶ هـ (۳)
۷۵-۳	شاعران دری پرداز سده دوازدهم هجری افغانستان	سینا، پروین
۱۰۹-۴	شاعران دری پرداز سده دوازدهم هجری افغانستان (۲)	
۳۲-۳	سلم (سلیمان) در افسانه فریدون و پسرانش	شنواری، سر محقق دوست

- نویسنده مضمون شماره ر صفحه
- ظهورالدیناف، ابوبکر
- ۱۹-۲ - روزگار و آثار میرزا برخوردار فراهی
- عابدی، دکتور عثمانچان واحمدسیر
- ۱۹-۶ - انقلاب تور و بعضی از مسایل انکشاف زبان دری
- عبدالله یوف، عصمت الله
- ۸۷-۱ - توجیه یتیمی منسوب به فردوسی
- علی یف، سید خواجه
- ۵۵-۵ - ارزش ادبی لطایف نامه فخری هروی
- فاطمی، ش. ف.
- ۹۴-۱ - تازه گفته‌هایی در باره‌الابنیه (۲)
- تازه گفته‌هایی در باره‌الابنیه (۳)
- ۱۰۰-۲ - گزارنده به دری: پوهاند سرور همایون (فرمند، حسین
- ۷۴-۲ - جلوه های فولکلور در در برخی از ((لیلی و مجنون))ها
- ۱۳-۴ - بازتاب منشهای انسانی ادبیات مکتوب دری
- مایل هروی
- ۹۳-۲ - واژه های از یاد رفته
- ۳۳-۴ - پوششی بر شعر برخوردار
- ۱۶-۵ - پژوهشی کوتاه بر سندبادنامه
- ۹۶-۶ - چهار ستون شعر و شعور
- مقصود، بدرالدین
- ۵۹-۴ - کمال خجندی و کمال سخنوری
- مومن اوف، ابراهیم
- فشرده زندگی نامه و فعالیت بیدل
- ۸۴-۶ - گزارنده به دری: حلیم یارقین

شماره و صفحه	مضمون	نویسنده
		مهرزاد ، فاروق
۸۱-۱	- شاعری از دیار فرخی	میرزایف ، دکتورصابر
	- تگاهی به گذشته پیوندهای فرهنگی و هنری باشندهگان این طرف و آنطرف رود آمو (گزارنده به دري : پوهنمل عين الله نصر)	نایل ، حسین
۱۶-۳		
۸-۱	- یاد داشتها و برداشتهایی از گنجینه دستنویسها	
۱-۲	- چشم انداز های اجتماعی و ادبی افغانستان در سده سیزدهم	
۴۳-۳	- پیرنگی از حال و مقال گوینده یی تر زبان	
۱۵-۴	- پیشگام باز گشت ادبی در شعر دری افغانستان	نصر، پوهنمل عين الدين
		- آواز شناسی
۲۹-۲		- آواز شناسی آفرینشی
۱-۶		نیلاب رحیمی
	- شیوه های عیاری در شاهنامه فردوسی	
۲۸-۵		واصف باختری
	- واژه نامه عروض و قافیه (۲)	
۵۲-۱		- واژه نامه عروض و قافیه (۳)
۵۹-۲		یهین ، پوهندوی حسین
	- نقش مصوتها در دگرگونی تلفظ واژه های زبان دری	
۳۵-۱		- ضمیر (جانشین) وزمینه های کاربرد آن در متون دری
۷۷-۴		- جمع اسم و دگرگونی های تاریخی آن در زبان دری
۵۲-۶		
	مطالب پایان صفحات از :	
	ابن یهین ، ابو الفتح بستی، ارشد بر نابادی، بیدل ، حافظ ، لاهیجی ، خیام ، زند ، سعدی، صایب، فرخی یزدی، فردوسی، کلیم و...	

مدیرمسئول : ناصر ربیاب
معاون : محمد سرور پاک فر



الذی ۲۰۰۰
در کابل (۶۰) افغانی
در ولایات (۷۰)
در خارج کشور (۶) مال
برای محصلان و معلمین : نصفیت
قیمت یک شماره ۱۵ افغانی

ناشر : اکادمی علوم افغانستان - دپارتمان مدیریت مجلیه خراسان

C O N T E N T S

Ainuddin Nasr:

—Phonology of Creation

Dr Usmanjan Abidi and Ahmad Siyar:

—The April Revolution and Some Problems of the
Development of Dari Language

Arif Pazhman:

—Deliberation on Forms of Imagination in Bedil's
Poetry

Assoc Prof. Hussain Yamin:

—Plural of Noun and its Historical Changes in Da-
ri Language

Dr. Mirzadada Khan:

—The Dari Quranic Exegese as Valuable Histor-
ical Sources of Dari Language.

Academician Ibrahim Mominoff:

(trans. H. Yargin)

—A Short Biography and Accomplishments of
Bedil.

Ma'el Herawi:

—Four Pillars of Poetry and Intellect.

M. Sarwar Pakfar:

—Contents of Khurasan for 1363.

D. R. A. Academy of Sciences
Center of Languages and Literature
Dari Department

Khorasan

Bi- Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor : Nasir Rahyab
Co-editor : M. S. Pakfar

Vol IV. No. 6.

February-March-1985

Government Printing Press